

هفته ۱۸۰

سال چهارم - شماره ۱۸۰
پنجشنبه ۸ دی ۱۳۹۰ - ۲۹ دسامبر ۲۰۱۱
بها: ۲/۵۰ دلار / در مونتreal رایگان

www.Hafteh.ca

هفته به مرخصی

می‌رود:

شماره بعدی

پنجشنبه ۱۲ ژانویه ۲۰۱۲

2012

Happy New Year

سال نو میلادی شادباد!

ما ایرانی‌های آمریکای شمالی چگونه

انسان‌هایی هستیم؟

نگاهی به خود از دریچه‌ی آمار!

سرمایه‌گذاری دیگری که از نظر شما دور مانده است!



سهام ممتاز (Preferred shares) به عنوان یک راه درآمد، غالباً از نظر سرمایه‌گذاران پنهان می‌ماند زیرا آنها، درباره‌ی این نوع سهام اطلاعات کافی در دست ندارند. سهام ممتاز می‌تواند برای سرمایه‌گذاران محافظه‌کار و همچنین گروه طالب رشد، مناسب باشد و جذابیت‌های زیر را دربرداشته‌باشد.

✓ بهره با امتیازات مالیاتی

✓ در دسترس بودن اصل سرمایه

✓ امنیت اصل سرمایه

Naghmeh Sabet, BSc, FCSI

Associate Director, Wealth Management
Wealth Advisor

514-287-3690

naghmeh_sabet@scotiamcleod.com

Scotia Tower

1002 Sherbrooke Street West, Suite 600

Montreal, Quebec H3A 3L6

MacDougall Sabet Team
Personal Attention, Professional Results

 **ScotiaMcLeod®**

فروش

قیمت‌های استثنایی

اجاره

نادر خاکسار مشاور املاک

واحدهای تجاری در پاساژی زیبا در قلب وست مونت
برای اجاره و فروش

خیابان سن کاترین، نبش اتواتر



Beside Complexe Place Alexis Nihon

514-969-2492

St. Catherine, Corner Westmount Square

اطلاعیه

بدین وسیله از تمام هموطنان محترمی که سهام‌دار شرکتهای خصوصی ثبت‌شده در کانادا (استانی و فدرال) هستند یا بوده‌اند و دچار مشکلات برای باز کردن حسابهای تجاری خود شده‌اند یا حساب تجاری‌شان به وسیله بانک دارنده حساب، بدون دلیل مشخصی بین اکتبر ۲۰۰۸ تا اکتبر ۲۰۱۱ بسته شده است، خواهشمندیم با دفتر وکالت ونسان والایی، با آدرس ایمیل زیر تماس بگیرید.

این اطلاعیه فقط شامل بانک‌های کانادایی یا بین‌المللی است که مطابق با قوانین فدرال در کانادا فعالیت دارند

دفتر وکالت ونسان والایی

VALAI avocats. attorneys at law

28 rue Notre-Dame Est suite 201

Montreal, Quebec CANADA H2Y 1B9

T: 514-954-9998 F: 514-878-3604

shirine@vvalai.com

صفحه ۶	سالی دیگر به پایان می‌رسد و ما... / سردبیر
صفحه ۹	اخبار کبک و کانادا
صفحه ۱۳	اخبار جامعه افغان و ایرانی
صفحه ۱۷	از خوانندگان: حقیقت زندگی / منوچهر صابر شیخ‌رشاد
صفحه ۱۸	صفحه در: ملکه ثریا، بنیان‌گذار مؤسسه‌ی نسوان و آزادی زن افغان / حسیب فضل
صفحه ۲۰	گزارش تصویری: جشن یلدا در پلی‌تکنیک مونترال / حمید شایگان‌نیا
صفحه ۲۲	گفت‌وگو با پیرزنی که شب‌ها در فرودگاه می‌خواهد / کامی مالکی
صفحه ۲۳	از خوانندگان: ذهنش را به هم ریخته‌اند / تورج عاطف
صفحه ۲۵	پرونده: ما ایرانی‌های آمریکای شمالی چگونه انسان‌هایی هستیم؟ / دکتر زهره عماد
صفحه ۲۷	مهاجرین یا تبعید شده‌گان؟ یک تحقیق درباره هویت ایرانیان ایالات متحده / دکتر هاله وزیری؛ مرتضی‌آزناپی
صفحه ۳۰	صفحه ادبی، داستان کوتاهی از جک لندن: عشق به زندگی بخش پایانی / ح. طبری
صفحه ۳۴	سفر به ژرفای زمان و آغاز مکان (۷): آن‌سوی افق کیهانی / امید صارمی
صفحه ۳۵	دانش و فناوری: کشف ۲ سیاره هم‌اندازه زمین، در دوردست‌ها / حمید شایگان‌نیا
صفحه ۳۶	سینما: نگاهی به فیلم «درخت زندگی» ساخته ترنس مالیک، کوبریک زمان ما / اتوسا آخوان
صفحه ۳۸	ورزش: عقد قرارداد معنوی افندی با پرسپولیس / بابک سرانی‌آذر
صفحه ۴۰	تغذیه سالم: بوی کدو تنبل و تحریک قوای جنسی مردان / دکتر پرویز قدیریان
صفحه ۴۲	از خوانندگان: در آذربایجان و کردستان ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵ چه گذشت؟ / جعفر خدیر
صفحه ۴۳	از خوانندگان: دو شعر / مجید میرزایی
صفحه ۴۵	آشپزی: رول ژامبون گوشت با مارچوبه و سس ناپلی تن / فریده خوش‌عاطفه
صفحه ۴۵	سرگرمی / حمیده غیاثوند



Financière

Money Wise
Financial

مطابق با قوانین و استانداردهای بانکی بین‌المللی

ارسال ارز به ایران و سایر نقاط جهان

صدور Money Order

514-485-6000

6520 St. Jaques

Montreal, QC H4B 1T6



دکتر شریف نائینی

جراح دندان پزشک

514-731-1443

DDS دانشگاه تهران ۱۹۷۳

DMD دانشگاه مونترال ۱۹۹۸

5450 Cote des neiges

Suite 308

Metro: CDN



David Berger

Avocat - Attorney

نماینده سابق مجلس فدرال کانادا و سفیر در چند کشور

با سالها تجربه در نظام سیاسی، دیپلماتیک و اداری در سطح ملی و بین‌المللی

وکیل عضو کانون وکلای کبک

متخصص در فرجام‌خواهی در پرونده‌های ردشده‌ی مهاجرت، حفظ شهروندی و حفظ اقامت

ریسک‌ها و دشواری‌های مهاجرت را به حداقل برسانید، یک زندگی جدید را در سرزمین نو آغاز کنید

برای صحبت به زبان فارسی مستقیماً با همکار ما، خانم آریستا معتمدی تماس بگیرید: 514-621-7796

مهاجرت از طریق

نیروی متخصص

خوشاوندی

سرمايه گذاري

Tel: 514-961-8746

1635, rue Sherbrooke Street West, Bureau/ Suite 400 Montreal, Quebec H3H 1E2

Fax: 514-935-2663 Courriel/ E-mail: bergerdav@gmail.com

صورت آواز مرغ است آن کلام
غافل است از حال مرغان مرد خام

هفته

سال چهارم - شماره ۱۸۰
پنجشنبه ۸ دی ۱۳۹۰ - ۲۹ دسامبر ۲۰۱۱
بها: ۲/۵۰ دلار / در مونترال رایگان

ناشر: مجله‌ی هفته

ویراستاران: مهدی مرعشی

مهرنوش طبری

مدیر هنری: بهروز زمانی

سردبیر: خسرو شمیرانی

تحریریه اتاوا: دکتر ماریا صباي مقدم

طراحی و صفحه آرایی: BehGraphics.com

کاریکاتوربست: سیروس یحیی‌آبادی

عکاس: مرجان راهنورد

◀ اخبار مونترال: مهدیه مصطفایی

◀ صفحه ایران: مسعود باستانی

◀ صفحه سینما: آتوسا اخوان

◀ صفحه ورزش: بابک سرانی‌آذر و شروین برزگر

◀ صفحه دانش و فناوری: حمید شایگان‌نیا

◀ صفحه جامعه: میترا روشن

خسرو نوشادروان، سحر وحدتی و فریده خوش عاطفه

گروه فنی تارنمای هفته: پیمان سلیمی

و شروین برزگر

با سپاس ویژه از همکاران این شماره: مرتضی ازنايي،

رضا داودی، امید سارمی، تورج عاطف، زهره عماد،

حسین فضل، دکتر پرویز قدیریان، و کامی مالکی

● هفته از همهی علاقه‌مندان دعوت به همکاری می‌کند.

● برداشت مطلب با ذکر ماخذ آزاد است.

لطفاً مطالب خود را زیر هزار واژه (بر مبنای واژه‌شمار ورود)

نگاه دارید.

هفته در ویرایش و کوتاه کردن مطالب‌های رسیده آزاد است.

● نوشته‌های فرستاده شده پس فرستاده نمی‌شوند.

● استفاده از طرح‌ها و آگهی‌های هفته نیاز به

کسب اجازه دارد.

● درباره‌ی مضمون آگهی‌های منتشر شده هیچ گونه

مسئولیتی متوجه هفته نیست.

در صورت تمایل برای حمایت از تلاش‌های ما
کمک‌های مالی خود را به حساب زیر واریز کنید

Chacavac Cultural Centre

TD Canada Trust

Transit #: 0515

Account #: 5209119

3418 Stanley, unite# R1

Montreal QC H3A 1R8 Canada

(514)787-8848

info@hafteh.ca

editor@hafteh.ca

ad@hafteh.ca

ISSN 1918-4379 HafteH

سخن هفته

■ سردبیر

هفته به مرخصی می‌رود

شماره بعدی: ۱۲ ژانویه ۲۰۱۲

سالی دیگر به پایان می‌رسد و ما...

اگر عمر دوباره داشتیم، وقت بهار زودتر یا برهنه راه می‌رفتیم و وقت خزان دیرتر به این لذت خاتمه می‌دادم. از مدرسه بیشتر جیم می‌شدم. گلوله‌های کاغذی بیشتری به معلم‌هایم پرتاب می‌کردم. سگ‌های بیشتری به خانه می‌آوردم. دیرتر به رختخواب می‌رفتم و می‌خوابیدم. بیشتر عاشق می‌شدم. به ماهیگیری بیشتر می‌رفتم. پایکوبی و دست افشانی بیشتری می‌کردم. بیشتر سوار چرخ و فلک می‌شدم. بیشتر به سیرک می‌رفتم.

در روزگاری که تقریباً همگان وقت و عمرشان را وقف بررسی وخامت اوضاع می‌کنند، من بر پا می‌شدم و به ستایش سهل و آسان‌تر گرفتن اوضاع می‌پرداختم، زیرا من با ویل دوران‌ت موافقم که می‌گوید: «شادی از خرد عاقل‌تر است.»

امیدوارم من هم بتوانم به ژرفای کلام ویل دوران‌ت پی ببرم و نور شادی را راهنمای خرد خود کنم. در عین حال یقین دارم شادی من در گرو شادی توست و در گرو شادی هم‌میهن من است و اگر خود را برای درد انسان‌ها و برای گرفتاری‌های مشخص انسان‌هایی که می‌شناسم مسؤول ندانم، به قول پیرون، شادی من یک شادی «خوک‌منشانه» خواهد بود.

برای همه شما خوانندگان عزیز هفته تعطیلاتی خوش و آغازی زیبا در سال جدید آرزو می‌کنم.

آخرین روزهای ۲۰۱۱ را پشت سر می‌گذاریم. سالی که گذشت نیز ۳۶۵ روز دیگر از عمرمان بود که رفت و (شاید) کوله‌بار تجربه‌های ما را پربارتر کرد! در این شب‌ها و روزهای آخر سال وقتی که تنها می‌شویم، اگر بتوانیم با خود خلوت کنیم، به خود چه می‌گوییم؟ دان هرالده، کاریکاتوربست و طنزنویس آمریکایی در جایی جملاتی را نوشته است که من می‌خواهم آنها را در خلوت خود با خود تکرار کنم.

دان هرالده زیر عنوان «اگر عمر دوباره داشتیم...» می‌نویسد:

اگر عمر دوباره داشتیم، می‌کوشیدم اشتباهات بیشتری مرتکب شوم. همه چیز را آسان می‌گرفتم. از آنچه در عمر اولم بودم ابله‌تر می‌شدم. فقط شماری اندک از رویدادهای جهان را جدی می‌گرفتم. اهمیت کمتری به بهداشت می‌دادم. به مسافرت بیشتر می‌رفتم. از کوه‌های بیشتری بالا می‌رفتم و در رودخانه‌های بیشتری شنا می‌کردم. بستنی بیشتر می‌خوردم و اسفناج کمتر. مشکلات واقعی بیشتری می‌داشتم و مشکلات واهی کمتری. آخر ببینید، من از آن آدم‌هایی بوده‌ام که بسیار محتاطانه و خیلی عاقلانه زندگی کرده‌ام، ساعت به ساعت، روز به روز. اوه، البته من هم لحظات سرخوشی داشته‌ام. اما اگر عمر دوباره داشتم از این لحظات خوشی بیشتر می‌داشتم. من هرگز جایی بدون یک کدماسنج، یک شیشه داروی قرقره، یک پالتوی بارانی و یک چتر نجات نمی‌روم. اگر عمر دوباره داشتم، سبک‌تر سفر می‌کردم.

اخبار کانادا و کبک



جابه‌جایی ۴۰۰ میلیون مسافر در مونترال، توسط شرکت حمل و نقل شهری



به گزارش تارنمای رادیو کانادا، شرکت حمل و نقل مونترال اس.ت.ام STM بیش از ۴۰۰ میلیون نفر را در سال ۲۰۱۱ جابه‌جا کرده است.

این شرکت با ثبت این رکورد تازه، رکورد قبلی خود را مربوط به سال ۱۹۷۴ بود شکست. این شرکت در سال ۱۹۷۴، بیش از سیصد و نود و هشت میلیون مسافر را جابه‌جا کرده بود. شایان ذکر است ۸۰ درصد مردم آن زمان از اتوبوس، تراموا و مترو استفاده می‌کردند.

بنابراین سال ۲۰۱۱ پرکارترین سال تاریخ اس.ت.ام محسوب می‌شود.

در ماه اکتبر گذشته مشخص شد شمار افرادی که در نه ماه اول سال جاری از سیستم حمل و نقل عمومی مونترال استفاده کردند ۱۲ میلیون نفر بیشتر از

کانادا می‌گوید با توجه به کند شدن رشد اقتصادی کانادا در سه ماهه آخر سال ۲۰۱۱، انتظار می‌رود کندی رشد اقتصادی همچنان در سه ماهه سال پیش رو نیز ادامه یابد.

صندوق بین‌المللی پول نیز اعلام کرد اقتصاد کانادا در سال ۲۰۱۱ شاهد رشد بوده ولی در عین حال نسبت به وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی این کشور در کوتاه‌مدت هشدار داد.

با این حال صندوق بین‌المللی پول در گزارشی اعلام کرده است که وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی در کانادا فقط در کوتاه‌مدت خواهد بود و اقتصاد کانادا در میان‌مدت شاهد رشد خواهد بود. علت وخیم‌تر شدن وضع اقتصادی کانادا، ناآرامی‌ها در بازار اروپا و افزایش بدهی‌های خانوارهای کانادایی خواهد بود.

این صندوق همچنین اعلام کرد، اقتصاد کانادا در برابر بحران مالی بین‌المللی مقابله کرده و آماده است با سناریوهای ناخوشایند اقتصادی دیگر نیز مقابله کند.

صندوق بین‌المللی پول در نهایت در گزارش خود اعلام کرده است که چشم‌انداز اقتصادی کانادا روشن است اما خطرهای بسیاری در این مسیر وجود دارد.

و ساز، در میزان استخراج‌های مواد معدنی مثل هیدروکسید پوتاسیوم، الماس و همچنین در بخش نفت، کاهش مشاهده شده است.

گرم بودن هوا در ماههای نوامبر و دسامبر گذشته نیز باعث کاهش تولید صنعت برق شده است.

یک کارشناس «بانک ملی کانادا» می‌گوید، بخش خدمات شش ماه متوالی رشد داشته و همچنان در مسیر رشد گام برمی‌دارد.

بر اساس آمار ارائه‌شده از سوی سازمان آمار کانادا، رکود اقتصادی در ماه اکتبر نشان می‌دهد که رشد اقتصادی در اواخر سال جاری بسیار کند بوده است و تولید ناخالص داخلی در تابستان گذشته شاهد رشد بوده است.

بانک کانادا قبلاً رشد ۰.۸۰ درصدی را پیش‌بینی کرده بود.

رشد تولید ناخالص داخلی در سه ماهه سوم سال ۲۰۱۱، تقریباً ۴.۱ درصد است.

وزارت دارایی کانادا اعلام کرد کسری بودجه در ماه اکتبر ۲.۲ میلیارد دلار بوده که ۹.۱ میلیارد دلار نسبت به ماه اکتبر سال ۲۰۱۰ کاهش داشته است.

کسری بودجه در هفت ماهه نخست سال جاری، ۴.۱۵ میلیارد دلار است که نسبت به همین برهه زمانی در سال ۲۰۱۰، ۱.۰۶ میلیارد دلار کاهش را نشان می‌دهد.

یک اقتصاددان و کارشناس مالیاتی

چالش‌های عمده برای اقتصاد کانادا در سال ۲۰۱۲



بر اساس گزارش «رادیو کانادا»، اقتصاد کانادا در سال ۲۰۱۲ با چالش‌های جدی روبه‌رو است و کانادایی‌ها اعتماد خود را به اقتصاد از دست داده‌اند.

در پی رشد مناسب در تابستان گذشته، روند رشد اقتصادی کانادا در پاییز کند شد.

بر اساس آمارهای ارائه شده از سوی سازمان آمار کانادا، رشد اقتصادی در کانادا در ماه اکتبر گذشته، ۴ درصد بوده است.

بر اساس آمارهای همین سازمان، از ماه اکتبر سال ۲۰۱۰ تا ماه اکتبر ۲۰۱۱ رشد اقتصادی کانادا ۷.۲ درصد بوده است.

این نتایج ناامیدکننده به علت کاهش ۲۰ درصدی تولید کالا در کشور است.

علاوه بر کاهش موجود در بخش ساخت

Sam Bayat & Associates
A Canadian and International Law Firm

CLS international

Canadian Legal Services

Tel: +1 5148458146 Fax: +1 5148455091

www.ilsgroup.com Email: cls@ilsgroup.com

1470 Peel Street, Suite B-915, Montreal, Quebec, H3A 1T1

دفتر وکالت و مشاوره حقوقی سام بیات

وکیل پایه یک دادگستری کانادا با بیش از هفده سال سابقه در زمینه مهاجرت (با تخصص در مهاجرت سرمایه گذاران، مدیران و صاحبان مشاغل آزاد) و اخذ تابعیت، در شعبه‌های امارات، ایران، کانادا، انگلستان و کویت آماده ی ارائه ی خدمات به ایرانیان عزیز است.

بر خلاف قانون حمایت از زبان فرانسه در کبک است.

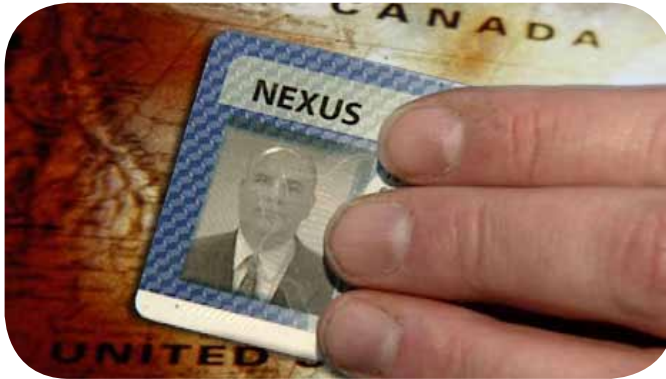
اداره بیمه درمانی کبک موظف شده است تا از تاریخ ۳۰ ژانویه ۲۰۱۲ مکاتبات خود را با تازه‌مهاجران غیرانگلیسی و غیرفرانسه‌زبان، بنا به درخواست مخاطب، به مدت یک سال به زبان انگلیسی یا فرانسه انجام دهد و پس از یک سال مکاتبات به زبان فرانسه انجام خواهد گرفت، مگر اینکه فرد درخواست کند مکاتبات به زبان انگلیسی ادامه یابد.

حزب کبکی اعلام کرده است این تصمیم مبنی بر مکاتبه با تازه مهاجران به زبان شکسپیر باعث گسترش زبان انگلیسی خواهد شد و این بر خلاف قانون حمایت از زبان فرانسه است.

یک نماینده اپوزیسیون دولت در مجلس کبک گفت بدین ترتیب یک مهاجر که به زبان انگلیسی آشنایی دارد سعی در یادگیری فرانسه نخواهد کرد و ما بدین صورت امری را که بر خلاف روح ماده ۱۰۱ قانون مبنی بر حفظ و گسترش زبان فرانسه است نادیده می‌گیریم.



وی همچنین در ادامه اظهار داشت، اعلام این تصمیم از سوی دولت کبک بیانگر این نکته است که برای این دولت، زبان فرانسه در اولویت نیست و حزب کبک درخواست می‌کند تا دولت در اسرع وقت در تصمیم خود بازنگری کند.



هوایی و همچنین کنترل ورود و خروجها می‌شود.

هارپر و اوباما اعلام کردند هدف از این توافق تسهیل در داد و ستدها و رفت و آمدهای مرزی و همچنین ارتقای همکاری‌های امنیتی از طریق هم‌شکل‌سازی بازرسی و کنترل مرزی است.

از جمله معیارهای لازم برای اخذ کارت نکسوس می‌توان به ارائه درخواست برای ثبت نام، داشتن معیارهای لازم برای پذیرش، داشتن اقامت در یکی از دو کشور و موفقیت در معیارهای ارزیابی دو کشور در مورد بی‌خطر بودن افراد اشاره کرد.

استفاده از زبان شکسپیر، مخالف ماده ۱۰۱ قانون کبک

حزب کبکی اعلام کرد تصمیم جدید دولت کبک مبنی بر دو زبانه شدن اداره بیمه درمانی کبک در ارتباط با تازه‌مهاجران، باعث خواهد شد تا این افراد به انگلیسی گرایش پیدا کنند و این

کانادا و آمریکا خبر داده است.

طرح نکسوس که سابق نیز اجرا می‌شد از ماه فوریه ۲۰۱۲ فقط در فرودگاهها اجرا خواهد شد. وزیر حمل و نقل دولت فدرال کانادا اعلام کرد با اجرای این طرح، مسافران دیگر در صفهای طولانی نخواهند ایستاد.

دربانیه وزیر حمل و نقل همچنین خاطرنشان‌شده که وقتی کسی کارت نکسوس داشته باشد کنترل مرزی تنها سه دقیقه به طول خواهد انجامید.

کارت نکسوس به دارندگان این امکان را می‌دهد تا به صورت وی.ای.پی. پی. ار مرز عبور کنند. این کارت با اعتبار ۵ سال برای مسافران با خطر کم به مبلغ ۵۰ دلار صادر می‌شود. فقط چمدانهای این مسافران بازرسی می‌شود و بدون صف از مرز عبور می‌کنند.

شایان ذکر است در ابتدای ماه جاری استفان هارپر، نخست‌وزیر کانادا و باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا از توافقی میان دو کشور در زمینه امنیت مرزهای مشترک خبر دادند. این توافق شامل تأمین امنیت مرزهای زمینی، دریایی و

شمار کسانی بود که در نه ماهه نخست سال ۲۰۱۰ از سیستم حمل و نقل عمومی در مونترال استفاده کرده بودند. به گفته مسئولان سیستم حمل و نقل عمومی مونترال، علت این امر افزایش قیمت سوخت، ساخت و ساز در اتوبانها و خیابانها و اهمیت دادن بیشتر مردم به مسائل زیست محیطی است. این شرکت در ماه اکتبر گذشته اعلام کرد در پنج سال گذشته میزان رضایت‌مندی مردم از سیستم حمل و نقل عمومی مونترال از ۸۴ درصد به ۸۹ درصد افزایش یافته است.

سیستم حمل و نقل عمومی مونترال اعلام کرد این شرکت قصد تمدید برنامه سفر خانوادگی را دارد که به یک فرد بالغ دارای کارت اوپوس یا بلیط معتبر امکان می‌دهد با پنج کودک پایین ۱۲ سال در روزهای شنبه، یکشنبه و تعطیل به رایگان سفر کند. این برنامه از ۲۴ دسامبر تا ۸ ژانویه برقرار خواهد بود.

تسهیل در رفت‌وآمد مسافران بین کانادا و آمریکا

سایت «راديو کانادا» هفته‌ی گذشته گزارش کرد که در پی توافق بین واشنگتن و اتاوا مبنی بر امنیت مرز مشترک بین دو کشور در هفتم دسامبر گذشته، دنی لوبل وزیر حمل و نقل فدرال کانادا درباره‌ی تدابیری به منظور تسهیل در رفت و آمد مسافران بین



مینو اسلامی مشاور املاک در مونترال بزرگ - مسکونی و تجاری

تهیه وام مسکن برای دانشجویان و تازه‌واردان
گام به گام با شما تا پایان قرارداد
ارزیابی رایگان

Minoo Eslami

Real estate broker

Minoo.eslami@century21.ca

Cell: 514-967-5743



Maison de Voyages House of Travel

آژانس مسافرتی/فرناز معتمدی

پرواز به ایران و سایر نقاط با بهترین نرخ‌ها
مناسب‌ترین بسته‌های مسافرتی Last Minute

22 years experience in Montreal
Titulaire d'un permis du Québec



farnaz@hot.ca

www.hot.ca

514-842-8000 Ext. 296

1170 Place du Frère André (Square Phillips)
Montréal, Québec, H3B 3C6



وزیر مسئول منشور حمایت از زبان فرانسه دولت کبک نیز به نوبه خود گفت فقط بخش ناچیزی از تازه‌مهاجران می‌خواهند که به انگلیسی با آنها مکاتبه شود و اغلب آنها پس از یک سال به زبان فرانسه روی می‌آورند.

روابط سیاسی و دیپلماتیک با این کشور را محدود کرده است و بر اساس این سیاست افتتاح هر گونه کنسولگری ایران خارج از سفارت ایران در اتاوا ممنوع است و هیچ پرواز مستقیمی از ایران حق نشستن در فرودگاه‌های کانادا را ندارد.

مخالفت کانادا با تأسیس کنسولگری ایران در ونکوور

به گزارش عصر ایران، روزنامه «ونکوور سان» در تاریخ ۱۹ دسامبر ۲۰۱۱ نوشته است که اخیراً تقاضای ایجاد کنسولگری ایران در ونکوور برای رسیدگی به کارهای کنسولی ایرانیان ساکن در ونکوور از سوی سفارت ایران به دولت فدرال محلی ارائه شده است که ظاهراً مقامات وزارت خارجه دولت فدرال مخالف تأسیس چنین کنسولگری هستند. دولت کانادا بر اساس سیاست «ارتباطات کنترل شده» خود با ایران، گسترش

ونکوور سان می‌نویسد: دولت کانادا از سال ۲۰۰۵ بنا به ۴ دلیل مشخص، گسترش ارتباطات سیاسی و اقتصادی خود با ایران را متوقف کرده است که این دلایل عبارتند از: وضعیت حقوق بشر در ایران، برنامه‌های هسته‌ای ایران، نقش ایران در منطقه و نیز مرگ زهرا کاظمی خبرنگار ایرانی - کانادایی در سال ۲۰۰۳، در زندان اوین در تهران. کانادا در این راستا از سال ۲۰۰۵ روابط سردی با تهران داشته است و از سیاست اعمال فشار و گسترش تحریم‌ها علیه ایران حمایت می‌کند. هم‌اکنون تنها سفارت‌خانه ایران در اتاوا، به شهروندان ایرانی - کانادایی

مقیم کانادا سرویس کنسولی می‌دهد و بسیاری از ایرانیان برای دریافت خدمات کنسولی مجبورند از اقصی نقاط کانادا به اتاوا بروند. به دلیل اینکه بر اساس قوانین ایران مسأله دوتابعیتی بودن پذیرفته نیست، بسیاری از ایرانیان مقیم کشورهای خارجی، از جمله کانادا، برای سفر به ایران مجبورند از گذرنامه‌های ایرانی خود استفاده کنند و این مسأله سبب می‌شود تا ایرانیان مقیم خارج از کشور به دریافت خدمات کنسولی از جمله گرفتن شناسنامه و گذرنامه ایرانی برای فرزندانشان و دیگر خدمات کنسولی نیاز داشته باشند. ده‌ها هزار ایرانی در ونکوور کانادا زندگی می‌کنند که همه این ایرانی‌ها در صورت نیاز برای دریافت خدمات کنسولی مجبورند به سفارت ایران در اتاوا مراجعه کنند.

ICP Immigration Inc.
www.icpimmigration.com

معصومه علیمحمدی (بهیانی)

به همراه گروه مجرب خود ارائه‌کننده کلیه خدمات مربوط به اخذ مجوز اقامت دائم و یا موقت کانادا در زمینه کلیه برنامه‌های مهاجرتی فدرالی و ایالتی از طریق: سرمایه‌گذاری، تخصصی، کارآفرینی، خویشاوندی، دانشجویی، ... و همچنین تایید رسمی مدارک و تهیه سوگندنامه می‌باشد.

جهت مشاوره و تعیین وقت قبلی با دفاتر ما در مونترال و تهران تماس حاصل فرمایید.

Cell: (514) 778-9011
Tel: (514) 289-9011
Fax: (514) 289-9022

info@icpimmigration.com

**1117 Ste. Catherine West Suite 511
 Montreal, QC, Canada, H3B 1H9**

Toll free from Iran
(021) 971-1878 ext. 4000 or
(021) 971-1873 ext. 4000

**محضر دار کبک و دانش‌آموخته حقوق از ایران
مشاور حقوقی و همراه هم‌میهنان**

خدمات ما برای شما

تایید امضا	توافق‌نامه رسمی جدایی	وصیت‌نامه
رونوشت برابر اصل	امور مهاجرت	وکالت‌نامه
حقوق خانواده	امور املاک، خرید و فروش، اجاره‌نامه	امور ارث
و دیگر خدمات حقوقی	ثبت و امور شرکت‌ها	ازدواج رسمی

www.MonaSalehiNotaire.com

514-903-8560 3859 Décarie, Montréal, QC, H4A 3J6

مونا صالحی

سردفتر اسناد رسمی

Notaire-Notary

VOYAGES
AMRO TRAVELS 



www.amrotravel.com

آژانس مسافرتی
سفر به ایران با قیمت‌های استثنایی

نرگس حسینی / Nargess Hosseini
Tel. (514) 624-4244 Ext. 223
narges@amrotravel.com

Working Hours: Monday-Friday: 9:00-18:00
Saturday: 10:00-15:00

3883 Saint-Jean Blvd, Suite 300, D-D-O QC, H9G 3B9
Fax. (514) 421-0326

رضا داودی
مترجم رسمی در کبک و ایران
عضو جامعه مترجمان رسمی در کبک و ایران

مترجم رسمی دادگستری
ترجمه رسمی مدارک و اسناد

مراجعه با هماهنگی قبلی

Adresse: 3418, Stanley,
Unite R2, Montréal H3A 1R8
Téléphone: 514 691 4383



رستوران شیراز
Shiraz Restaurant

Bring your wine



5625 Sherbrooke W • 514-485-2929

جشن کریسمس را با ما باشید:
 با موسیقی و رقص و شادی

شنبه شب‌ها
 رقص عربی • بوفه • بارزرو قبلی

بوفه ۲۵ دلار
 جوجه کباب • کباب کوبیده • خورش • سالاد • سوپ • نوشابه

برای کیتترینگ جشن‌ها و مراسم گوناگون در خدمت شما

فروشگاه صادق / المحلات صادق
در محل جدید گشایش یافت

ما در محلی بزرگتر با کالاهای
متنوع‌تر در خدمت شما هستیم

آدرس جدید
شماره ۲۲۳۸ خیابان گی شمال
مزونوف جنوب شربروک

2238 Guy
Between Maisonneuve and Sherbrooke
Beside Discount Car Rental Company

اخبار جامعه افغان و ایرانی مونترال

■ خبرهای مربوط به
فعالیت‌های فرهنگی،
اجتماعی، سیاسی و علمی
خود را در هفته منتشر کنید
montreal@hafteh.ca

■ مهدیه مصطفایی

هفته به مرخصی می‌رود. شماره بعدی: ۱۲ ژانویه ۲۰۱۲



«ناخودآگاه جمعی» و «کهن الگو» بررسی گردید. نخست افسانه ادیب و انگیزه‌های فروید بررسی شد و گفته‌شده که یونگ در عین توافق کلی با فروید، مخالفت‌های جدی پیرامون مقوله‌ی ناخودآگاه با وی داشت. یونگ بر آن بوده که بنیاد اولیه‌ی ناخودآگاه از تسلط مستقیم فرد و تجربه‌ی شخصی او فراتر می‌رود. و لایه‌ای بنیادی‌تر از ناخودآگاه در حوزه‌ی

ادامه در صفحه ۱۳ <<

مشکل‌گشا و هندوانه، بخشی از پذیرایی شب بود که میزها را تزئین کرده بود. شام صرف شد و فال حافظ گرفته شد. رقص و پایکوبی پایان‌بخش مراسم بود.

آخرین جلسه درس فلسفه در سال ۱۱۰۲ برگزار شد

جلسه شانزدهم درسهای فلسفه با دکتر هودشتیان در زاگرس درباره‌ی روانشناسی فروید بود. موضوع مرکزی مباحثات، پیرامون معرفی تئوری ناخودآگاه فروید و چند مساله اصلی روانکاوی او بود. روانشناسی کودک و نیز کارکردهای حوزه‌ی خودآگاه و ناخودآگاه در نزد فروید به بحث گذاشته شد. جلسه هفدهم درباره‌ی تئوری «عقد» ادیب» در نزد فروید بود. در این جلسه تئوری ناخودآگاه در نزد کارل یونگ، روانکاو اتریشی و نیز نظریه‌ی او درباره‌ی

این مراسم با صحبت‌های آقای فروتن‌فرد و گفتاری از زرتشت آغاز شد. سپس آقای مهندس صادقیان درباره طرز برگزاری مراسم یلدا، آئین‌های آن و فلسفه وجودی این مراسم صحبت کرد. او از جمله گفت: «ایرانی‌ها شب را و تاریکی را دوست نداشتند و نور را عزیز می‌شمردند و همین امر زمینه را فراهم می‌کرد تا طولانی‌تر شدن روزها مهم دانسته شود. یلدا عزیز است. این واژه در سُرپانی به معنی زایش است و روز را نوید می‌دهد.» به گفته آقای مهندس صادقیان، «این باور، غرَب را هم تحت تاثیر قرار داد و باعث شد که تولد عیسی مسیح را مقارن با آن بدانند. آراستن درخت کاج، درختی همیشه‌سبز هم از اینجا آمده است.»

در پایان آقای دکتر شریف‌نائینی گزارشی از فعالیت‌های انجمن ارائه داد. آجیل

هفته به مرخصی می‌رود

همزمان با سال نو میلادی، در اولین روزهای ۲۰۱۲ تیم «هفته» نیز به مرخصی می‌رود و اولین شماره سال نو در روز پنج‌شنبه ۱۲ ژانویه ۲۰۱۲ منتشر می‌شود.

جشن یلداي انجمن دوست‌داران زرتشت برگزار شد

یکی دیگر از جشن‌های شب یلداي مونترال، شنبه ۲۳ دسامبر ۲۰۱۱، توسط انجمن دوستداران زرتشت در سالن المپیا برگزار شد. صدها ایرانی با شادی، زادروز مهر را جشن گرفتند و بخشی از بلندترین شب سال را در کنار هم گذراندند.

۳۱ دسامبر	کارگاه نیم روزه آموزش خوشنویسی آموزشگاه زاگرس 11:00 Sat Dec.31.2011	۲۱ ژانویه	آماده سازی مصاحبه مهاجرت زاگرس/ لیلا میرشفیعی Thu Jan. 17.2012	۲۶ فوریه	ثبت نام کلاس پیانو سارنگ/بابک نامور Sun Feb.26.2012
۳۱ دسامبر	 جشن بزرگ سال نو میلادی تپش/ سالن رزبول 21:00 Sat Dec.31.2011 6510 St Jacques	۲۶ ژانویه	ثبت نام کلاس آموزش گیتار آموزشگاه سارنگ/رضا رضایی 17:00 Thu Jan.26.2012	۲۶ فوریه	خاطره نویسی برای نوجوانان زاگرس/ مهدی مرعشی Sun Feb.26.2012
۳۱ دسامبر	کنسرت آموزشی هنرجویان گیتار آموزشگاه زاگرس 19:30 Sat Dec.31.2011	۲۷ ژانویه	درسهای فلسفه زاگرس/ دکتر هودشتیان Thu Jan.27.2011	۲۸ فوریه	آماده سازی آزمون زبان فرانسه زاگرس/ ویژه پزشکان Tue Feb.28.2012
۱ ژانویه	 جشن کریسمس کتابخانه نیما 18:30 Sun.Jan.01.2012 3400 Connaught.Ave.NDG	۲۷ ژانویه	گروه موسیقی حسین عزیزاده بنیاد سخن آزاد Thu Jan.27.2012	۲۹ فوریه	ثبت نام کلاس سنتور سارنگ/کوروش عشیق Wed Feb.29.2012
۶ ژانویه	فلسفه نیچه زاگرس/ دکتر عطا هودشتیان 18:00 Fri Jan.06.2012	۲۸ ژانویه	شاهنامه خوانی زاگرس/ آزاده احسانی 18:00 Fri.Jan.28.2011	۱۶ فوریه	آموزش فیلمبرداری زاگرس/بردیا سعدی نژاد 17:00 Sat Mar.16.2012
۹ ژانویه	آموزش کامپیوتر مرکز زنان افغان مونترال Mon Jan.09.2012 610 Demarches/Verdun	۲۹ ژانویه	آموزش خاطره نویسی زاگرس/برای نوجوانان 17:00 Sun Jan.29.2011	۲۴ فوریه	آموزش فیلمبرداری زاگرس/بردیا سعدی نژاد Sat Mar.24.2012
۱۴ ژانویه	احتمال جنگ در ایران کتابخانه نیما/ بحث آزاد 19:00 Sat Jan. 14.2012	۲۹ ژانویه	ثبت نام کلاس آموزش سه تار آموزشگاه سارنگ/ شاهین فیاض Sat.Jan.29.2011	۲۴ فوریه	کارگاه زیست شناسی گروه علمی پوپا/محمد مفیدی Sat Mar.24.2012
۱۵ ژانویه	جلسه رزومه نویسی سینا/ دکتر ایرج بهشتی 16:30 Sun.Jan. 15.2012 6528 St Jacques	۱۸ فوریه	کارگاه داستان نویسی زاگرس Sat Feb 18.2012	۲۵ فوریه	ثبت نام کلاس تنبور سارنگ/پیمان صیادی Sun Mar.25.2012
۱۷ ژانویه	آماده سازی برای آزمون زبان فرانسه زاگرس/ویژه پرستاران Thu Jan. 17.2012	۲۱ فوریه	آموزش نامه نگاری اداری زاگرس/رضا داودی Tue Feb.21.2012	۲۵ فوریه	کارگاه شیمی گروه علمی پوپا/بابک اسلامی Sun Mar.25.2012
		۲۳ فوریه	آموزش پیشرفته تئوری موسیقی آموزشگاه سارنگ/رضا رضایی Thu Feb.23.2012		

PROFUSION REALTY INC.



\$ 1,598,000

کاتژ برای فروش در Ile Bizard:
۵+۳ خوابه / ۴+۱ سرویس بهداشتی /
سه گاراژ / استخر / سونا و ...



FOR RENT

ویلاي دنچ و زیبا برای اجاره در
St. Sauveur / با چشم انداز و دسترسی
به دریاچه

مشاور املاک مسکونی و تجاری

مریم خالقی
Maryam Khaleghi
Real Estate Broker
514.983.5415



حمید صدیق کاغذچی
Hamid Sedigh Kaghazchi B.Sc
Real Estate Broker
514.928.5415

1361, avenue Greene
Westmount (Qc) H3Z 2A5
T 514.935.3337
F 514.935.3303

www.profusionimmo.ca

mkhaleghi@profusionimmo.ca
hsedigh@profusionimmo.ca

EXCLUSIVE AFFILIATE OF
CHRISTIE'S
INTERNATIONAL REAL ESTATE



HAPPY 2012 سال نو میلادی مبارک

مریم خالقی
حمید صدیق کاغذچی



روان پدید می‌آید. این لایه دارای وجوه مشترکی در میان همه ی ملت‌ها و فرهنگ‌ها است. این لایه را یونگ «ناخودآگاه جمعی» می‌خواند. شانزدهم دسامبر آخرین جلسه فلسفه در دومین سال پیایی درس‌های فلسفه بود جلسه آینده با آغاز سومین سال درسهای فلسفه، ششم ژانویه سر ساعت ۶ در زاگرس برگزار می‌گردد.

سخنرانی درباره عرفان اسلامی در «مؤسسه خانه خرد کانادا»

روز پنج‌شنبه اول دسامبر، «مؤسسه خانه خرد کانادا» میزبان دکتر محمدرضا محدث بود. او درباره‌ی عرفان اسلامی به زبان انگلیسی سخنرانی کرد. وی در ابتدای سخن خود به تعریف واژه معرفت در لغت و در اصطلاح پرداخت و گفت: «عرفان» یا «معرفت» در لغت به معنای «علم» است و در اصطلاح علم حضوری به اسماء، صفات و مظاهر حضرت حق سبحانه و تعالی و نیز علم به مبدأ و معاد و بازگشت حقایق عالم به حقیقت واحدی اطلاق می‌شود که همان ذات خدا است و همچنین شناخت نحوه سیر و سلوک و عمل بر اساس این علم و معرفت است. دکتر محدث عرفان اسلامی را به دو بخش تقسیم کرد؛ عرفان نظری که همان علم و دانش به موارد ذکرشده است و عرفان عملی، سیر و سلوک به جهت تقرب و رسیدن به مبدأ هستی و تجلی صفات او در انسان می‌باشد. او برخلاف بسیاری از متفکران اسلامی بر این باور است که تصوف همان عرفان نیست. وی در این زمینه گفت: تفاوت تصوف با عرفان در این است که تصوف، نمایانگر حضور گروهی اجتماعی است که آداب و رسوم و مناسک خاص خود را دارند و در

بحث آزاد احتمال جنگ در ایران

کمیته یادمان کشتار زندانیان دهه ۶۰ در ایران اعلام کرد که دور دیگری از بحث آزاد درباره احتمال حمله به ایران را برگزار خواهد کرد. در این اطلاعیه آمده است: «نظر به درخواست شرکت‌کنندگان نخستین برنامه ما راجع به احتمال جنگ، قسمت دوم این برنامه با عنوان پیامدهای بحران اقتصادی و احتمال حمله نظامی به ایران، روز شنبه ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ ساعت ۷ بعدازظهر در محل کتابخانه نیما برگزار می‌شود. امید که با شرکت خود در این بحث به غنای آن یاری رسانید. / کمیته یادمان کشتار زندانیان دهه ۶۰ در ایران - مونترال»

مجموعه جلسات آموزشی تنظیم رزومه شغلی و کارایی

نشست بعدی جلسات تنظیم رزومه شغلی و کارایی که یک هفته در میان تشکیل می‌شود، یکشنبه ۱۵ ژانویه ۲۰۱۲ از ساعت ۱۷ تا ۱۹ برگزار خواهد شد. این جلسات با هدف آشنایی مهاجران با اصول تهیه رزومه‌نویسی و کارایی و به همت آقای دکتر ایرج بهشتی در فرهنگ‌سرای سینا تشکیل می‌شود. درب سالن ساعت ۱۶:۳۰ باز خواهد شد.

کلاس‌های زومبا در سینا

کلاس‌های زومبا در فرهنگ‌سرای سینا، روزهای دوشنبه پذیرای خانم‌ها و آقایان است و چهارشنبه‌ها ویژه بانوان خواهد بود. این برنامه از ساعت ۱۸:۴۵ تا ۱۹:۴۵ برگزار می‌شود و شهریه هر جلسه ۵ دلار است.

فرهنگ‌سرای سینا و کلاس‌های آموزشی و هنری

در سینا کلاس‌های آموزش مکالمه زبان انگلیسی (مبتدی، متوسط و پیشرفته)، آموزش مکالمه زبان فرانسه (مبتدی و متوسط) و آموزش موسیقی شامل سازهای دف، سنتور، ویولن، پیانو و گیتار الکتریک برگزار می‌شود.

مونترال در هفته‌های آینده از ۲۹ دسامبر ۲۰۱۱

افغان و ایرانی می‌توانند در این کلاسها که به زبان انگلیسی و با ترجمه فارسی صورت می‌گیرد شرکت کنند. در این اطلاعیه تأکید شده است که این کورس‌ها همچنین برای خانم‌های خانه‌دار که علاقه‌مند به فراگیری اصول ابتدایی کار با کامپیوتر هستند یک فرصت استثنایی است.

مرکز افغان مونترال، در دو تاریخ ۹ و ۱۶ ژانویه، از ساعت ۱ تا ۳ بعدازظهر از علاقه‌مندان ثبت‌نام به عمل می‌آورد. این کلاسها دو روز در هفته، دوشنبه و پنج‌شنبه و به مدت دو ساعت در روز به صورت کورس ارائه می‌شود. علاقه‌مندان برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند با شماره تلفن‌های: ۴۵۰۴۲۴۷۲۵۵ یا ۵۱۴۹۹۵۵۰۷ تماس بگیرند یا اینکه به آدرس: Verdun Elemenantry School واقع در خیابان ۶۱۰-Demarches مراجعه کنند.

جشن سال نو میلادی و همکاری کتابخانه نیما

کتابخانه نیما طبق اطلاعیه‌ای اعلام کرد که جشن سال نو میلادی را برگزار می‌کند. در این اطلاعیه آمده است که این جشن برای ایرانیان مونترال برگزار خواهد شد. تاریخ برگزاری جشن، یکشنبه اول ژانویه ۲۰۱۲ است و رقص، دی‌جی و غذاهای گرم و خوشمزه بخش‌هایی از این برنامه هستند. برنامه، ساعت ۱۸ و ۳۰ دقیقه عصر شروع می‌شود و تا ساعت ۱۲ شب ادامه خواهد داشت. علاقه‌مندان می‌توانند بلیط ورودی این مراسم را که ۲۵ دلار است از کتابخانه نیما یا تپش دیجیتال تهیه نمایند. ورودی این برنامه برای کودکان زیر ۱۰ سال ۱۰ دلار و با غذا ۲۰ دلار است. علاقه‌مندان برای کسب اطلاعات بیشتر درباره برنامه می‌توانند با شماره تلفن‌های: ۵۱۴۹۶۰۴۷۷ و ۵۱۴۲۱۶۸۰۶۵ تماس بگیرند.

خود را در مقابل خدا و دستورات او به اثبات می‌رساند.

دکتر محدث درباره تفاوت عرفان اسلامی با برخی عرفان‌های دیگر گفت: تفاوت در این است که سیر و سلوک عارف هیچ منافاتی با زندگی عادی او ندارد. عارف مانند دیگر مردم زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی خود را دارد و با توجه به اتصالش به مبدأ هستی حتی بیش از دیگران از زندگی لذت می‌برد. برای چنین شخصی هیچ سختی و دشواری معنا ندارد و همه تلخی‌ها به خاطر دوست و در راه رسیدن به او شیرین می‌شود.

سالک، با طی مراحل و منازل سیر و سلوک، از کثرات رهایی یافته و به تنها حقیقت عالم، یعنی خداوند راه یافته و در آن حقیقت فانی می‌شود. جز او را نمی‌بیند و هر چیز دیگر غیر او را تجلیات او می‌داند.

آخرین منزلی که برای عارف ذکر شده است، مقام رضا است. در این منزل، شخص به مرحله یقین رسیده است و رضایت و خوشنودی دو جانبه‌ای بین خالق و مخلوق تحقق پیدا می‌کند. او نسبت به هر آنچه برای او پیش می‌آید رضایت دارد و پروردگار عالم نیز از چنین شخصی خوشنود است.

سیر و سلوک عارف با وصول به حضرت حق پایان نمی‌یابد، بلکه پس از آن که او به بالاترین مراحل انسانی رسید موظف به بازگشت به سوی خلق خدا و راهنمایی و هدایت ایشان است.

مرکز زنان افغان و فعالیت‌های جدید: آموزش اصول ابتدایی کار با کامپیوتر برای زنان

مرکز زنان افغان طی گزارشی اعلام کرد، قصد دارد برنامه‌های آموزشی جدیدی را در این مرکز برگزار کند. این مرکز در اطلاعیه خود با تبریک سال نو میلادی به تمام هموطنان مسیحی افغان و ایرانی اعلام کرده است، این برنامه‌ها همگی مربوط به آموزش ابتدایی کامپیوتر است و شامل آموزش‌های پایه‌ای است که توسط متخصصان ارائه می‌شود. علاقه‌مندان

با انگیزه و تشنگی هر چه بیشتر به دنبال هدف حقیقی از زندگی و آفرینش می‌گردد و عزمش را برای وصول به حقیقت واحد مطلق جزم می‌کند.

از عناصری که انسان برای سیر و سلوک به آن نیازمند است، علم و دانش به خدا، حقیقت خود انسان، رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با دیگران و دستورات دینی و مذهبی است.

در عرفان اسلامی عشق از جایگاهی بسیار والا و اساسی برخوردار است. عشق چنان نیرو و توان زیادی دارد که هر سختی و دشواری را آسان می‌سازد. برای عاشق هر آنچه غیر از محبوب است رنگ می‌بازد و جز وصول به معشوق چیزی او را سیراب نمی‌کند.

همانند وجود، منشأ عشق نیز ذات حضرت حق است. در حدیث قدسی آمده است که خدا گنجی مخفی بوده و دوست داشته تا شناخته و نیز پرستیده شود؛ در نتیجه، همه چیز را آفریده است. این عشق که از عالم بالا آغاز شده در تمام هستی جریان دارد و در سالک الی الله متجلی شده و بار دیگر از دنیای پایین و مادی به عالم بالا بازمی‌گردد.

او درباره اقسام عشق عرفانی گفت: اقسام عشق عرفانی عبارت است از عشق به ذات حضرت حق، عشق به پیامبران و امامان، عشق به اولیاء الهی و بندگان صالح خدا، عشق به دیگران و کل هستی که تجلی خداست و در پایان عشق به هر کار و رفتاری که رسیدن به کمال مطلق و تقرب الهی را ممکن می‌سازد.

عامل بسیار قوی عشق، بندگی خداوند را آسان می‌سازد. انس با قرآن این کتاب آسمانی و روایات و ادعیه معصومان، اسرار عمیقی را برای او آشکار می‌سازد. شخص به راحتی به انجام واجبات و ترک محرمات می‌پردازد و از انجام مستحبات و ترک مکروهات لذت می‌برد.

سالک از عبادات بیشترین بهره‌ها را می‌برد. با نماز که به حق معراج مومن است عروج پیدا می‌کند و از عالم خاکی خارج می‌شود و شیرینی دعا و مناجات را با تمام وجود حس می‌کند. با روزه بدن و روح خود را پالایش می‌نماید و با ادای حقوق شرعی خود را از وابستگی‌های مادی نجات می‌دهد. با انجام حج حقاقت خود را در برابر خالق هستی به نمایش می‌گذارد و اوج بندگی



VOYAGES SKY LAWN TRAVEL

آژانس مسافرتی اسکای لان
بهترین نرخ های بلیط به ایران و از ایران به سایر نقاط جهان



www.skylawn.net

Tel: 514-388-1588
Fax: 514-388-2815

433 Chabanel Ouest,
Suite 111
Montréal, P.Q. Canada
H2N 2J3

یاسمین

Cell: 514-594-0344
ytaquial@yahoo.com

شادی

Cell: 514-660-7135
shadim.sky@gmail.com

کافه پرشیا

Café Restaurant



Persia

- انواع خورشها و غذاهای ایرانی با طعم خانگی
- انواع کبابها
- شیرینیهای خشک ایرانی
- زولبیا بامیه، رولت و باقلوا ترکی

شیرینی خانگی سرو

سفارش غذا و شیرینی پذیرفته می شود

ساعات کار: دوشنبه تا جمعه ۷:۳۰ صبح تا ۷:۳۰ بعد از ظهر

936 Girouard (corner of St. Jacques)

Tel: 514-489-8484

یادمان باشد گر خاطرمان تنها ماند / طلب
عشق ز هر بی سرو پائی نکنیم
این جمله به واقع تلخ و هولناک حکایتی
آشنا برای خیلی از ما دارد برای ما که
شکسته دلیم. برای ما که خسته ایم از تنهایی.
برای ما که دوست داریم عاشق باشیم اما غرور
و خود خواهی اندرون ما باعث شده که دل
بسیاری را بشکنیم و حالا در به در به دنبال
یار می گردیم. و یا برای خیلی از ما که خود
را تافته جدا بافته می دانیم و می اندیشیم که
می توانیم معشوق را رها کنیم و به دنبال
بازیگوشی های خود برویم و به گاه هوس
دوباره به سوی او برگردیم.

در نتیجه این خطاها می اندیشیم که خرد را
گم کردیم و نمی دانیم که در حقیقت این
بیش مان بوده که گم شده است. همان
بیشی که نمی توانست مهتاب را در میان
آسمان تاریک شهر ببیند. نمی توانست سو
سوی امیدی که ستارگان رو به ما دارند را
متوجه شود.

ما خیلی اوقات یادمان می رود اگر پیشی
نباشد هیچ استادی وجود ندارد هیچکس
نمی تواند به آن دگری چیزی بگوید اگر
بیشی وجود نداشته باشد کتابهای بی
شماری از عشق و دلدادگی و مهر وجود دارد
میلیونها مقاله و فیلم و سمینار از عشق و
بخشش و ایمان و امید و... سخن گفته اند در
جستجوهای بی شمار در فضای مجازی خیلی
جملات زیبا می توان از نور انسانیت دید اما
همه این حکایتها تنها انگشتی است که
ماه را نشانه گرفته است و حقیقت واقعی در
اندرون ما است که بیش نام دارد
می توان بسیار گفت. می توان بی نهایت
نوشت. می توان بی کران خواند. می توان
بی اندازه اندیشید.

اما این نمی تواند پیشی به ما دهد.

بیائیم غرور را از خود به دور افکنیم طلب
عشق حتی از خردی که دیگری را هیچ
می نگارد نکنیم

بیائیم ماه را ببینیم و نه انگشت استاد را.
بیائیم عشق را مهر را و امید را و ایمان را
غرقه باشیم و از اندرون خود بخواهیم آن
را بچشیم. بیائیم قدر خود دانیم. بیائیم
دیگری را ارج نهمیم. بیائیم این خودخواهی
مضحک را به دور افکنیم.

و بیائیم در عشق غرق شویم و خود عشق
باشیم و نه در کنار عشق!

خرد، بینش و عشق: ما چه می خواهیم و به دنبال چه هستیم؟

■ تورج عاطف

از استاد می پرسد

فرق خرد با بینش چیست؟

و استاد را می بیند که انگشت اشاره اش روبه
آسمان است

او سعی می کند از این اشاره چیزی سر در
بیاورد اما تنها چشم های او را می بیند که
سر انگشتش را نشان می دهد و باز رو به
آسمان می رود بارها این کار تکرار می شود و
سر انجام او مستاصل می گوید: نمی دانم که
چه می گویند استاد!

من تنها انگشتان شما را می بینم اما مفهوم
آن را نمی فهمم

استاد می خندد و پاسخ می دهد: حکایت
من انگشتانم نیست من ماه را به تو نشان
می دهم و این فرق خرد با بینش است.
بینش را کسی نمی تواند به تو یاد دهد اما
خرد با تجربه و دانش ممکن است که رو به
سوی تو آید و متوجه آن شوی

حکایت غریبی است. در کتابی آن را خواندم.
برای بسیاری از ما بینش نامرئی است و شاید
نامحسوس. می پندارم که بی هیچ دلیلی
می توان خود را عالم و دیگران را نادان خود
را عاشق و آن دیگری را خائن نامید. می توان
براحتی قضاوت کرد حکایتهای این چنین
مانند قصه همان کسی است که بجای دیدن
ماه تنها سر انگشتان استاد را می بیند. شاید
این مصداق ضرب المثل شیرین پارسی باشد
که می گوید: «من مو می بینم و او پیچش
مو».

برای بسیاری از ما بزرگ بینی ها سبب می شود
از بی قضاوت زندگی کردن دست بکشیم.
خیلی از ما دوست داریم خودخواهی را
معنای عشق دهیم. سالها در پی آن هستیم
که به معشوق به زور و اجبار بقبولانیم که ما
تهنا عاشق اویم اما غافلیم که ما هم تنها
نقشه کشیدیم و رشته اندیشه ای را بافتیم که
هیچگاه پیشی پشت آن نبوده است. به یاد
دارم وقتی مد شده بود و این عبارت را در هر
گوشه ای می خواندیم:

جناب زندگی، سلام

■ امیر آرش

aarmid@gmail.com

جناب زندگی، همراه همیشگی، سلام
 چطور می‌توانم قربان، حال و احوالت چطور، دماغت چاقه، کیفیت کوهک، پارسال دوست و امسال آشنا، چی شده که دیگه یاد از رفیق قدیمیت نمی‌کنی. من که آخرش از کارهایت سر در نیآوردم و فکر هم نمی‌کنم که کسی پیدا بشود که بفهمد بالاخره حرف حسابت چیست. ولی رفیق بی‌مرام، آن قدیم و ندیم ما حالا بعضی روزها چشمه‌ای از خوبی‌ها را نشانم می‌دادی، یا حتی از روی شیطنت، در باغ سبزی را از آن دورها نشان می‌دادی و بعد هم مرا سرکار می‌گذاشتی. هر چه که بود، همیشه یک چیزی توی آستینت برایم داشتی.

اما نمی‌دانم از روزی که سوار آن هواپیمای لعنتی شدم، انگار به کلی مرا فراموش کرده‌ای. مگر قرار نبود که همراه و همسفرم باشی. پس چه شد، حالا که ما را انداختی توی این هچل، توی این سراب منجمد اوهام و آرزوهای بی‌سر و ته، توی این سرزمین "شترگاو پلنگ" که در آن همه چیز هست و هیچ چیز نیست. یادت باشد که باز هم رفیق نیمه راه شدی و زیر حرفت زدی.

شاید این هم یکی از آن شوخیهای همیشگی‌ات باشد که مثل دوشیزگان پری چهره، از پشت آن نقاب معصوم و فریبناک، گوشه چشمی نشان بدهی و بعد هم دل باخته بخت برگشته خویش را مانند پینوکوی سرزمین داستان‌ها، به وعده درختی که بر شاخه‌هایش سکه‌های طلا می‌ریزد، از این سر دنیا تا شکم نهنگ ببری و دست آخر هم هیچ. شاید هم می‌خواهی عیار دوستی ما را بسنجی، یا آنکه پیرو نظریه "دوری و دوستی" شده‌ای. من ساده دل را بین که دل به کی خوش کرده و روی دیوارت یادگاری نوشتم.

ولی راستش را بخوای دلم برایت تنگ شده، انگار خیلی وقت است که آن جور که دلم می‌خواهد احساسات نکرده‌ام. مانند آن وقت‌هایی که مثل آن دخترک شنل قرمزی، برایم یک بغچه شادی، حتی از درون شکم گرگ قصه‌ها می‌آوردی، تا قشنگ‌ترین خنده‌های دنیا بر روی لبانم نقش ببندد. ولی شاید باورت نشود که چند وقتی است که به جای خندیدن تنها ادای آن را در می‌آورم. اصلاً بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم که راه آن را گم کرده‌ام. وقتی به دفتر خاطرات نانوشتی گذشته‌هایم برمیگردم، در کمال تعجب می‌بینم که خیلی

بیشتر از این روزها خوشحال بوده‌ام.

نمی‌دانم انگار چیزی مثل حلقه گمشده داروین، این وسط گم شده است. شاید هم معنی واقعی بزرگ شدن همین است و خوشبختی را این جور می‌نویسند. اما اگر قرار است به قول آگروپری، مثل همان آدم بزرگ‌های خوشبختی شویم که ارزش هر چیز را در قیمت، تاریخ مصرف، میزان کارت اعتباری و مستمری دوران سالمندی می‌بینند، پس این بزرگی همراه با خوشبختی به چه دردی می‌خورد و به قول سهراب، پشت درب‌های کدام مغازه را باید کوبید تا چند سیر دل خوش خرید.

بچه که بودم بعضی وقت‌ها توی روزهای گرم تابستان، از پشت پنجره اطاقم به آسمان نگاه می‌کردم. بعد با تنگ کردن چشم‌هایم پرتوهای نورانی خورشید تبدیل به هاله‌های رنگارنگی میشدند که نقطه‌های نور رقص کنان روی رنگین‌کمان رنگها بالا و پایین می‌رفتند. آن قدر قشنگ بود که نمیتوانم با هیچ کلمه‌ای آن را برایتان توصیف کنم، و تنها راه درک آن این است که شما هم روزی آن را تجربه کرده باشید. ولی این روزها دیگر هیچ نقطه نورانی و هاله رنگین‌کمانی جلوی چشم‌هایم ظاهر نمی‌شود. شاید آن روزها چشم‌هایم جور دیگری می‌دید، یا آنکه تقصیر از عینکی است که بر چشم دارم.

اما هر چه که هست، دلم برای دیدن دوباره آنها یک ذره شده است. دوست دارم مثل آن روزها بازهم در گوشه‌ای لم بدهم و از پشت شیشه‌های پنجره به سرزمین هاله‌های نور و رنگین‌کمان سفر کنم و در حد توان بالا و بالاتر بروم. تا جایی که احساس سنگینی وزنه‌های زمینی از وجودم کنده شود و تمام زنگارهایی که این شعبده باز هزار چهره بر آینه وجودم به یادگار گذاشته، پاک شود. اما افسوس که احساسی مثل جاری شدن یک قطره کوچک روی پستی و بلندی‌های صورتم، من را از آن بالا به همان اطاق ساده و همان منظره همیشگی باز می‌گرداند.

اما وقتی که خوب فکر می‌کنم، می‌بینم که همه اطرافیانم یک جور نیستند. بعضی وقت‌ها آدم‌هایی را می‌بینم که در نگاهشان یک نیروی عجیبی است. انگار وقتی با ما حرف می‌زنند، انرژی مثبتشان نیز به ما منتقل میگردد. انگار بر خلاف بیشتر انسانها، حلقه گمشده خود را یافته‌اند، یا شاید آن قدر حواسشان جمع بوده که اصلاً آن را گم نکرده‌اند، که بخواهند دنبالش بگردند. کسانی که مصداق بارز "آنچه خود داشت، ز بیگانه‌ها تمنا میکرد" حافظ نبوده، و بر خلاف برخی باورهای غلط گوشه‌گیر و خرقه‌پوش و تارک دنیا هم نیستند.

از این رو در جستجوی نشانه‌های آن شادی درونی، چندی است که در کردار و رفتار آدم‌های اطرافم دقت بیشتری میکنم، تا نشانه‌های خوشبختی را بهتر بشناسم. شاید در نگاه اول آدم‌ها خیلی متفاوت به نظر برسند، اما با کمی تأمل بیشتر میتوان به نشانه‌های مشترکی در میان آنها رسید.

چنین انسانهایی سوار بر زندگی خویش بوده و بر اساس داشته‌ها و خواسته‌هایشان، خوشبختی خود را رقم می‌زنند. نه آن که چون غریبان بی‌سر و سامان، جاده‌های بی‌پایان توهماتشان را از پی زرق و برق چراغ‌های شکر کده‌ها ببینند و چون روزی دیگر فرا رسد، چراغ کم‌سوی تازه‌ای را در جبهتی دیگر نشان نمایند.

چنین آدم‌هایی دارای مشکلات و تناقض‌های درونی کمتری بوده و در مدیریت دنیای درونی خویش موفق‌تر هستند. از نگاهی دیگر شاید بتوان رمز موفقیت اینان را در به حداقل رساندن محدودیت‌های نامتعارفی دانست، که هر کسی را متناسب با عقاید و افکار خود، چون عنکبوت در دام خود بافته‌اند. خوشبختی گرفتار نمی‌نماید. یاد حرفی از مادرم افتادم که همیشه از بچگی به من می‌گفت: "بهترین عادت، عادت به عادت نکردن است"، که به راستی هم کار دشواری است.

خلاصه این که جناب زندگی، به راستی که دنیای عجیب و غریبی درست کرده‌ای و از انبوه آدم‌های گرفتار، در پيله‌های خود تنیده‌ها و افکار، ماشین‌ها و ربات‌هایی سرگردان چون "لافاکادیو" شل سیلوراستاین ساخته‌ای. اینان نه تنها فلسفه آفرینش خویش را فراموش کرده‌اند، بلکه چه بسا با تفنگ جهل و غرور خویش آخرین نشانه‌های زندگی بخش را نیز نشانه می‌گیرند. شاید هم تقصیر از تو نباشد و ما خود مقصریم که به جای پر و بال دادن به پرنده درون، آن را دربند قل و زنجیرهای خودساخته نموده‌ایم.

آخر شب است و صدای پایکوبی قطره‌های باران بر شیشه پنجره هیاهویی به راه انداخته و کمی آن طرف‌تر نیز بانگ شهرام ناظری فضا را دلنشین کرده است. در بهار امید، باید آنچه روید از دریچه دل دیده‌چید و بویید در کنار گلزار از شراب گلنار یک دو جامی و چند بوسه از لب یار ای دل جنونی، بی‌سبب به خونی بگذرد به یک چرخ، آتش درونی ای بشر چه هستی، غیر خود پرستی جز به حب دنیا دل تو بر چه بستی

رستوران یاس

با غذاهای ایرانی
با گنجایش ۵۰ نفر آماده پذیرایی از جشن‌های شماست





RESTAURANT YAS
Fine Persian Cuisine

5563 Upper Lachine
Montreal, QC H4A 2A6
514.483.0303

www.restaurantyas.ca

فیروز همتیان

مشاور املاک و مستغلات

- در مونتreal و South Shore
- مسکونی و تجاری
- ارزیابی رایگان-تهیه وام مسکن



Firouz hemmatian
Chartered Real Estate Broker

Cell: (514) 827-6364
Bur: (514) 364-3315
Fax: (514) 364-3649
9515 Lasalle boul. Lasalle Qc.

École Persanophone Farzanegan

مدرسه فارسی زبان فرزنانگان مونتreal

با همکاری تعدادی از دبیران با تجربه و با سابقه کار موفق
در مراکز استعدادهای درخشان در ایران از دانش آموزان
مایل به تحصیل در سال جاری ثبت نام به عمل می آورد

مقاطع ابتدایی و راهنمایی و تک درس فارسی
مقطع دبیرستان دروس ریاضی، فیزیک، شیمی و عربی

ساعات کار: شنبه ها ۹/۳۰ صبح الی ۴ بعد از ظهر
آدرس: 3333 Cavendish Blvd., Suite 250
Montreal, QC, H48 2M5
پست الکترونیکی: farzaneganmontreal@yahoo.ca
تلفن تماس: (514) 7756508

نباید تخم حنظل بکاریم: ابلهی که تخم حنظل کاشت / طمع نیشکر نباید داشت

یک چند به کودکی به استاد شدیم

گفته می‌شود: مثل پرندگان ما دارای دو بال هستیم، یکی بال اندیشه و یکی بال خیال: چشم من چون سرمه دید از ذوالجلال / خانه هستی است نه خانه خیال

یک چند ز استادی خود شاد شدیم

پایان سخن شنو که بر ما چه رسید

از خاک بر آمدیم و بر باد شدیم

حقیقت زندگی

■ منوچهر صابر شیخ‌رشداد

و با بال اندیشه هم قطعاً می‌توان از فرازهای زندگی عبور نمود. ضمناً مطلب مهمی که باید در نظرمان باشد، فرصت زندگی است که باید غنیمت شمرده شود: وقت را غنیمت دان، آن قدر که بتوانی / حاصل از حیات ای جان، این دم است تا دانی

انسان از سهو، فراموشی، غفلت، ذلت و لغزش خالی نیست.

و قبول داشته باشیم حقیقت امر، در پس پرده قضا مخفی است: آن کس است اهل بشارت، که اشارت داند / نکته‌ها، هست بسی، محرم اسرار کجاست؟

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود / یکی، چنانکه در آینه تصور ماست

ما خیلی از مسائل را هم معمولاً نمی‌پذیریم: گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگرود / با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد

ما خودمان را به واقعیت‌ها محدود نمی‌کنیم چون هر مطلبی تحلیل خودش را دارد که قابل بررسی است.

ما می‌دانیم تنها یک حقیقت وجود دارد و یک زندگی. که این گوهر حقیقت را نباید تکه‌تکه کرد که بحث فلسفی دارد و در چند سطر نمی‌گنجد:

حقیقت، جان را از ترس و خرافات و تنگ‌نظری آزاد می‌سازد و مشکلات زندگی را هم حل می‌کند و روح را از آلودگی مصفا می‌سازد. ما هنگامی که شاد و سرشار از ایمان هستیم ثمرات فکر و روح خود را به چشم می‌بینیم. توجه داشته باشیم

هر مدتی نظر به کسی می‌کند سپهر / هر نوبتی زمین به کسی می‌دهد زمان چون کام جاودان متصور نمی‌شود / خرم کسی که ماند از و نام جاودان

توجه داشته باشیم ذهن و روح باید به‌تدریج تربیت شوند. در زندگی هرگاه اراده با دوراندیشی همراه شد، خوشبختی کامل گشت. دقت کنیم که گفته می‌شود دنیا چیزی جز متاع فرور نیست.

در اینجا حقیقت زندگی را با دو بیت شعر و دو مطلب به شرح ذیل و به منظور جلوگیری از طولانی‌شدن کلام خلاصه می‌کنم:

همان‌طوری که می‌دانیم اعتقاد غلط هم، از حیطة پیوند حقیقی زندگی خارج است.

به زیب و زینت و مال و متاع دنیای دون

باید توجه داشته باشیم ما در خانه یا در جسم خود زندگی نمی‌کنیم، زندگی ما در روحمان سیری می‌شود چرا که انسان در قالب شعور خود به سر می‌برد. از طرف

مباش غره که با کس، وفا نخواهد کرد

دیگر، ما، باورهای بعضی افراد را به پیشیزی نمی‌گیریم، چرا که طالب حقیقت هستیم.

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد

فکر نکنیم آنچه بر سر دیگران آمده بر سر ما نخواهد آمد، باید بیاموزیم.

ز بهار دل میند بر اسباب دنیوی

ما مراقب هستیم چون زیاده‌طلبی از قدر و منزلت می‌کاهد، بی آن‌که چیزی بر روزی ما اضافه شود.

گول نخوریم، تمام دنیا با اسباب و متاعش به کاهی نمی‌آرزد.

این مطلب را قبول داشته باشیم اگر فرودست باشیم، خود مسئول هستیم. کس دیگر مقصر نیست، و اگر طالب نیشکر باشیم

باید بدانیم زندگی دنیا، بازی و سرگرمی و فخرفروشی به یکدیگر و افزون‌طلبی در ثروت و فرزندان است.



ملکه ثریا، بنیان‌گذار مؤسسه‌ی نسوان و آزادی زن افغان

ملکه ثریا، خانم اعلیحضرت امان‌الله خان، دختر محمود طرزی، پسر سردار غلام محمدخان، پسر سردار رحمدل خان، پسر سردار پاینده خان بود. این زن شجاع و فاضله در خانواده یک نویسنده و یک سیاستمدار نامدار افغان که هم پدر و هم پدرکلانش و پدر پدر کلانش، همگی شاعر، نویسنده، هنرمند و هنردوست و روشنفکر بودند، در ۲۴ نومبر سال ۱۸۹۹ در دمشق به دنیا آمد و در ۱۹۰۵ میلادی با خانواده خود به افغانستان برگشت و در سال ۱۹۱۳ با شهزاده امان‌الله خان در قصر شهرآزای کابل عروسی نمود و همانجا از طرف علیاحضرت سراج‌الخواتین، مادر امان‌الله خان به لقب «شاه خانم» نامیده شد. این زن، زیبا و زیرک و آگاه بر زبانهای ترکی و فرانسوی و عربی و فارسی مسلط بود و سخنران پرشور و مؤثری بود. پدر ملکه ثریا، محمود طرزی، نویسنده و گرداننده دانشمند و با تدبیر سراج‌الخبار افغانیه بود و در تحت تربیت سالم او دخترانش هر یک، خیریه طرزی خانم سردار عنایت‌الله خان و ملکه ثریا، خانم اعلیحضرت شاه امان‌الله، خدمات برجسته و فراموش ناشدنی برای جامعه زن افغانستان نمودند.

محمود طرزی در سراج‌الخبار افغانیه از نقش برجسته زنان در دوران خلافت عباسی یاد می‌کرد. به قول او: «زمانی که تمام زنان و مردان اروپایی بی‌سواد و جاهل بودند، زنان مسلمان موقف‌های مهم به حیث شاعر و هنرمند داشتند و حتی در مقامات اداری کار می‌کردند.» طرزی مانند تجددطلبان و اصلاح‌طلبان هم عصر خود قویا از داعیه حقوق زنان حمایت می‌نمود و استدلال می‌کرد که فقط زنان تعلیم‌یافته و منور می‌توانند خانم‌ها و مادران خوب باشند و همین زنانند که فرزندان خوب که آینده متعلق به آنهاست، بار می‌آورند.» همچنان طرزی توضیح می‌کرد که علت سقوط افغانستان پس از دوران تیمورشاه (۱۷۷۳-۱۷۹۳م) تعدد زوجات بین حکمروایان بود که در نتیجه اولادهای متعدد آنها با ادعای مساوی به پادشاهی، کشور را در مبارزه داخلی قدرت قطعه قطعه کردند. چون در زمان طرزی، شرایط زنان مسلمان (به‌خصوص زنان افغان) بسیار رقت‌انگیز بود، طرزی و شاه امان‌الله و جوانان افغان نخستین مدافعان حقوق زنان و نخستین طرفداران حق تحصیل و ازدواج زن با یک مرد در افغانستان بودند.



▲ ملکه ثریا ملقب به شاه خانم (۲۴ نوامبر ۱۸۹۹ - ۲۰ اپریل ۱۹۶۸)

از وبسایت tolafghan / نوشته‌ی کاندیدای آکادمیسین سیستانی

تهران، بلوار آفریقا، خیابان تور، پلاک ۶۶
 تهران ۰۲۱-۲۲۰۲۵۰۸۴
 مونتترال ۵۱۴-۹۰۳۴۷۲۶
 تورنتو ۶۴۷-۴۲۹۱۸۴۸
 ونکوور ۶۰۴-۹۰۹۳۰۷۳
 نمابر: ۵۱۴-۴۳۹۴۷۲۶
www.parscanada.com
info@parscanada.com

کنپارس

شرکت

خدمات مهاجرتی

- مهاجرت به کانادا از طریق:
- سرمایه گذاری فدرال و کبک
- نیروی متخصص فدرال و کبک
- کار آفرینی فدرال و کبک
- برنامه های استانی شامل:
- مینیسوتا، نیو برانزویک،
- پرنس ادوار دآیلند، ساسکاچوان و ...



با مدیریت علی مختاری
 عضو انجمن کانادایی
 مشاوران مهاجرت (CSIC)
 عضو کانون وکلای تهران

PARSCANADA.COM

آخرین اخبار و مقالات در ارتباط با مهاجرت، کار و زندگی در کانادا
 را در سایت ما بخوانید.

شاه امان الله و ملکه ثریا هر دو از اندیشه‌های محمود طرزی در جهت آزادساختن زنان از زندان چادری ملهم بودند. شاه امان الله بعد از حصول استقلال سیاسی، به نقش زنان در روند تحولات اجتماعی توجه خاص مبذول داشت و پروسه نجات زنان را به حیث شهروندان متساوی‌الحقوق آغاز نمود و به این منظور به تأسیس انجمن نسوان و مکاتب دخترانه اقدام کرد. وی تعدادی از دختران را برای فراگیری تحصیلات عالی در رشته‌های طبابت و نرسنگ و غیره به ترکیه فرستاد. شاه ازدواج با صغیر را ممنوع اعلان کرد و ازدواج مرد با چهار زن را به یک زن محدود ساخت. شاه امان الله در مورد گرفتن طویانه و عروسی قیوداتی وضع کرد تا فشار عروسی را از روی شانه‌های خانواده داماد کم کند، و نیز سن ازدواج را برای مردان ۲۲ سال و برای دختران ۱۸ سال تعیین نمود، اما در لویه جرگه دوم، در سال (۱۹۲۴) که به خاطر خاموش کردن شورش پکتیا تدویر یافت، چون اکثریت اعضای آن جرگه را ملاکین و خانها و روحانیون متعصب تشکیل می‌دادند، بعضی تعدیلات در برنامه ریفورمها وارد شد که دولت مجبور شد موقتاً آن را بپذیرد. با همه دشواری‌هایی که برسر راه شاه امان الله قرار داشت، در برنامه‌های اصلاحی دولت برای حقوق زنان فصل خاصی عنوان شده بود. بنابر درخواست ملکه ثریا، در تابستان ۱۹۲۸ «انجمن حمایت نسوان» تشکیل شد و دوازده نفر از زنان بافهم کابل اداره انجمن را به دست گرفتند و خواهر شاه کبراجان مسئولیت اداره این انجمن را به دوش گرفت. بدین سان برای نخستین بار زنان در کار اداره مملکت با مردان شریک شدند. به شاوروالی دستور داده شد تا لست زنان بیوه و بی‌سرپرست را ترتیب و آنها را در شفاخانه‌ها و لابراتوارها



زنان جهان و عقب ماندگی زنان افغانستان سخن زد، زنان با درد بگریستند و پنجاه نفر زن فی المجلس خودشان را در خدمت معارف و تأسیس اولین مدرسه زنانه گذاشتند. ملکه چنان متأثر و منفعل گردید که خودش وظیفه مفتشی مکتب مستورات را بر ذمه گرفت» (سیستانی، علامه محمودطرزی، شاه امان الله و نقش روحانیت متنقد، ص ۳۳) بنابر دعوت ملکه ثریا چندین بار زنان ماموران بلندرتبه کابل به قصر دلکشا دعوت شدند و شاه برای آنها سخنرانی نمود و گفت که برخی از شما در منازل خود زندانی استید و من شواهد و مثال های زیادی از این زندگی رقت بار زنان در خانه شوهراشان دارم. حتی برخی از زنان بر اثر فشار مردان در چار دیواری خانه و پوشیدن چادری به مرض سل مبتلا شده اند. شاه افزود که چادری مانع درس و تعلیم می گردد و برعکس زنان اروپایی، زنان افغان از کار و کسب بی بهره اند. زنان در پوشیدن چادری باید از مردان خود ترس و بیمی نداشته باشند. سخنان شاه تأثیر فوق العاده ای بر زنان نمود و بسیاری از زنان در مقابل شوهراشان خود به دفاع از حقوق خود برخاستند. طبیعی است که زنان چون از لحاظ اقتصادی وابسته به مردان خود بودند کاری از پیش برده نتوانستند و برخی از جانب شوهراشان خود کوتک کاری یا تهدید به مرگ نیز شدند. ملکه ثریا پس از بازگشت از سفر اروپا، مقاله ای در تاریخ ۲۵ جولای ۱۹۲۸ در اخبار امان افغان منتشر ساخت که در آن در مورد چادری گفته شده بود: چادری زن را از تنفس هوای آزاد مانع می گردد

و به همین سبب اکثریت شان به مرض مبتلا شده اند. عنعنه پوشیدن چادری که معلوم نیست از کجا وارد اسلام شده، رفته رفته شکل مذهبی را به خود گرفت که در همه ادیان و کشورها دیده می شود، طوری که برقع و دولاغ امروز در وطن ما یک عمل عنعنوی بوده که رفته رفته جای خود را در دین و مذهب تأسیس نمود و به آن صبغه مذهبی دادند. قبل از نشر مقاله، ملکه ثریا با عده ای از زنان صحبت کرد. نخست دختران مکاتب را ملاقات نمود و با آنها در مورد چادری صحبت نموده و آنها را تشویق نمود تا در از بین بردن آن سعی و کوشش نمایند، اما مجبور نیستند. سپس ملکه تعدادی از زنان را در قصر دلکشا ملاقات نمود و به آنها گوشزد کرد که با مردان در کارها سهم مساوی بگیرند، بخصوص در انکشاف کشور و در چهار دیواری خانه به قسم محبوس نباشند. او متذکر شده بود که زنان اروپایی در فابریکه ها کار می کنند، لکن زنان افغان که

جسماً قوی تراند، اما در انکشاف کشور سهم نمی گیرند، زیرا علت آن پرده چادری است که در هیچ جا قابل قبول نیست. زنان از نظر مذهبی می باید یک روپوش مخصوص در سر کنند تا موهای شان را بپوشانند، مگر پنهان کردن دست و روی زنان در روستاهای کشور رایج نیست، اما معلوم نیست از چه زمانی برقع و دولاغ که زن را از فرق سر تا پاشنه پا در خود می پیچد، رایج گشته و در شهرها رفته رفته چنان اهمیت پیدا کرده که اگر زنی بدون برقع از خانه خارج شود، گویا که آبروی مرد را از بین برده است.



پس هیچ فردی نباید بیشتر از یک زن داشته باشد. امان الله خان خطاب به زنان گفت: پاک و عفیف و باعصمت باشید و در این صورت ترس از شوهراشان خود نداشته باشید. بعد شاه و ملکه ثریا و نورالسراج که بدون چادری بودند با نمایندگان ملاقات نمودند، سپس اتن ملی اجرا گردید. در این محفل اکثریت زنان دیپلوماتان شرکت ورزیده بودند.

وقتی جشن استقلال تمام گردید، لویه جرگه تدویر یافت که در آن یک هزار و یک نماینده از سراسر افغانستان اشتراک ورزیده بودند. امان الله خان با بعضی از نمایندگان دیدار خصوصی داشت و به آنها

پروگرام های اصلاحی خود را تشریح نموده گفت که: برای زنان آزادی داده شود، تعدد ازواج غیرقانونی، و تعلیم و تربیه زن و مرد اجباری، اجرای طلاق از طریق قانون مدنی صورت بگیرد، داشتن اسلحه منع گردد و بانک ملی تأسیس و در پهلوی پول مسکوک پول کاغذی چاپ شود. لویه جرگه هیچ کدام از این اصلاحات را نپذیرفت، به خصوص نمایندگان قبایل سرحدی که تحت نفوذ حضرات شور بازار بودند آن را رد کردند.

در لویه جرگه ۱۹۲۸، که زنان هم در آن اشتراک ورزیده بودند، کبراجان، خواهر شاه امان الله به نمایندگی از زنان افغانستان سخنرانی کرد. و ملکه ثریا زنان روشنفکر قندهار را پذیرایی نمود،

تا آنها در برگشت از زندگی نوین در کشور به دیگر زنان حکایت کنند. در طرح اصلاحات اشاره شده بود که هیچ فرد نظامی مرید یا پیر و رهبر مذهبی شده نمی تواند و نه در سیاست مداخله کرده می تواند و اعلان گردید که کسانی که خانم خارجی دارند در وزارت خارجه استخدام شده نمی توانند، مگر اینکه خانم خارجی خود را را طلاق بدهد. بر مسأله تعلیم مختلط دختران و پسران از شش تا ده سالگی به منظور جلوگیری از مصرف بودجه اضافی برای ایجاد مکاتب بحث صورت گرفت و در نتیجه قبول گردید.

در روز سوم تدویر جلسه یک موضوع بسیار پراهمیت دیگر مطرح گردید و آن دادن آزادی برای زنان افغان بود. در روز سوم لویه جرگه بعد از آنکه حقوق زنان با مردان مساوی اعلان گردید، ملکه ثریا از جا بلند شد و چادر نازک خود را که بر روی کشیده بود از سرگرفت و همان جا پاره کرد، حضاران با کف زدن این

امان الله خان در یک ملاقات با مأموران عالی رتبه گفت که: از رشوت خوری و شراب نوشی مأموران مطلع است و به زودی آنها را به شدت مجازات خواهد نمود. به قول منشی علی احمد، هدف شاه از بیان این نکته ترساندن مأموران بلندرتبه و خاموش کردن شان در موضوع روی لوچی زنان بود که با این امر سر مخالفت داشتند، از جمله محمودخان یاور و میرهاشم خان وزیر مالیه بودند. بنا برین شاه به اولین کسانی که دستور داد تا با خانمهای خود بدون چادری حاضر شوند، همین دو نفر بودند. بعد از این بود که سایر مأموران زنان خود را به پغمان و پارکها و سینماها به طور روی لوچ و بدون چادری بیرون می بردند. (داکتر کاکر، د پاچا امان الله واکمنی ته یوه نوی کتنه، ۸۱)

امان الله خان در جشن ۱۹۲۸ در بیانیه افتتاحیه خود از تعدد ازواج سخن زد و گفت: سعادت آینده کشور مربوط به مادران است که نسل جدید را تربیه می کنند.



MSMILINE DENTAL HEALTH CENTER



دکتر رامین میرموجی

دندانپزشک در کلینیک

مجهز وست آیلند و MSmiline

از دوشنبه تا شنبه برای هموطنان

Tel: 514-675-3332

4935 St-Charles boulevard, Pierrefonds, QC H9H 3E4

www.msmiline.com

خدمات حسابداری و دفترداری

سرور صدر SOROOR SADR

امور دفترداری و حسابداری

تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی

تأسیس و ثبت شرکتها

ACCOUNTING AND BOOKKEEPING SERVICES

With Appointment

Gestion Financière Loyale

5263, boul Cavendish, Montreal, Quebec, H4V 2R6

514-777-3604

loyale.accounting@gmail.com



محل کار برای هر صنف

در وست مونت

خیابان سن کاترین

مشاور املاک

نادر خاکسار

514-969-2492

مینا صالحی Mina Salehi

Agent Immobilier

Affilié



مشاور املاک در مونتreal

مسکونی و تجاری

(514) 792-4577



SHARIF EXCHANGE

ارز شریف

Tel: (514)561-6408 www.sharifexchange.ca

Tel: (514)223-6408 259 Côte-Vertu Ville Saint-Laurent, QC

عمل او را تأیید کردند و زنان دیگر از ملکه ثریا پیروی کردند و مردان روی زنان را دیدند، درحالی که نه از حسن زنان چیزی کاسته شد و نه از شرف و غیرت مردان چیزی کم گردید.

شاه امان‌الله یک ماه بعد از لویه جرگه (هفته اول ماه اکتوبر) چهار جلسه بزرگ در قصر ستور وزارت خارجه دایر کرد که در هر یکی ششصد تن از معارف ومأموران عالی‌رتبه با خانمهایشان بشمول دیپلماتان خارجی مقیم کابل اشتراک داشتند. شاه در بیانیه روز چارم خود بر این موضوع تأکید نمود که ظرف دو ماه دیگر برقع از سر زنها برداشته خواهد شد و به جای آن یک روسری (دستمال) مانند زنان ترکیه برسر انداخته می‌شود که در زیر گردن گره می‌خورد. مگر شاه متذکر شد که اختیار این‌گونه ستر اجباری نیست. همچنان شاه به این نکته اشاره کرد که چادری در اسلام فرض نیست و بعد خطاب به ملکه ثریا گفت که چادر خود را از سر بردارد و ملکه چادر خود را از سر برداشت و زنان و حضار برایش کف زدند، بدون آنکه از شرف ملکه چیزی کاسته شده باشد. بدین‌سان ملکه ثریا نخستین زن افغان است که رسماً روی لوچی زن را در کشور اعلام کرد. بعد از آن شاه ملاهای متعصب را مورد حمله شدید قرار داد و آنها را اشخاص جاهلی خواند که مسئول جمیع عوام‌فریبی‌ها و منبع تمام تعصبات بی‌جا و اشاعه و پخش جهالت و نادانیها می‌باشند. (ادمک، ص ۱۹۵) این سخنان شاه به ارتباط مخالفت ملاها و روحانیونی بود که با اصلاحات شاه در لویه جرگه صورت گرفته بود.

شاه امان‌الله و ملکه ثریا تا آنجا برای آزادی زنان افغان مبارزه کردند که از جانب روحانیت متنفذ متهم به کفر شدند و بر سر این مسأله نه تنها تاج و تخت سلطنت را از دست دادند، بلکه از کشور نیز تبعید گردیدند و در غربت جان دادند.

ملکه ثریا بعد از ۶۸ سال و ۲۴ روز عمر بر اثر مرض سرطان روز ۲۰ اپریل ۱۹۶۸ در روم درگذشت و حکومت ایتالیا جنازه‌اش را با تشریفات شاهی احترام کردند و توسط طیاره به افغانستان فرستادند. و از کابل توسط یک طیاره نظامی به جلال‌آباد انتقال گردید و کمی دورتر از مقبره اعلیحضرت امان‌الله به خاک سپرده شد، و هندیه دافغانستان در حالی که تقریباً چهل سال داشت همراه با جنازه مادرش به افغانستان سفر کرد و آرامگاه پدرش را در باغ سراج‌الاماره در جلال‌آباد زیارت نمود و به زودی به روم برگشت.

نوینده کتاب «آتش درافغانستان» می‌نویسد که: روز ۱۲ اکتوبر، یک روز تاریخی در تاریخ زنان افغانستان به حساب می‌رود، زیرا برای بار اول زن افغان روی لچ در اجتماع قبول شد. از آن روز به بعد زنان منور برقع نپوشیدند و در عوض البسه مناسی را اختیار کردند. در کابل بیشتر زنان بدون چادری دیده می‌شدند. دولت واقعاً می‌خواست که زن از حیثیت و عزت شایسته به

برگرفته از وبسایت
www.tolafghan.com

سنات زیاد است و نمی‌توانی کار کنی!

گفت‌وگو با پیرزنی که شب‌ها در فرودگاه می‌خوابد

■ کامی مالکی

خوابیدن در فرودگاه و راه‌آهن، سخت‌تر شده چراکه فقط فقط کسانی که بلیط دارند اجازه دارند در این محل‌ها بخوابند.

در حین گفت‌وگو مرتب تکرار می‌کند که کاش برادرش در تورنتو این مصاحبه را بخواند و فکری به حال او کند.

از او می‌پرسم هزینه زندگی‌اش را از کجا می‌آورد. می‌گوید که کمیته امداد مبلغ کمی به او کمک می‌کند، گاهی وقت‌ها هم، اگر شوهر دخترخاله‌اش بگذارد، دخترخاله کمی به او کمک می‌کند.

آن‌طور که خودش می‌گوید، شوهر سابقش ازدواج کرده و از زن تازه‌اش هم بچه دارد. می‌گوید بعد از طلاق مجبور شده بود از تهران به شهر خوی برود. به نظر او در خوی هم خیلی‌ها معتادند و او موردی را می‌شناسد که مردی زنش را به خاطر تهیه پول مواد مخدر به پانصد هزار تومان فروخته است.

در مورد زندگی گذشته‌اش و شغلش از او می‌پرسم. می‌گوید که در سال ۱۳۵۰ در تفرش و آشتیان پرستاری-مامایی می‌کرده و در سال ۱۳۵۲ در جندی‌شاپور و اهواز در اطاق عمل کار کرده است.

ادامه می‌دهد که یک سال و نیم در رابطه با نظارت بر مواد غذایی در رستوران‌ها کار می‌کرده. می‌گوید در جوانی قرار بوده برای ادامه تحصیل به آلمان برود اما... می‌گوید امروز دیگر به او کار پرستاری نمی‌دهند و می‌گویند که: «سنات زیاد است و نمی‌توانی کار کنی».

دادگاه هم دستور داد بچه‌ها را به پدرشان بسپارند. از سال ۷۱ تا کنون خانم لعبت الف آواره این شهر و آن شهر است و هیچ جایی برای زندگی ندارد.

ادامه مصاحبه با خانم لعبت الف را به روزی دیگر موکول کردم چون می‌خواستم از او عکس بگیرم. دو روز بعد با خانم لعبت الف قرار گذاشتم و به اتفاق به پارک ارغوان در خیابان جردن رفتیم تا مصاحبه را ادامه دهیم.

گفت که به تازگی اطلاع پیدا کرده که پسرش با پدر خود درگیر شده و پدر با میله به دستش زده و دستش را سیاه کرده. مادر به خاطر این موضوع از همسر سابق شکایت کرد ولی باز هم نتوانسته بود کار را پیش ببرد. از او درباره خانواده، خواهر و برادرانش می‌پرسم. می‌گوید که دو برادر و سه خواهر دارد. یک برادر و یک خواهرش که همیشه به او کمک می‌کرده‌اند، فوت شده‌اند. آن دو خواهر دیگر، او را به منزل خود راه نمی‌دهند. برادر دیگرش در تورنتو کانادا است.

لعبت امیدوار است که برادرش در تورنتو این گزارش را بخواند و به خواهرش کمک کند. خواهر دیگرش گفته که اگر می‌خواهد پیش او بماند، باید سی صد هزار تومان اجاره بدهد.

او در برابر این سؤال که چرا در فرودگاه می‌خوابد می‌گوید هر جا که بتواند شب را سرکند، همان‌جا می‌خوابد. دلیلش هم این است که سرپناه ندارد. گاه در گوشه خیابان، پارک، فرودگاه، راه‌آهن و گاه در مسجد می‌خوابد. می‌گوید که این روزها مخصوصاً

گفت‌وگو با زنی تنها، بی‌پناه و فراموش‌شده، درباره زندگی‌اش آسان نیست؛ زنی که بیست سال است آواره این شهر و آن شهر است، گاهی در تهران، در فرودگاه مهرآباد، در ترمینال ۲ یا ۴ و گاهی در راه‌آهن و پارک‌ها و گاه در شهرستان‌ها. اما به نظرم شنیدن درد از دهان دردمند است که چهره دشواری‌ها و نارسایی‌ها را مشخص و برجسته می‌کند. از فقر و فلاکت گفتن و شنیدن کاری روزمره شده است اما در اینجا گفته‌هایی به قالب کلمه درآمده است که به تنهایی خیل عظیمی از فراموش‌شدگان جامعه ما را معرفی می‌کند، و از عفریت بی‌کسی و فقر می‌گوید.

هر بار که برای بدرقه یا راهی کردن دوستی به فرودگاه و پایانه‌های ۲ و ۴ می‌رفتم، با این زن روبه‌رو می‌شدم که در گوشه‌ای نشسته بود و غم بر صورتش نقش بسته بود.

روز ۲۳ مردادماه سال جاری (۱۳۹۰)، نزدیک ۳ بعدازظهر دوباره برای بدرقه‌ی یکی از دوستان در فرودگاه بودم. به دوستم همراهم گفتم از آنجا که تا ساعتی که بخواهد سوار شود، هنوز وقت باقی مانده، می‌توانیم در آن فرصت برویم پیش آن خانم و بپرسیم چرا مرتب در جای همیشگی‌اش می‌نشیند و ناراحت است و گریه می‌کند.

آن خانم از این که کسی از اینکه کسی پای درددل‌اش می‌نشست، خوشحال به نظر می‌رسید و خیلی زود به حرف آمد: اسم من لعبت‌سادات است و در سال ۱۳۲۸ در اراک متولد شدم. در شهریورماه سال ۱۳۵۲ با مردی به نام رستم، با اسم مستعار «جلال» ازدواج کردم. حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های احمدرضا و محمدرضا است.

خانم لعبت تعریف کرد، که شوهرش معتاد بوده و مرتب او و بچه‌ها را کتک می‌زده و زمانی که زن در منزل نبوده، لوازم منزل را می‌برده و می‌فروخته است.

او پرستار بود و برای خودش کار می‌کرد. در سال ۱۳۷۱، روزی که سر کار بود، شوهرش تمامی لوازم منزل را برده و فروخته بود. زن وقتی که به خانه برگشت دید که هیچ چیز در منزل نیست. لعبت می‌گوید: «آن مرد معلوم نبود چه کار کرده بود که کلانتری هم حرف‌های من را قبول نکرد.» چند روز بعد دادگاه نامه‌ای برای او فرستاد مبنی بر این که وی تقاضای طلاق کرده است. آنها در خرداد ماه سال ۱۳۷۱ جدا شدند. شوهر سابقش گفته بود که این زن نمی‌تواند بچه‌ها را نگه دارد.



INSTITUT TECHNIQUE **AVIRON** TECHNICAL INSTITUTE DE MONTREAL

روایهای خود را واقعیت ببخشید



- جوشکاری و قالب‌سازی
- مکانیک اتومبیل
- طراحی صنعتی (اتوکد)
- برق کاری
- الکترونیک
- محافظ امنیتی
- طراحی سه بعدی
- جوشکاری عمومی
- جوشکاری تحت فشار

D.E.P 1800 hours
vocational Diploma:

- Welding & Fitting
- Auto Mechanics
- Industrial Drafting (AutoCAD)
- Electricity
- Electronics

Certificates
& Attestations:

- Security Officer
- Autodesk Inventor
- General Welding
- High Pressure Welding

Loans & bursaries available.
Lifetime placement service.



514.739.3010 De La Savane
WWW.AVIRONTECH.COM West of
5460 Royalmount, Ville Mont-Royal Décarie Blvd.



اگر عشق همان عشق باشد چرا باید گله باشد و طعنه و تهدید به سراغ آدمی آید؟
اگر عشق همان عشق باشد چرا باید گریه‌ای در میانه شب برای نرم کردن دل معشوق سالهای دور باشد؟
اگر عشق همان عشق باشد چه جای فرار و سیاست است؟
و اگر عشق ...

افکارش بر هم ریخته است. دیگر نمی‌خواهد آن گمشده را بیابد. دلش می‌خواهد آن مانده‌های نامانده را به دور افکند و چنین است که باید گنجی را بر هم زند، کاغذها و نامه‌ها و عکسها و... را از گنجی اتاق و دل باید بیرون فکند و از اتاق بیرون ریزد و از دل باید که بیرون ریزد.

شاید سخت باشد دل بستن به گذشته‌ها. چه حکایت‌های شیرینی دارد اما حال را چه کند؟ سالها پیش جمله‌ای از اشو، عارف هندی خوانده بود که: «گذشته حتی ارزش به خاطر سپردن هم ندارد.»

سالها مبارزه کرد که این گفته را نپذیرد. او می‌جنگید زیرا حرف اشو را درک نکرد. از بین بردن گذشته حکایت اشو نبود که اصولاً گذشته رخ داده است اما در گذشته سیر کردن و به خاطر گذشته ماندن حکایت اشو بود. او می‌داند که گذشته می‌تواند عزیز باشد. پس بگذارد تا در گذشته بماند. عزیزی رفته است، دورانی گذشته است، اما همه ارزشمند هستند تا وقتی که دل حال و ذهن اکنون را بر هم نزنند.

چه توهماتی داشتیم وقتی که مرتب از گذشته خود سخن گفتیم و نیاندیشیدیم امروز چه کسانی هستیم؟ گمشده‌های امروز را کجای دل و ذهن می‌توان یافت؟ گمشده‌های امروز گم می‌شوند زیرا دل و ذهن ملامت از گذشته است. چون حکایت شیء گمشده‌ای است که در پشت انبوه آن گذشته‌هایی مدفون است که امروز کاربردی ندارند و حتی شاید راهی زیاده‌دانی شده است.

سالها آن دگری را محکوم کردیم که روزگاری

عاشق بودی

ضعیف بودی

کوچک بودی

بی‌پول بودی

... و

اما امروز چه باید کرد؟

سالها است که به صرف گذشته‌های با دیگری زندگی می‌کنیم یا این که مدت‌ها است به خاطر ناکامی کسی بقیه روزگار هم ناکام می‌دانیم.

این گنجی که در دل و ذهن پر هستند.

غریبه مشوش در میان شب دل نمی‌سوزاند، نه به گریه گذشته و نه به قهقهه‌های که دیگر نیست. او نتوانست شیء گمشده خود را بیابد اما:

خود را یافت

حال را یافت

و باور کرد که زندگی در واقع زیستن در حوضچه اکنون است، چنان‌که سهراب نقش زد.

ذهنش را به هم ریخته‌اند

تورج عاطف

اشباحی که در هنگام بستر به سراغش می‌آید دیگران آن را افکار می‌گویند، اما این اندیشه‌های پیش از خواب برایش معنایی جز شکنجه ندارند.

چیزی را گم کرده است و نمی‌تواند بیاساید و به همین دلیل است که از بسترش برمی‌خیزد به سوی گنجی‌ها و کمدی‌ها می‌رود و به جستجو می‌پردازد.

گنجی‌ها حکایتی چون دل دارند؛ سالها در گوشه و کنارشان بسیاری از چیزها نهفته می‌شوند تا روزی سر در آورند و گویی قرار نیست هیچ‌گاه خالی شوند یا فراموشی بتواند کمکی به آنها بکند. کاغذها و یادداشتها و کتابها وسیله‌ها بیرون می‌آیند؛ همه خاک گرفته‌اند. نگاهی به آنها می‌اندازد و بعد دوباره

سر جای قبلی می‌افکندشان و نمی‌داند که چرا این کار را می‌کند. مگر می‌توان این همه دلبستگی بی‌دلیل داشت و تا این اندازه جای را به چیزی اختصاص داد. ذهن شیطان به او از خاطرات دور

می‌گوید؛ از دوستی‌ها و از روزهای خوشی که یک تکه کاغذ یا عکسی و یا شیئی به او می‌داده‌اند اما تا به کی باید دل خوش به چیزی بود که سالها پیش وجود داشته است؟

می‌گویند خاطره‌ها عزیزند و آدمی به خاطره‌هایش دل خوش است اما خاطره رد پای گذشته‌های است که از میان رفته است و آنچه ماندنی است، حال و اکنون است.

اما ذهن نمی‌گذارد و گنجی او را طلب می‌کند تا غرق گذشته‌ها شود و آن چیزی را که می‌خواهد نتواند که بیابد.

ذهن او را به مسخره گرفته است و کلافه است. گمشده‌ای را که امروز می‌خواهد نمی‌یابد اما

گذشته‌هایی که به کار او نمی‌آیند همه‌جای گنجی یافت می‌شود. افکارش بیشتر مشوش می‌شود. دلش می‌خواهد فریاد بزند و از خود بپرسد:

چه چیزی در این گذشته‌ها وجود دارند که تا این اندازه گنجی را اشغال کرده‌اند؟ و حکایت کمدی‌ها و گنجی‌ها نیست، قصه مال دل و ذهن نیز باید باشد که سالها پیش نوشت:

اگر عشق همان عشق باشد زمان مقوله بی‌معنی است

اما اگر عشق همان عشق باشد باز باید در گوشه مهجور دل و ذهن بیافتد؟

اگر عشق همان عشق باشد باز باید تنها نگاهی به آن افکنده و بعد دوباره آن را به مکان دورتری در ذهن و دل برد؟

اگر عشق همان عشق باشد پس چرا به فراموشی سپرده شد؟ چرا نماند؟ چرا عجز و گله داشت؟

اگر عشق همان عشق باشد چرا باید درخواست عشق باشد و حتی به گدایی و در یوزگی رسد؟

امنیت عزیزان شما در ایران در دست شماست

با **گدار** سانسور اینترنت
در ایران را بی اثر کنید



www.godarnet.com

514-447-9597

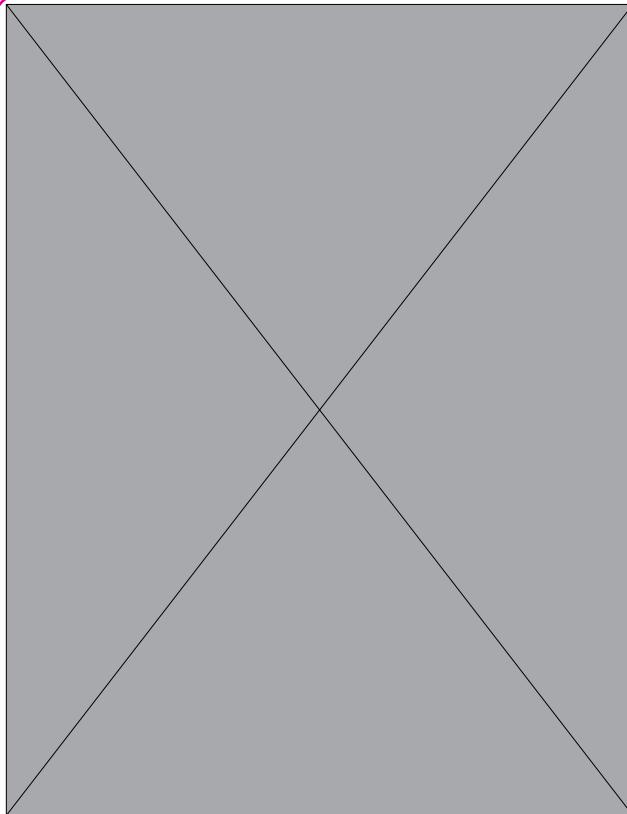
1-888-568-1247

با استفاده از گدار، آی پی کانادا را به دست آورده و از مزایای آن برخوردار شوید

■ اینترنت آزاد
آزادی اینترنت را همان طور که در آمریکا و اروپا هست تجربه کنید

■ تلفن رایگان به آمریکا و کانادا
با استفاده از سرویس هایی مانند گوگل کال، به کانادا و آمریکا رایگان تلفن بزنید

■ حساب شخصی پی پال (PAY PAL)
حساب پی پال شخصی خود را گشوده و به راحتی در اینترنت خرید کنید



تهیه‌کنندگان: دکتر زهره عماد و مرتضی ازنایی

نگاهی به خود از دریچه‌ی آمار

ترجمه و تنظیم: دکتر زهره عماد

در پرونده این شماره هفته که آخرین پرونده سال جاری است، می‌خواهیم تصویری آماری و تحلیلی از خود ارائه بدهیم. از آنجا که تحقیقات قابل اتکا درباره ایرانیان کانادا بسیار نادر است، و همچنین از آنجا که به نظر می‌آید از بسیاری جهات مشابه ایرانیان ساکن ایالات متحده فکر و عمل می‌کنیم، از تحقیقاتی که ایرانی‌های ایالات متحده درباره جامعه خود انجام داده‌اند بهره‌برداری کرده‌ایم. بخش اول پرونده این شماره به یک نظرسنجی اختصاص یافته که توسط مؤسسه «پایا» صورت گرفته و در ماه دسامبر جاری به زبان انگلیسی منتشر شده است و بخش دوم آن مقاله‌ای قدیمی است که تا جایی که ما اطلاع داریم، برای اولین بار به زبان فارسی منتشر می‌شود.

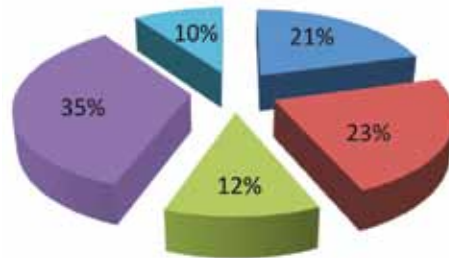
سومین ارزیابی و سرشماری ایرانی‌های مقیم آمریکا را هفتم دسامبر ۲۰۱۱ منتشر ساخت. این ارزیابی همان اصول بررسی‌های سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ را دنبال می‌کند. این گزارش‌ها به درک بهتر جامعه ایرانیان مقیم آمریکا کمک می‌کند. این ارزیابی‌ها اطلاعات دقیق آماری و دیدگاهی ایرانیان آمریکا را ارائه می‌دهند. موارد بررسی شده و نتایج:

۱) پیوند ایرانیان آمریکا با ایران ایرانیان آمریکا همچنان ارتباط خود را با خانواده و دوستان در ایران حفظ کرده‌اند. البته درصد کسانی که هنوز بستگان نزدیک در ایران دارند تا حدی کاهش نشان داده است. میزان این کاهش از ۶۲ درصد در سال ۲۰۰۹ به ۴۰ درصد در سال ۲۰۱۱ رسیده است، دلایل آن ممکن است تردید در گزارش آن یا افزایش مهاجرت از ایران به دلیل شرایط کنونی کشور باشد. ۱۲ درصد از ایرانیان آمریکا اعلام کردند که خانواده‌ای در ایران ندارند. ۵ درصد از پاسخ‌دهندگان روزانه با خانواده و دوستان در ایران در ارتباط هستند. تقریباً ۲۴ درصد چند بار در هفته و ۳۳ درصد چند بار در ماه با خانواده و دوستان ارتباط دارند. ۲۲ درصد چند بار در سال و ۱۵ درصد ارتباط خیلی کمی دارند. بیشترین وسیله ارتباطی تلفن و بعد از

Public Affairs Alliance of Iranian Americans در تارنمای رسمی‌اش خود را چنین معرفی می‌کند: پایا یک سازمان مستقل غیرانتفاعی، غیرحزبی و بی‌طرف است. سه فعالیت اصلی پایا شامل ساختن جامعه، ارائه‌ی تصویری از جامعه و افزایش تأثیرگذاری جامعه ایرانی-آمریکایی است. ارزیابی آماری پایا توسط سرویس تحقیقاتی Zogby انجام شده است. این آمارگیری از طریق تلفن و به صورت مصاحبه به زبان انگلیسی بوده است. تعداد مصاحبه‌شوندگان با مصاحبه‌های موفق ۴۰۰ نفر بودند. تاریخ انجام مصاحبه‌ها بین ۳-۶ اکتبر ۲۰۱۱ است. هر پاسخ‌دهنده به حدود ۲۰ سؤال پاسخ داده است. همه پاسخ‌دهنده‌ها بالای ۱۸ سال سن داشتند. سؤال‌شوندگان، ۵۸ درصد مرد و ۴۲٪ زن بودند. ضریب خطا برای نتایج ± 5 است که برای این نوع ارزیابی مرز قابل قبولی است.

آن ایمیل است.

۲) نقش فرهنگ ایرانی در تعیین هویت افراد نتایج ارزیابی سال ۲۰۱۱ نشان می‌دهد که در طی سه سال گذشته اهمیت فرهنگ ایرانی برای ایرانیان آمریکا کاهش نیافته است. ۵۳٪ از پاسخ‌دهندگان اعلام کرده‌اند میراث فرهنگی ایرانی‌شان خیلی مهم است. ۳۰٪ اعلام کرده‌اند تا حدی برایشان مهم است. برای ۶٪ تا حدی بی‌اهمیت و برای ۶٪



▲ تاثیر تحریم‌های آمریکا علیه ایران بر جامعه ایرانیان ایالات متحده چگونه می‌بینید؟

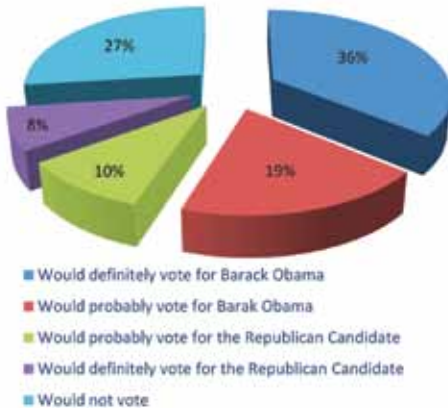
فوق‌العاده بی‌اهمیت است.

۳) نکات مهم برای ایرانیان آمریکا در ۳۲٪ موارد اولویت برای ایرانیان آمریکا سیاست‌های خارجی است که مرتبط با ایران است. مواردی که زندگی آنان در آمریکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد ۳۱٪ است.

۴) دیدگاه و برخورد پرزیدنت اوباما در رابطه با ایران تقریباً ۵۶ درصد از ایرانیان آمریکا روش پرزیدنت اوباما درمسأله روابط بین آمریکا و ایران را قبول ندارند در حالی که ۳۲٪ روش او را در این زمینه تأیید می‌کنند. در ارزیابی سال ۲۰۰۹ تعداد بیشتری موافق سیاست‌های اوباما در قبال ایران بودند.

۵) مهم‌ترین نکات ارتباط بین ایران و آمریکا موارد بررسی‌شده در این قسمت شامل: دموکراسی و حقوق بشر، رشد اقتصادی، جلوگیری از حمله آمریکا به ایران، اطمینان از صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران، حذف تحریم انتقال پول از آمریکا به

ایران، کاهش نقش ایران در حمایت از سازمان‌های تروریستی و تغییر رژیم بود. ۶۳٪ پاسخ‌دهندگان احقاق حقوق بشر و دموکراسی در ایران را مهم‌ترین نکته دانسته‌اند. پس از آن ۳۰٪ تغییر رژیم را مهم دانسته‌اند.



▲ در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۲ در ایالات متحده به کدام کاندیدا رای می‌دهید؟

۹) اثر تحریم‌ها بر جامعه ایرانیان آمریکا نزدیک به ۴۴ درصد از پاسخ‌دهندگان ذکر کرده‌اند که محدودیت‌های انتقال پول بین ایران و آمریکا و تحریم‌ها در حمایت مالی آنها از خانواده‌هایشان مشکل‌ساز شده است. برای ۴۷٪ این تحریم‌ها کم‌اثر یا بدون اثر بوده است.



▲ چگونه حکومتی را برای ایران می‌خواهید؟

۱۰) نوع حکومت ایران اکثر ایرانیان آمریکا معتقدند رژیم ایران باید عوض شود. ۶۷٪ آنان معتقدند ایران باید یک حکومت دموکراتیک غیرمذهبی داشته باشد. ۶٪ معتقد به حکومت جمهوری اسلامی برای ایران هستند.

۱۱) انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۲ در آمریکا پنجاه‌وپنج‌درصد ایرانیان آمریکا معتقدند که اگر انتخابات ریاست‌جمهوری اکنون برگزار شود به اوباما رأی خواهند داد و ۱۸ درصد به جمهوری‌خواهان رأی خواهند داد، بقیه ۲۷ درصد در انتخابات شرکت نمی‌کنند.

در سال ۲۰۰۸، ۶۵ درصد ایرانیان موافق با رأی دادن به اوباما بودند.

۷) برقراری سفارت مجازی آمریکا در ایران نزدیک به ۷۳ درصد ایرانیان آمریکا تا حد زیادی از ایده تأسیس سفارت مجازی آمریکا در ایران برای خدمات مشاوره‌ای و ویزا حمایت می‌کنند و ۱۴٪ مخالف این ایده هستند. در سال ۲۰۰۸، ۸۴٪ موافق و ۸٪ مخالف این طرح بودند.

۸) خروج سازمان مجاهدین خلق از لیست سازمان‌های تروریستی

مهاجران یا تبعیدشدگان؟

یک تحقیق درباره هویت ایرانیان ایالات متحده

■ نویسنده: دکتر هاله وزیری
مترجم: مرتضی ازناپی

نوشته‌ی زیر اولین بار در سال ۱۹۹۹ به زبان انگلیسی منتشر شد. طبق اطلاع ما نسخه فارسی این تحقیق تا به حال منتشر نشده است. لازم به توضیح است که از زمان نوشته شدن این مقاله، ترکیب جمعیتی ایرانیان در آمریکای شمالی تغییرات اساسی کرده است. شاید اهمیت بازنشر این مقاله امروز در این باشد که نگاهی علمی به ریشه‌های جامعه ایرانی در این نقطه از جهان دارد.

درباره نویسنده: دکتر هاله وزیری، دانش‌آموخته دانشگاه جورج تاون ایالات متحده، در رشته سیاست بین‌الملل است. او به کنکاش در زمینه‌هایی همچون: حقوق زنان و مسائل سیاسی خاورمیانه می‌پردازد.

تجربیه هفته

اهمیت پرداختن به موضوع آمریکایی‌های ایرانی‌تبار برای من نه فقط از دید علمی آن، بلکه شاید از آن هم مهمتر بنا بر تجربیات یک آمریکایی است که پدر و مادری ایرانی دارد و به گونه‌ای روزمره با تجربیاتی هر چند دردآور اما آموزنده‌ی کسانی رودررو بوده که در پی ساختن هویت خویش‌اند. همچون شمار زیادی از ایرانیان داخل یا خارج از ایران، من نیز به عنوان یک جامعه‌شناس برای تأثیرگذار بودن و شناساندن خویش به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم (آمریکا) خود را درگیر با وظایف بی‌شماری می‌بینم. به راستی آنچه بیش از همه در این راه برای من آموزنده بود با خواندن نوشته‌های همکارانی همچون: مهدی بزرگمهر، محمد چاپچیان، علی‌اکبر مهدی و حمید نفیسی به دست آمد.

به هر حال من نه تنها از دید یک جامعه‌شناس، بلکه بیشتر از دید کسی که خود با این‌گونه مسائل دست به گریبان بوده به آنها می‌پردازم. در نتیجه برای اینکه شما به عنوان خوانندگان این مطالب بتوانید به پاسخ پرسش‌های مطرح‌شده برسید سعی کرده‌ام تا آنجا که ممکن است به جای نتیجه‌گیری‌های کلی علمی، بیشتر به طرح مسائل از میان دیده‌ها و شنیده‌های خود بپردازم. روی سخن این نوشته با شمایی است که به دنبال شناساندن خود به دیگر ایرانیان داخل یا خارج از ایران و نیز جامعه آمریکایی هستید که در آن به سر می‌برید.

پرسش‌ها:

در اینجا چهار سؤال مطرح می‌شود: ایرانیانی را که در آمریکا زندگی می‌کنند، «مهاجران» بنامیم یا «رانده‌شدگان»؟ روابط فرزندان آنها با وطن آبا و اجدادی‌شان و نیز جامعه‌ای که در آن به سر می‌برند، «آمریکا»، چگونه است؟ کسانی که خود را «ایرانی-آمریکایی» می‌نامند، این‌گونه نامگذاری چه تأثیری در میان دیگر ایرانیان داخل یا خارج از ایران و همین‌طور آمریکایی‌ها خواهد داشت؟ آیا می‌توان برای ایرانیانی که در آمریکا یا ایران به دنیا آمده‌اند هویت و کارکردهای متفاوت اجتماعی در نظر گرفت؟

آیا ایرانیان مقیم آمریکا را باید «مهاجر» نامید یا «رانده‌شده»؟ از شمار دقیق ایرانیان مقیم آمریکا آمار درستی در دست نداریم. در جریان سرشماری سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تعداد بیشماری از ایرانیان مقیم آمریکا یا حتی ایرانیانی که در ایالات متحده متولد شده بودند از ترس اینکه مبدا آمار آنها به دیگران داده شود، از بیان اینکه ایرانی هستند خودداری کرده‌اند. درحالی‌که مهدی بزرگمهر، جامعه‌شناس، شمار آمریکایی‌های ایرانی‌تبار را در حدود ۲۵۰ هزار نفر برآورد می‌کند آنچه بر سر زبان‌هاست رقمی در حدود یک تا دو میلیون نفر است.

به ظاهر می‌توان شمار ایرانیان را چیزی بین ۲۵۰۰۰۰ تا یک میلیون نفر دانست. آنچه از شمار ایرانیان مهم‌تر است دانستن این نکته است که آنها در چه دوره‌ی تاریخی به آمریکا آمده‌اند و نیز به عنوان «مهاجر» یا «تبعیدشده» چه برداشتی از هویت خویش دارند.

تا قبل از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹، انبوه مهاجران ایرانی هنوز از قاره‌ی آسیا یا را فراتر نگذاشته بودند. در دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی، بودند دهها یا صدها ایرانی که برای ادامه تحصیلات تخصصی خود

روانه آمریکا می‌شدند. اینها گروهی بودند که در شهرها و شهرک‌های مختلف، جایی نزدیک دانشگاه‌ها، آموزشکده‌ها یا مراکز صنعتی و بازارهای خرید و فروش مستقر می‌شدند. برای نمونه، پدر و مادر من در سال ۱۹۶۳ به آمریکا آمدند تا پدرم بتواند درس خود را در سطح فوق تخصص رشته روانشناسی کودک و نوجوان ادامه دهد. آنها به این فکر نکرده بودند که بخواهند روزی برای همیشه در دیترویت، شهری که پس از چندی یک مرکز روانشناسی بسیار مهم در آن راه‌اندازی شد ماندگار شوند. دیگر خانواده‌های ایرانی هم که در دیترویت بزرگ زندگی می‌کردند یا پزشک بودند یا مهندسانی که برای کارخانجات خودروسازی کار می‌کردند.

ماندنی نه از روی انتخاب

تا جایی که من دیدم، بیشتر این خانواده‌ها، پس از تولد بچه‌ها، موفق شدن در دروس دانشگاهی و گرفتن مدارک تخصصی، بهره‌مند شدن از امکانات رفاهی محل زندگی‌شان و دیدار از بستگانشان در ایران... وقتی به خود آمدند که دیگر در آمریکا ماندگار شده بودند. پدر و مادرها به چشم خود می‌دیدند که چگونه فرزندان‌شان با دوستان آمریکایی‌شان خو گرفته‌اند، به مراکز آموزشی آمد و شد دارند و در بیشتر موارد، زبان انگلیسی تنها زبانی است که به آن حرف می‌زنند. در آن زمان بسیاری از ایرانیانی که پیش از انقلاب به آمریکا رسیده بودند به طور طبیعی شهروند آمریکایی به حساب می‌آمدند.

پیش‌آمدهای ناگهانی و دور از انتظار سالهای ۷۹-۱۹۷۸، آهنگ خروج ایرانیان از کشور را تندتر کرد. فشارهای سیاسی، فروپاشی زیرساخت‌های اقتصادی-اجتماعی، زد و خورد بین گروه‌های حاکم در جریان سالهای ۸۰-۷۹-۱۹۷۸ شمار زیادی از ایرانیان را بر آن داشت تا روانه اروپا یا آمریکا شوند. بسیاری از اینان که پس از انقلاب به آمریکا آمده‌اند در شهرهای بزرگ نیویورک، واشنگتن و لس‌آنجلس ماندگار شدند. زمانی که با این گروه از ایرانیان سر صحبت باز می‌شود، آنچه پیش از همه چیز شنیده می‌شود: ناگزیر شدن از رها کردن خانه و زندگی در ایران است. اگرچه برخورداری از زندگی امن و امان و پیشرفت شغلی، ره‌آورد آمریکایی شدن آنهاست اما این خواست آنان نبوده است. بیشمارند کسانی که هنوز پس از سالیان دراز به امید دگرگون شدن بنیان‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به زمان بازگشت به ایران دل بسته‌اند. تا چه پیش آید!

پیش از سال ۱۹۷۹ و پس از آن

در پاسخ به این پرسش که: آیا ایرانیان در آمریکا خود را «مهاجر» می‌دانند یا «رانده‌شدگان»، آنها را می‌توان به دو گروه از کسانی که پیش از انقلاب و یا پس از آن به آمریکا آمده‌اند، تقسیم کرد. بسیاری از ایرانیانی را که پیش از انقلاب به آمریکا آمدند، به راستی می‌توانیم «مهاجر» بنامیم، اینها کسانی بودند که در همان روزهای نخستین ورودشان بنا بر قوانین آن زمان، شهروند آمریکایی به حساب می‌آمدند. این گروه، ایران، زادگاه و سرزمینی را که در آن بزرگ شده بودند، به انتخاب خود ترک کردند و آمریکا را به عنوان وطن تازه‌ی خویش برگزیدند. با همه اینها غم غربت باعث می‌شد تا اندک زمانی پیش می‌آمد برای دیدار از ایران راهی شوند. اینها تلاش می‌کردند آنچه را که از هر دو فرهنگ ایرانی و آمریکایی به چشم‌شان خوب می‌آمد، برگزینند. بعضی مواقع هم ناگزیر از روبه‌رو شدن با بخش‌های ناخوشایندی از این جوامع بودند.

ایرانیانی که پس از انقلاب به آمریکا رسیدند بیشتر حال و هوای «رانده‌شدگان» بر آنها حاکم است. آنها به آمریکا، نه به عنوان جامعه‌ی میزبان که بتوان در آن زندگی کرد، نگاه می‌کنند و نه پذیرفته‌اند که به وطنشان برگردند. اگرچه بسیاری از آنان هنوز ایران را وطن خویش می‌دانند و همچنان دلبسته بازگشت به ایران‌اند. درحالی‌که گروه‌های دیگری از مهاجران الگوهای جامعه‌ی میزبان، آمریکا را پذیرفته‌اند، بسیاری از «رانده‌شدگان» ایرانی ساکن در این کشور با چسبیدن به ارزشهای فرهنگی، سیاسی و زبانی وطن خود از در ناسازگاری با جامعه میزبان وارد شده‌اند. باید گفت اینان کسانی هستند که هرگز تمامی چمدان‌های خود را باز نکرده‌اند و پیوسته در این آرزویند که در پی فرصت‌های مناسب به ایران برگردند.

با این همه چه مهاجران، و چه آنهایی که خود را رانده‌شده می‌دانند، اکنون پس از چندین سال اقامت در آمریکا فرزندان دارند که در اینجا به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند. این چیزی است که پرسش دوم و سوم من به آن وابسته است: بچه‌هایی که اینجا به دنیا آمده‌اند چگونه رابطه‌ای با سرزمین پدری خود، ایران از یک طرف و از طرف دیگر با جامعه میزبان، آمریکا دارند؟ اینهایی که خود را آمریکایی ایرانی‌تبار می‌نامند، به چشم دیگر ایرانیان داخل یا خارج از این کشور و نیز دیگر آمریکایی‌ها چگونه می‌نمایند؟

آمریکایی‌های ایرانی‌تبار چه کسانی هستند؟

برای بررسی و شناخت این گروه، نخست باید ببینیم اینان چه کسانی هستند. آمریکایی‌های ایرانی‌تبار را می‌توان در سه گروه جای داد: نخست مهاجرانی که بنا بر قوانین آن زمان، به طور طبیعی با ورود به آمریکا از حق شهروندی برخوردار شده بودند. دوم بچه‌هایی که یکی از والدین‌شان آمریکایی و دیگری ایرانی است. گروه سوم فرزندان خانواده‌های ایرانی که در آمریکا به دنیا آمده‌اند.

من خودم در گروه سوم قرار دارم، بنابراین شایسته است که به این گروه بیشتر بپردازم. البته من نمی‌خواهم در اینجا تعریف نسل اول ایرانیان مقیم آمریکا را مشخص کرده باشم، گرچه بیشتر جامعه‌شناسان از اینها به اسم «نسل بینابین» یا «نسل دوم» یاد می‌کنند. چرا من نیز چندان با این گروه در یک‌جا نمی‌گنجم؟ بیشتر به خاطر اینکه بچه‌های همسن من حالا سی‌ساله هستند و دلیل‌اش این است که خانواده‌های ایرانی که پیش از انقلاب به آمریکا آمده‌اند و در اینجا بچه‌دار شده‌اند انگشت‌شمارند. بیشتر بچه‌هایی که در این گروه جای دارند در حدود بیست ساله‌اند و حالا دوران رشد و نوجوانی را می‌گذرانند.

بر خلاف اینها، ما از آن دسته بچه‌هایی بودیم که در کشاکش پیش‌آمدهای زمان انقلاب به عنوان ایرانیانی که در آمریکا زندگی می‌کردیم با پاسخ‌های گوناگونی از سوی پدر و مادرها و احساسات ضدایرانی آمریکایی‌ها روبه‌رو بودیم که در نتیجه جریان‌ات‌گروگانگیری از خود نشان می‌دادند. در واقع جریان‌ات انقلاب و فراز و نشیب‌های به وجودآمده در روابط سیاسی بین ایران و ایالات متحده، مرا واداشت تا در جستجوی خویشتن خویش و نقشی باشم که می‌بایست در برابر آمریکایی‌ها و دیگر ایرانیان بازی می‌کردم.

ملیت و شهروندی

زمانی که کم‌سن و سال و نوجوان بودم پرسشی را که برای خودم باید حل می‌کردم این بود که، من باید چگونه رابطه‌ای با ایرانی‌ها یا آمریکایی‌ها داشته باشم. پرسش‌هایی از این‌گونه در ذهن‌ام زیاد بود: شیوه زندگی و رفتار من در این یا آن مورد ایرانی باید باشد یا آمریکایی؟ به زبان فارسی راحت‌تر می‌توانم اندیشه و احساسات خود را بیان کنم یا به انگلیسی؟ (به گمانم جواب این پرسش روشن

است!) آیا توان آن را دارم که به دنیای ایرانیانی که پس از انقلاب به آمریکا آمده‌اند، راه بایم؟ آیا می‌توانم تنها با فرهنگ اروپایی-آمریکایی سر کنم؟

اینها پرسش‌هایی هستند که هنوز هم در ذهن دارم و پاسخ دادن به آنها نیز آسان نیست. همه‌ی اینها به سخت‌ترین و هیجان‌انگیزترین پرسش می‌رسند: من چه کسی هستم؟ پاسخ من به پرسشی که می‌تواند جریان زندگی آدمی را دگرگون سازد این‌گونه بوده است: من زنی هستم که شهروند آمریکایی است و ملیت ایرانی دارد. تفاوت بین «شهروندی» و «ملیت» چیست؟ ملیت یعنی آنچه ویژگی‌های زبانی، نژادی، فرهنگی و آبا و اجدادی آدمی را می‌سازد، یعنی همه‌ی آنچه در رگ و خون ما جاری است. پدر و مادر من ایرانی هستند پس ملیت من ایرانی است.

به هر حال من قصد ندارم به ملیت و نژاد خاصی بیش از اندازه ارزش بدهم، اما هستند ایرانیان بسیاری که گرچه در عمل دارای عقاید و افکار گوناگون هستند اما از شکوه و بزرگی امپراتوری‌ها و شاهان ایران باستان، افسانه می‌سازند و ملیت ایرانی را بی هیچ کم و زیادی به گونه‌ای مستقیم به نژاد «پاک» آریایی مربوط می‌سازند. به جای این ساده‌انگاری می‌توان با جستجو و خواندن تاریخ، به داستان پیروزی‌ها، شکست‌ها و مهاجرت اقوام ایرانی در هزاره‌های گذشته آگاه شد. به نژاد و فرهنگ ایرانی، به گونه‌ای که در خور و شایسته آن است، می‌باید بها داد. این نکته را نیز همیشه باید در نظر داشته باشیم که آنچه فرهنگ و ویژگی‌های آدمی را می‌سازد، مانند رودخانه‌ای است که پیوسته در جریان است.

واژه شهروندی (در معنای حقوقی آن) رابطه‌ای با نژاد و اصل و نسب ندارد. برابر این واژه می‌باید حقوق مدنی، مسئولیت‌ها و کارهایی را گذاشت که ما همه در جامعه عهده‌دار آن هستیم. من در آمریکا زاده شده و رشد کرده‌ام، کشوری که من در آن زندگی می‌کنم، جایی است که من می‌توانم برای جامعه‌ی خود بیش از هر جای دیگر مفید باشم. به عنوان یک شهروند آمریکایی که پدر و مادری ایرانی دارد، نه تنها از حقوق و آزادی‌هایی قانونی برخوردارم بلکه خود در برابر این جامعه مسئولیت‌هایی نیز دارم. اگرچه در بعضی از مواقع به عنوان یک آمریکایی که نژادش به اروپایی‌ها برنمی‌گردد با پیش‌داوری‌هایی از سوی دیگران روبه‌رو شده‌ام، می‌دانم که می‌توانم نه تنها شهروندی مفید، بلکه عاملی در جهت برتری

بخشیدن به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم باشم. خوبی ایفا کنیم.

زمینه، به ایرانیان بگویم بچه‌های خود را چگونه بار بیاورند، یا به آمریکایی‌های ایرانی‌تبار یاد بدهم که کجا و چگونه راه و رسم شهروندی را به جا آورند. من تنها به دنبال این هستم که به نام یک ایرانی‌تبار تا جایی که می‌توانستم تجربیات خود را آن‌گونه که برای دیگر ایرانیان مهاجر یا آمریکایی‌ها تأثیرگذار باشد، بیان کنم.

در پایان امیدوارم فرزندان برومند مهاجران ایرانی‌تبار بتوانند با تمام وجود از فرصت‌های طلایی که فرهنگ‌های پربار ایرانی و آمریکایی در دسترس آنان گذاشته، بهترین‌ها را برگزینند و پیوندهای خویش را از هر دو سو سرزنده نگه دارند. باشد تا فرزندان مهاجران دیروز و امروز، به جای سرازیر شدن به دیگ درهم‌جوش فرهنگ کم‌مایه جامعه آمریکایی، که با چاشنی دهان‌سوز نژاد سفید اروپایی‌های مهاجر، بیش از اندازه «آبکی» شده است، برای سرزمین پدری و خانه امروزین خود طرحی نو در اندازند. جوانان مهاجر تنها در صورتی خواهند توانست به نام یک شهروند از آزادی‌های قانونی خویش در جوامع غربی بهترین استفاده را ببرند که با شناخت درست توانمندی‌های خویش و نیز آگاه شدن به زیر و بم پیش‌آمدهای دنیای پیرامون‌شان، سهم خود را در کشاکش خرده‌فرهنگ‌ها و گروه‌بازی‌های سیاسی به چنگ آورند.

نوشته خود را در حالی به پایان می‌رسانم که پرسش‌های بیشماری در انتظار پاسخ مانده‌اند. آنچه را هم که تا اینجا بیان کردم، بیش از آنکه بتواند پاسخگو باشد، راه را برای پرسش‌های دیگر باز می‌کند. امیدوارم توانسته باشم نقش هویت اجتماعی، فرهنگی افراد و مسئولیتی را که می‌باید در برابر هم داشته باشند، به روشنی برای شما بازگو کرده باشم. در این نوشته تمام سعی‌ام بر این بود تا به مهاجران ایرانی و فرزندان آنها یادآوری کنم که همه از این توانایی برخوردار هستید تا در هر جامعه‌ای که حضور دارید، نقش‌ها و مسئولیت‌های کوچک و بزرگ فرهنگی، اجتماعی را به خوبی پذیرا باشید و از عهده آنها سربلند بیرون آید. نقش‌آفرینی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی امروز فرزندان ما، شکوه و سربلندی مادران و پدران فرداست.

من تا اینجا سعی کردم تنها چند کلامی در مورد بازسازی هویت اشخاص و تأثیری که می‌توانند بر دنیای پیرامون خود بگذارند، گفته باشم. نمی‌خواهم پیش‌بینی کنم یا ادعا کنم که بچه‌های مهاجران که در اینجا به دنیا می‌آیند با ایرانیان داخل یا خارج از ایران یا با آمریکایی‌ها چگونه رابطه‌ای باید داشته باشند. این در حالی است که من از نتایج کنکاش‌هایی که این روزها می‌تواند پاسخی برای این پرسش باشد نیز آگاه نیستم. از یک سو شاید شناخت هویت فردی و دیگر مسائل سرزمین پدری، آن‌گونه که برای همسن و سال‌های من هیجان‌انگیز بود، نه تنها برای جوان‌ترهای امروزی بسیار بی‌ربط باشد بلکه اصولاً پس از گذشت سی سال، دیگر قلب کسی از آنها برای ایران نتپد. از سویی دیگر، فرزندان مهاجران ایرانی‌تبار که در شهرهای بزرگ ساکن هستند با شرکت در کلاس‌های زبان فارسی و گروه‌های هم‌نژاد خود، دیگر با نیازهای امروزی ما به عنوان کودکی که انگار به حومه شهر دیترویت پرت شده بود و به ناچار می‌بایست در همان فضا رشد کند، بیگانه هستند. این گروه از فرزندان ایران با در اختیار داشتن امکاناتی از این دست دیگر ناچار نیستند در فضایی آکنده از کشمکش‌های سیاسی، اجتماعی بزرگ شوند. این همان چیزی است که من آرزوی آن را دارم.

این نوشته را با پاسخ دادن به پرسش چهارم به پایان می‌برم: آیا مهاجرانی که در ایران یا آمریکا به دنیا آمده‌اند این توانایی را دارند که به گونه‌ای هم‌زمان از فرهنگ‌های ایرانی-آمریکایی بهره گیرند؟ پاسخ این است: آری.

بیشتر ایرانیانی که می‌شناسم فکر نمی‌کردند بیشتر از چند سال در آمریکا ماندگار شوند تا جایی که هنوز نخواستند تا فرهنگ جامعه میزبان را به طور کامل بپذیرند. این در حالی است که فرزندان مهاجران ایرانی که در آمریکا زاده شده‌اند، یاد و خاطره درستی نیز از ایران و ایرانیان ندارند. اینکه از این بچه‌ها انتظار داشته باشیم تا درست همانند پدر و مادرشان به فرهنگ و جامعه ایرانی نگاه کنند، نه تنها ما را از دنیای واقعی آنها دور می‌کند بلکه ما را به بیراهه نیز می‌کشاند. از سوی دیگر اینکه آنها بخواهند تمامی آنچه را که از فرهنگ آبا و اجدادی‌شان به آنها رسیده، یک‌جا بازند نیز از خرد به دور است. با این‌همه من در جایگاهی نیستم که بخواهم بدون داشتن تجربه‌ای در این

پیشینه زندگی، این اجازه را به من می‌دهد تا بتوانم در مسیر از بین بردن تمامی پیش‌داوری‌های ویرانگری که میانه ایرانی‌ها و آمریکایی‌ها را بر هم زده است، گام بردارم. از آنجا که بستر زندگی مرا آمریکایی‌هایی با فرهنگ اروپایی پر کرده‌اند، من این بخت را دارم که کج‌اندیشی‌های اینان در مورد ایرانیان، اعراب و مسلمانان را به آنها بشناسانم. احساس می‌کنم این بار به دوش من نهاده شده تا در میدان کار و زندگی فردی خود، پیش‌داوری‌ها و حق‌کشی‌هایی را که آمریکایی‌ها به دیگران روا می‌دارند بر همگان آشکار سازم و برای از بین بردنشان بکوشم. خود را از آن جهت در خور این مسئولیت می‌دانم که نه تنها به زبان انگلیسی کاملاً مسلط هستم بلکه در میان این جامعه که مدعی است بر پایه‌ی آزادی و عدالت برای تمام کسانی که پیرو قانون‌اند، بنا شده، از اعتباری در خور توجه برخوردارم.

نقش آمریکایی‌های ایرانی‌تبار

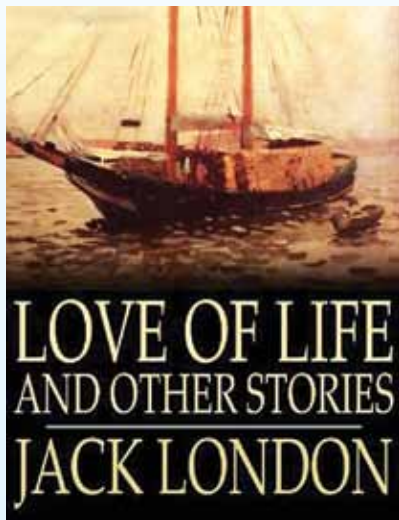
باید بگویم زمانی که شروع به نوشتن کردم، نقشی که آمریکایی‌های ایرانی‌تبار می‌توانند در فراز و نشیب‌های سیاسی داشته باشند، برای من بیش از اندازه پرننگ بود. اکنون زمان آن فرا رسیده تا ببینیم چگونه این گروه می‌توانند آن‌گونه که شایسته است، در نظر ایرانیان داخل یا خارج از کشور و همین‌طور آمریکایی‌ها، به واقعیات سیاسی شکل دهند. آرام آرام در ذهن من این ایده شکل گرفت که تأثیری که فرد می‌تواند بر نزدیکان و دنیای پیرامون خود بگذارد بسیار شایان توجه است. واقعیات سیاسی، اجتماعی که هر کس به نوبه خود می‌تواند برای بهبود بخشیدن یا ویران کردن آنها، تا آنجا که دستش می‌رسد و در توان دارد خودی نشان دهد. اگر چه در این راه گام نخست، زدودن پیش‌داوری‌هاست اما بدان معنا نیست که کارکرد آمریکایی‌های ایرانی‌تبار در مورد دیگر پیش‌آمدهای بزرگ داخل ایران و آمریکا در همین‌جا پایان می‌پذیرد.

آمریکایی‌های ایرانی‌تبار باید آگاه باشند که تنها به کار کردن در زمینه‌هایی همچون آینده روابط ایران-آمریکا یا نقش قانون‌مدار جامعه نوپای ایرانی بسنده نکنند و در این راه هیچ زمینه‌ای را فرونگذارند. ما نه تنها باید نقش خود را دست کم بگیریم، تازه باید هوشیار باشیم تا کی و کجا می‌توانیم در برابر این یا آن جامعه نقش خود را به

عشق به زندگی

قسمت سوم و پایانی

■ اثر جک لندن
برگردان: ح. طبری



خلاصه قسمت‌های قبل:

دو مرد سرازیری ساحل رودخانه را در پیش گرفته‌اند که یکی از شدت خستگی در راه می‌ماند و آن یکی (بیل) به راه خود ادامه می‌دهد و دور می‌شود. مرد تا خط افق چیزی نمی‌بیند غیر از تعدادی تپه‌های لخت و دلگیر؛ نه درختی، نه بوته‌ای و نه سبزه‌ای. در عوض خلوت و تنهایی وسیع و دهشتناکی است که نور سپیده‌دم آن چشم را می‌آزارد. بعد به دره‌ای می‌رسد که فکر می‌کند دوستش بیل از آن‌جا پایین رفته. او به مخفیگاهی در دره فکر می‌کند و گرسنه به خواب می‌رود تا خورشید طلوع کند. مرد همچنان به راه خود ادامه می‌دهد. حالا فقط خوردن دغدغه اوست، به مخفی‌گاه فکر نمی‌کند و سرزمین درختچه‌های کوچک به مقصد نهایی او بدل شده است. این میان گرگ‌ها هم اغواگرانه نگاهش می‌کنند....

و ادامه داستان:

شی دیگر سپری شد. صبحگاه که حالش بهتر بود، تسمه کوله‌پشتی شکم‌دار خود را باز کرد. قلمبه‌ای از ریزه‌میزه‌های طلا از دهانه کوله بیرون ریخت. نیمه پرارزش‌تر آن را در تکه‌ای پتو مخفی کرد و بقیه را در کوله گذاشت. بعد شروع کرد به پیچاندن باقیمانده‌ی تریشه‌های پتو به دور پایش. هم‌چنان تفنگش را به خود چسبانده بود چون مطمئن بود که هنوز تعدادی گلوله در مخفیگاه

تعقیب طولانی پرنده را حسابی خسته کرده و او را هم از نفس انداخته بود. پرنده که دیگر نا نداشت گوشه‌ای ولو شد، او خودش هم در چند قدمی پرنده از حال رفت و روی زمین غلتید. کمی بعد سرحال شد و رفت به طرف پرنده، پرنده هم در این فاصله جان گرفته بود و تعقیب و گریز از نو شروع شد. در این میان هوا تاریک شده بود؛ پرنده در تاریکی جان سالم به در برد. مرد چنان از حال رفته بود که با سر به زمین افتاد و چانه‌اش زخمی شد. کوله‌پشتی هم‌چنان به پشتش بود. تا مدتی طولانی نمی‌توانست تکان بخورد، بعد به پهلوی غلتید. ساعت را کوک کرد، شب را همان‌جا سر کرد تا صبح شد.

روز بعد هوا مه‌آلود بود. تا اینجا نیمی از پتو به صورت تریشه برای زخم‌بندی پایش به کار رفته بود. بی‌خیال رد پای بیل شد. فرقی نمی‌کرد. گرسنگی بدجوری او را از پای درآورده بود...

فقط... فقط دلش می‌خواست بداند که آیا بیل هم مثل او درمانده و سرگردان است یا نه. وسط‌های روز فشار کوله‌پشتی سنگین، غیرقابل تحمل شده بود. بار دیگر طلاها را دست‌کاری کرد. این بار نیمی از آن‌ها را دور ریخت. بعداز ظهر هم بقیه‌ی طلاهای مانده را پرت کرد روی زمین. حالا چیزی که برایش مانده بود: نصف نیمه‌ای از پتو، یک سطل حلبی و تفنگش.

توهم و خیال‌بافی بر او غلبه کرد. او مطمئن بود که یک گلوله برایش باقی مانده، در جافشنگی بوده، خودش آن را واریسی کرد. از طرفی می‌دانست که جافشنگی خالی است و از گلوله خبری نیست. ولی توهم دست از سر او برنمی‌داشت. ساعت‌ها میان واقعیت و توهم کلنجار رفت، آخر سر تفنگ را آورد با دقت واریسی کرد و معلوم شد که از گلوله فشنگ خبری نیست. ناامید و دمق شد، فکرش را نمی‌کرد که حتی یک گلوله هم ندارد.

با گام‌های سنگین به سختی به راهش ادامه داد، دوباره توهم به او روی آورد. توهم داشتن یک گلوله! برای این که از شر آن خلاص شود از نو تفنگ را آورد و باز کرد. هم‌چنان سخت و سنگین راه می‌رفت، فکرهای پرت و پلا و عجیب و غریب مثل کرم به مغزش هجوم آورده، او را به هیروت می‌بردند. ولی حس گزنده و دردناک گرسنگی او را برمی‌گرداند. یک بار در یکی از این لحظات بود که چشم باز کرد، با صحنه‌ای روبه‌رو شد که بسیار شگفت‌زده‌اش کرد و کم مانده بود که

کنار رودخانه‌ی دیز باقی مانده. آن روز از روزهای مه‌آلود بود. حس گرسنگی دوباره در او بیدار شده بود، بدنش ضعیف و رنجور بود و سرش گیج می‌رفت. چشم‌هایش هم تار شده بود. سکندری می‌رفت، به زمین می‌افتاد، و این چیزها برای او خیلی عادی شده بود. یک بار با سر به لانه‌ی یک پرنده سقوط کرد. چشمش به چهارتا جوجه‌ی یک روزه‌ی پرنده افتاد، بی‌اختیار هر چهار تا را زنده زنده در دهان گذاشت و مثل پوسته‌ی تخم‌مرغ شروع کرد به جویدن آنها. پرنده - مادر جوجه‌ها - به او حمله کرد ولی مرد به کمک تفنگش، مثل یک تکه چوب، از خودش دفاع کرد. پرنده دور شد. مرد با پرتاب سنگ به جان او افتاد، یکی از سنگ‌ها بال پرنده را شکست. در حالی که مرد تعقیبش می‌کرد. پرنده‌ی شکسته‌بال راه فرار را در پیش گرفت.

تنها خاصیتی که جوجه پرنده‌ها داشتند این بود که اشتهای او را تحریک کنند. با آن زانوهای دردناک، شلنگ‌تخته می‌انداخت و افتان و خیزان به سوی پرنده سنگ پرتاب می‌کرد. هر بار که به زمین می‌خورد سعی می‌کرد با خونسردی بلند شود و وقتی که سرش گیج می‌رفت، به چشم‌هایش دست بکشد و تعادلش را حفظ کند. پرنده‌ی تحت تعقیب رسید به ته یک دره‌ی باتلاقی پر از خزه خیس. مرد چشم‌اش افتاد به رد پای یک آدم. رد پای خودش نبود... پس حتماً بیل از اینجا گذشته بود. حالا او باید پرنده را دنبال می‌کرد و آن را به چنگ می‌آورد، بعد می‌آمد به سراغ این رد پا.

غش کند. در حالی که سرش گیج می‌رفت و مثل آدم‌های مست تلوتلو می‌خورد، هرطور می‌شد سعی کرد تعادل خود را حفظ کند، چون اسبی ناگهان جلوی او ظاهر شده بود! یک اسب! فکر کرد چشمش اشتباه می‌بیند! مهی غلیظ همراه جرقه‌های نور. به سرعت به چشمه‌های دست کشید! چه دید؟ یک خرس قهوه‌ای گنده. حیوان با کنجکاوای ستیزه‌جویانه‌ای او را واری می‌کرد. مرد هول‌هولکی تفنگش را از روی شانه به سوی خرس نشانه گرفت. کارد شکاری‌اش را از غلاف درآورد. با انگشت شست تیغه و نوک کارد را امتحان کرد، تیز بودند. مرد می‌خواست به خرس حمله‌ور شود و آن را از پای در بیاورد ولی قلبش که به تپش افتاده بود، در رویارویی با حیوان شدیدتر می‌تپید. سرش گیج می‌رفت، انگار پیشانی‌اش را تسمه‌ای فلزی می‌فشرد.

جسارت مایوسانه او با هجوم موجی از وحشت محو شده بود؛ با آن تن ضعیف و رنجور اگر جانور به او حمله کند چی؟ در حالی که محکم کارد را در مشت گرفته بود، با قامتی برافراشته به چشم‌های خرس خیره شد. حیوان با تردید یکی دو قدم جلو آمد، بعد با زوزه‌ای محتاطانه خود را عقب کشید. اگر مرد راه فرار را در پیش می‌گرفت خرس هم او را تعقیب می‌کرد. ترس و جسارت روحیه‌اش را بهتر کرد. مرد با همه‌ی قوا و با صدایی فراگیر زوزه‌ای وحشیانه و ترسناک کشید، زوزه‌ای که ریشه در اعماق زندگی داشت. خرس هراسان از جانوری که راست روی پا ایستاده و سری نترس داشت، راهش را کج کرد و با زوزه‌ای تهدیدآمیز رفت. مرد تا رفع کامل خطر مثل مجسمه بی‌حرکت ایستاد و بعد خسته و از حال رفته خود را در میان خزهای خیس رها کرد.

با ترس و وحشت تازه‌ای که به دلش راه یافته بود، پاکشان به راه افتاد. ترسش از این نبود که در اثر بی‌غذایی آخرین رمقش را از دست بدهد و با مرگ روبه‌رو شود، آن‌چه او را می‌هراساند این بود که پیش از گرسنگی، حیوانی درنده قصد جان او را بکند. زوزه گرگ از هر طرف شنیده می‌شد، زوزه‌هایی که انگار از تار و پود هوای پیرامون پرده‌ای مخوف و خطرناک ساخته بود. مرد در میان آن الیاف محصور شده و با هر اندک حرکتی دیواره‌های چادر را به هم می‌ریخت.

گرگ‌ها دوتا دوتا و یا سه تا سه تا دور و نزدیک، پنهان و آشکار او را می‌پاییدند. آنها دنبال گوزن بودند چون طعمه‌ی راحتی بود، برخلاف این موجودی که روی دو پا ایستاده بود و امکان

داشت در دسر ایجاد کند.

دیرگاه غروب به جایی رسید که دور و بر آن استخوان‌های مانده از شکار گرگ‌ها دیده می‌شد. تازه بودن استخوان‌ها نشان می‌داد تا ساعتی پیش این استخوان‌ها به بچه‌گوزنی تعلق داشت که زنده بود و جان داشت و گریان و نالان اسیر چنگال گرگ‌ها شده بود. فکرش متوجه‌ی استخوان‌ها شد که تمیز بودند و حتی تکه‌های گوشت صورتی رنگ چسبیده به آن، زنده و خیلی تازه به نظر می‌رسیدند. شاید یک روز پیش اتفاق افتاده بود؛ زندگی همین است، بی‌معنی و گذرا. تا زنده‌ای درد است و رنج، وقتی که مرگ آمد دیگر از درد خبری نیست. مردن مثل خوابیدن است. آرامش است و نیستی. چرا این مرد به مرگ تن نمی‌داد؟

دست از این فکرها کشید و راهش را در مسیر پر خزهای خیس ادامه داد. استخوان به دهان، آن را می‌مکید انگار ذره ذره شیرهای حیاتی مانده در استخوان را به درون خود می‌کشاند. مزه‌ی اندک گوشت زیر دندان‌ش خاطره‌های آزار دهنده را زنده کرد. استخوان را محکم‌تر میان انگشتان گرفت و قرچ قرچ آن را به نیش کشید. گاه گوشه‌ای از استخوان زیر دندان‌ش می‌شکست و گاه دندان او. بعد استخوان را درآورد و روی سنگی کوبید و له کرد و تکه‌های کوچک آن را بلعید. با آن عجله و هیجانی که داشت انگشت‌های خود را با استخوان به سنگ کوبیده بود و حیرت کرد که چه‌طور درد انگشت‌هایش را اصلا حس نکرده بود.

آن‌گاه روزهای ترسناک برف و باران فرا رسید. نمی‌دانست چه وقتی غذا می‌خورد و چه زمانی بساط خواب را جمع می‌کند. هم شب‌ها به راهش ادامه می‌داد و هم روزها. هر وقت که حس می‌کرد باید استراحت کند، توقف می‌کرد و هر جا که اندک رمقی برای او می‌ماند و نور حیات در او سوسو می‌زد، می‌خزید و با دشواری راه می‌پیمود. تقلای او برای حرکت، تقلای یک انسان نبود. آن چه او را به تلاش واداشت، همان نور کم‌فروغ زندگی بود که نمی‌خواست خاموش شود. رنج برای او معنی نداشت. تمام وجودش گویی بی‌حس شده ولی ذهنش از تخیل و رؤیاهای شیرین سرشار بود.

در مسیر، هر چه خرده‌استخوان‌های بچه‌گوزن را می‌خورد، از میزان ذخیره‌اش کمتر می‌شد. او دیگر از تپه و جویبارهای منشعب عبور نمی‌کرد، بلکه بی‌آن‌که متوجه باشد در امتداد نهری عریض

راهش را ادامه می‌داد، نهری که از دره‌ای پهناور ولی کم عمق می‌گذشت. ولی او نه متوجه دره بود و نه نهر، انگار هیچ‌جا را نمی‌دید. جسم و روحش کنار هم مسیر را طی می‌کردند، کنار هم ولی جدا از هم، پیوندی ظریف و شکننده آن دو را به هم می‌پیوست.

روی تخته سنگی طاقباز خوابیده بود. غلتی زد و چشم‌هایش را باز کرد؛ یک روز گرم و آفتابی. صدای ناله‌ی بچه‌آهوپی را از دوردست‌ها شنید. حافظه‌اش یاری نمی‌کرد و نمی‌دانست دو روز بود یا دو هفته که میان باد و باران و توفان سرگردان راه می‌رفت.

مدتی بی‌حرکت هم‌چنان دراز کشید و آفتاب دلچسب جسم رنجور و نزار او را گرما بخشید. فکر کرد؛ چه روز خوب و قشنگی! شاید بتواند راه چاره‌ای پیدا کند. با تقلایی دردناک غلتی زد و روی خود را برگرداند. آن پایین رودخانه‌ای پهن با آبی آرام جریان داشت. جایی ناآشنا و غریب بود. با نگاهش دور و بر را پایید؛ تپه‌هایی عریان و غم‌زده را می‌دید که هر چه به طرف پایین دره می‌رفت، بی‌روح‌تر می‌شد. مرد آهسته و با دقت، آرام و بی‌هیجان، مسیر رودخانه‌ی غریب را با نگاه تا خط افق دنبال کرد و دید که آب رودخانه به دریای روشن و درخشان می‌ریزد. مرد همین‌طور آرام بود. با خود فکر کرد چه حیرت‌آور است، آن چه می‌بینم واقعیت است یا سراب؟

شاید واقعیت بود و ممکن بود زاییده‌ی ذهنش باشد که دچار اختلال شده. در میان مه انبوه در ساحل دریای درخشان یک کشتی را جلوی چشمان خود می‌دید. چشم‌ها را بست و دوباره باز کرد، حیرت‌آور بود، باز همان دریا، همان آب شفاف و درخشان و همان کشتی. از سویی مطمئن بود که در این سرزمین خشک و بی‌آب و علف نه از دریا خبری است و نه از کشتی، درست همان‌طور که مطمئن بود که در تفنگ خالی‌اش حتی یک دانه فشنگ هم نیست.

در آن دم صدای فین فین شنید... موجودی که با خفگی نفس نفس می‌زد، رویش را به طرف دیگر برگرداند. آن طرف را برانداز کرد، چشمش چیزی را ندید ولی با شکیبایی گوش به زنگ ماند. دوباره همان صدا و چیزی شبیه سرفه شنیده شد. خوب که نگاه کرد، در همان نزدیکی، وسط دو سنگ ناصاف و تتراشیده، کله‌ی خاکستری‌رنگ گرگی را دید. گوش‌های او به تیزی گوش گرگ‌هایی نبود که تاکنون دیده بود، چشم‌ها قی کرده و خون گرفته و سرش با حالتی نزار و ناامید فرو



افتاده. چشم‌های گرگ در برابر نور آفتاب مدام باز و بسته می‌شد. مرد وقتی به نفس زدن‌های خفه و سرفه‌های گرگ دقت کرد متوجه شد که حیوان به نظر مریض و مردنی می‌آید.

مرد فکر کرد: دست کم این یک صحنه‌ی واقعی بود، گرگی مریض و مردنی. حالا می‌خواست سرش را به سوی مقابل برگرداند، تا شاهد واقعیت‌های دیگری باشد که خواب و خیال چون حجاب مانع رؤیت آن‌ها می‌شد. دریا هم چنان روشن و شفاف در آن دوردست می‌درخشید و کشتی هم به سادگی قابل تشخیص بود. «بالاخره آن چه می‌بینم واقعیت دارد یا نه؟» چشم‌هایش را بست و به فکر فرو رفت و بعد چشم‌ها را باز کرد. به جای شرق راه شمال را در پیش گرفته، و از دریاچه‌ی دیز دور شده به دره‌ی کوپر مین رسیده بود. این رود پهن و آرام جلوی روی او، رودخانه‌ی کوپر مین بود و آن دریای درخشان اقیانوس قطب شمال. کشتی هم، کشتی شکار نهنگ از شرق دور بود که در دهانه مکنزی و در خلیج کورونیشن لنگر انداخته بود. این اطلاعات را از نمودار شرکت هودسن بی به خاطر داشت، دیگر همه چیز واضح و منطقی بود.

بلند شد و روی همان صخره نشست. پاهایش بس که میان تریشه‌های پتو بسته و باندپیچی شده بود، بدشکل و بدقواره جلوه می‌کرد. آخرین تکه پتو هم دیگر مفقود شده بود. از کارد و تفنگش چیزی باقی نمانده بود. کلاه او هم که قسمتی از کبریت‌ها را در آن قايم کرده بود گم شده و فقط آن مقدار از کبریت‌ها که در کاغذ روغنی در بسته‌ی تنباکو بود خشک و دست‌نخورده باقی مانده بود. به ساعتش نگاه کرد. ساعت هم چنان کار می‌کرد و یازده را نشان می‌داد. در طول این همه راه مرتب کوشش می‌کرد.

آرام و آسوده خاطر بود. هرچند بدنش بدجور ضعیف شده بود ولی احساس درد نداشت. گرسنه هم نبود. فکر غذا هم خوشحال‌کننده نبود. پاچه‌ی شلوارش را تا بالای زانو تا زد. هرطور بود سطل حلبی خود را تا اینجا با خود نگاه داشت. آن‌طور که می‌دید، تا رسیدن به کشتی راهی دشوار در پیش بود و باید لافل آب گرم می‌نوشید.

به کندی شروع به حرکت کرد. مثل آدم‌های لقه‌ای بود. شروع کرد به جمع کردن مقداری خزه، حس می‌کرد نمی‌تواند روی پای خود بایستد. باز داشت به زمین می‌افتاد، بارها و بارها تا بالاخره تصمیم گرفت که با خزیدن به طرف مقصد برود، چهار دست و پا. در حال خزیدن بود که به گرگ مریض رسید. حیوان با اکراه خود را از سر راه او کنار کشید، چون قدرت حرکت نداشت به سختی خودش را جابه‌جا کرد. مرد دید که زبان حیوان مثل گرگ‌های سالم به رنگ قرمز

نبود، پوسته‌ای از مخاط زرد و قهوه‌ای‌رنگ زبانش را پوشانده بود.

کمی آب گرم که نوشید حس کرد قادر است روی پای خود بایستد و حتی راه برود، البته مثل یک آدم در حال موت. هر چند دقیقه می‌ایستاد و نفسی تازه می‌کرد. گام‌هایش سست و نامطمئن بود، مثل گرگی که قدرت حمله کردن ندارد. در تاریکی شب، وقتی دریای درخشان دیده نمی‌شد، با اطمینان می‌دانست تا دریا نزدیک به چهار مایل فاصله دارد.

سراسر شب صدای سرفه‌ی گرگ مریض و ناله‌ی بچه‌آهوها شنیده می‌شد؛ دور تا دور او سرشار از زندگی و موجودات زنده بود که با قدرت و قوت زندگی می‌کردند، آن گرگ مریض هم او را تعقیب می‌کرد. گرگ به این امید بود که مرد بمیرد و طعمه‌ی خوبی گیرش بیاید. صبح که مرد از خواب بیدار شد، نگاه حریص و حسرت‌بار گرگ را دید؛ مثل سگی غمگین و بینوا دمش را میان پاهایش فرو کرده، قوز کرده و ایستاده بود. در آن نسیم سرد صبحگاهی لرزید و وقتی که شنید مرد با صدایی گرفته مثل خودش، او را خطاب قرار می‌دهد، نومیدانه دندان نشان داد.

خورشید تابان می‌درخشید، مرد تمام صبح تلوتلوخوران به طرف کشتی روی دریای درخشان می‌رفت. هوا عالی بود. گرمای پاییزی گذرایی بود در منطقه‌ای دور از استوا. ممکن بود یک هفته‌ای ادامه داشته باشد، شاید هم همان روز یا فردا تمام می‌شد.

بعداز ظهر چشمش به رد پای یک انسان افتاد. در واقع رد یک انسان بود که چهار دست و پا خود را می‌کشید. با بی‌تفاوتی فکر کرد که ممکن است رد بیل باشد. کنجکاو نشان نداد. در واقع احساس و عواطف‌اش محو شده بود. معده و رشته‌های عصبی او به خواب رفته بودند. اما انگیزه حیات و زنده ماندن او را به جلو می‌راند. بی‌جان و بی‌رمق بود، ولی می‌خواست که زنده بماند. برای همین هم تمسک می‌خورد، ریزم‌های را قورت می‌داد، آب گرم می‌نوشید و با نگاهی بیمناک مراقب گرگ مریض بود.

در ادامه‌ی مسیر خود رد پای آن آدم دیگر را دید که او هم خود را به زحمت روی زمین می‌کشید، تا این که در جایی ناگهان محو شد... دیگر ردی دیده نمی‌شد... بعد هم در این میان با تعدادی استخوان تازه‌ی آدم روبه‌رو شد. بعد هم در میان خزه‌های خیس، جای پای تعدادی گرگ دید و کوله‌ای چرمی، درست مثل کوله‌ی خودش که با دندان‌های تیز جانورها پاره پاره شده بود. هرچند

مچ و انگشت‌هایش ضعیف شده بودند، کوله‌ی سنگین را بلند کرد. بیل تا آخرین لحظه زندگی، کوله را به همراه خودش کشیده بود. بی‌اختیار پوزخند زد؛ او اگر جان سالم به در برده بود، با

این کوله به دریای درخشان می‌رسید. خنده‌ی بی‌حالت او مرده و بی‌روح بود، مثل کلاغی که آخرین نفشش را می‌کشید، مثل آن گرگ مریض که هنوز ماتم‌زده زوزه می‌کشید. ناگهان یکه خورد و به خود آمد. چه‌طور ممکن است با دیدن استخوان‌های صورتی‌رنگ که نشان می‌دهد بیل به همین نازگی‌ها دریده شده، خنده‌اش بگیرد؟ چه‌طور؟

از آنجا دور شد. بیل او را ترک کرده و تنها گذاشته بود ولی او نه به کوله‌ی پر از طلائی او کار داشت و نه به استخوان‌هایش. همان‌طور که کشتان کشتان می‌رفت با خود گفت: امکان داشت سرنوشت بیل متفاوت باشد.

به چاله‌ی آبی رسید. در جستجوی ریزم‌های‌ها سرش را خم کرد، به تصویرش در آب خیره شد و از این که آن قدر تکیده شده یکه خورد.

به آب‌چاله‌ای دیگر با سه تا ریزم‌های رسید. چاله بزرگتر از آن بود که بتوان آبش را خالی کرد. چندین بار با سطل حلبی سعی کرد یکی از ریزم‌های‌ها را بگیرد اما نتوانست. از خیرش گذشت، ضعف و بی‌حالی بدجوری بر او غلبه کرده بود. می‌ترسید به رودخانه‌ای پرت شود که در مسیر ماسه‌ای خود کنده‌های درخت را با خود می‌برد.

آن روز فاصله‌اش را با کشتی سه مایل و روز بعد یک مایل کم کرده بود. مثل بیل تمام این فاصله را طی کرده بود؛ با خزیدن و با یا چهار دست و پا رفتن. در آخر روز پنجم متوجه شد که هنوز هفت مایل از کشتی فاصله دارد. از آن روز، از شدت بی‌رمقی روزی حتی یک مایل جابه‌جا شدن هم برای او خیلی سخت شده بود، با این همه، خودش را می‌کشید.

گرمای پاییزی هنوز هم ادامه داشت و گرگ مریض سرفه‌کنان مثل سایه او را تعقیب می‌کرد. با آن که با پیراهنش پاهای خود را باندپیچی کرده بود، پا و کف آن مثل گوشت قصابی شده بود و رد خون در مسیر سنگی و خزه‌ای دیده می‌شد. یک بار که پشت سرش را نگاه کرد دید که گرگ با ولع در حال لیسیدن رد خون‌های مانده‌ی او روی سنگ و خزه‌هاست. فکر کرد دارد نفس‌های آخر را می‌کشد و به زودی طعمه‌ی گرگ می‌شود. سرنوشت خودش را به وضوح می‌دید... مگر این که پیش از مرگ، گرگ را نابود کند. او به تراژدی جاودانه‌ی حیات می‌اندیشید، مردی وامانده و رنجور تحت تعقیب گرگی بیمار. دو موجود زنده در برهوتی دوردست کرس‌وار می‌خواهند یکدیگر را بدرند.

اگر گرگ حیوانی سالم بود باز یک چیزی، ولی تصور شکار یک گرگ درمانده شدن، مشمئزکننده و نفرت‌انگیز می‌نمود. مانده بود که چه بکند، فکرش آکنده از خیالات و توهمات بود. فقط

که گاهی از شر توهامات خلاص می‌شد.

یک بار با صدای خسی خسی دم گوشش از خواب پرید؛ گرگ لنگان لنگان خود را به او رسانده بود ولی در اثر ضعف ناگهان سر خورد و به پایین غلتید. اتفاق خنده‌داری بود، ولی مرد خوشش نیامد. ترسی هم به خود راه نداد. کار از این حرف‌ها گذشته بود. برای لحظاتی آرام شد. از کشتی چهار مایل فاصله داشت. دستی به چشمش کشید، کشتی را به وضوح می‌دید، حتی بادبان سفیدرنگ آن را. و دید که قایقی کوچک از آن جدا شده و دارد آب‌های دریای درخشان را می‌شکافد. دیگر نا نداشت. مطمئن بود که نمی‌تواند چهار مایل بقیه را حتی با چهار دست و پا رفتن طی کند. نیم مایل هم نمی‌تواند، چه رسد به چهار مایل. با این همه از ته دل می‌خواست زنده بماند. آخر به چه دلیل بعد از این همه بیچارگی‌ها و مصیبت‌ها تسلیم مرگ شود؟ سرنوشت بدجوری او را پیچانده بود. با این همه او نمی‌خواست در کام مرگ فرو رود. او که در چنبره‌ی مرگ گیر کرده بود، مرگ را تحقیر می‌کرد. می‌خواست زنده بماند و تسلیم در برابر مرگ را جنون محض می‌دانست.

چشم‌هایش را بست و مدتی به فکر فرو رفت. فکر کرد که باید بر این رخوت خفه‌کننده‌ای که در وجودش موج می‌زند غلبه کند. درست مثل یک دریا، امواج مرگ‌آور سستی و رخوت ذره ذره هوشیاری و آگاهی او را در خود فرو برد. گاه امواج دریا او را فرو می‌برد، غرق در سستی و فراموشی می‌کرد، آن‌گاه با ضربه‌ای لرزان و با هم‌گامی توان حیرت‌انگیز روح، بخشی از اراده‌ی خود را باز می‌یافت و با قدرتی تازه از کشاکش امواج نجات می‌یافت.

بی آن‌که جنب بخورد مثل مرده‌ها گوش به زنگ دراز کشیده بود به طوری که خس خس نفس‌های گرگ را که به او نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد می‌شنید. گرگ هم‌چنان نزدیک می‌شد. در طول زمانی که کش آمده بود، به دم گوش او رسید. زبان خود را که از خشکی و زبری مثل سمباده بود به چانه‌ی مرد مالاند. در این دم دستش به طرف پایین رها شد... در واقع دست اندکی با اراده‌ی او حرکت کرد. انگشت‌های مرد مثل چنگال یک حیوان جمع شده بود. سرعت و حرکت تند احتیاج به قدرت و آمادگی جسمانی دارد که او نداشت.

صبر و حوصله‌ی گرگ حرف نداشت ولی شکیبایی مرد هم کم نبود. نیمی از روز را بی‌آن که تکان بخورد بی‌حرکت دراز کشیده بود. ناخودآگاه و بی‌اختیار منتظر لحظه‌ای بود که یا مثل طعمه‌ای اسیر گرگ شود یا این‌که گرگ را چون طعمه‌ای در چنگال خود بگیرد. گاه دریای آرام و خسته او را غرق در رؤیا می‌کرد و گاه میان خواب و رؤیا

به سر می‌برد. اما در همه حال منتظر خس خس نفس‌های گرگ و زبان زبر و خشک او بود.

متوجه نفس‌های حیوان نشد، ولی در میان خواب و رؤیا لیسیده شدن دستش را حس کرد. او صبر کرد و عکس‌العملی نشان نداد. گرگ دندان‌ش را به نرمی وارد گوشت دست مرد کرد، بعد فشار را بیشتر کرد و داشت با فشار بیشتر نیش‌هایش را در دست طعمه‌ای فرو می‌برد که مدتی بس طولانی انتظار کشیده بود تا او را بدرد. مرد دستش را در میان نیش‌های جانور نگاه داشته بود و گرگ با همه‌ی ناتوانی و ضعف خود کارش را ادامه می‌داد که مرد با یک حرکت ناگهانی به کمک دست دیگرش، چنگ زد و با جانور درگیر شد. دقایقی بعد مرد با تمام وزنش گرگ را زیر فشار سنگینی بدنش گرفت. دست‌هایش آن قدر زور نداشت که گرگ را خفه کند ولی با دندان‌هایش گلوئی گرگ را درید و دهانش پر از پشم حیوان شد. نیم ساعت بعد حس کرد یک گرم از گلویش وارد حلقش می‌شود. حالش به هم خورد. انگار به زور سرب مذاب در حلقش ریخته باشند. فقط با نیروی اراده توانست ایستادگی کند، بعد از آن مرد غلغلی زد و طاقباز به خوابی عمیق فرو رفت.

اعضای گروهی علمی که در یک کشتی صید نهنگ به نام بدفورد (1) سفر می‌کردند، موجودی عجیب را در ساحل مشاهده کرده بودند که نظرشان را جلب کرده بود. این موجود عجیب و غریب به سوی ساحل در حال حرکت بود. مردان دانشمند از دور سر در نمی‌آوردند که این موجود از چه گونه‌ای است و برای همین سوار بر قایق راهی ساحل شدند.

نزدیک که شدند موجودی را دیدند که از فرط ضعف و ناتوانی نمی‌شد او را انسان به شمار آورد؛ چیزی را نمی‌دید و حسی نداشت. مانند یک کرم بزرگ روی ساحل می‌خزید، به سختی تقلا می‌کرد و به خود می‌پیچید، ولی در طول یک ساعت فقط اندکی جلو می‌رفت...

سه هفته بعد مرد در کشتی بدفورد، کشتی صید نهنگ، دراز کشیده بود و در حالی که اشک از پهنای صورتش سرازیر بود شروع کرد به شرح مصیبت‌هایی که در آن مدت طولانی تحمل کرده بود. او در پرحرفی‌های طولانی‌اش از مادرش می‌گفت، از سرزمین پرافتاب کالیفرنیا جنوبی و نیز از خانه‌اش که در میان بیشه‌زاری از درخت و گل قرار داشت.

چند روز بعد، او در کنار دانشمندان و کارکنان کشتی دور میز غذاخوری نشسته بود. او با شادی حسرت‌باری خیره به لقمه‌های غذاهایی نگاه می‌کرد که ساکنان کشتی به دهان فرو می‌بردند. با فرو رفتن هر لقمه غذا از گلوئی آدم‌ها و قیافه‌ای غمگین و ناراحت به خود می‌گرفت. با این که عقل و شعورش سرچاپش بود، به کسانی که دور میز در حال غذاخوردن بودند، ابراز نفرت می‌کرد. اضطراب داشت که نکند غذا به زودی تمام شود. مرتب از آشپزها، کارگر کشتی و کاپیتان می‌پرسید چقدر غذا در انبار مانده است. بارها به او اطمینان داده شد که هیچ نگرانی‌ای بابت کمبود غذا وجود ندارد، با وجود این می‌خواست که از وضعیت انبار غذا در کشتی سر در بیاورد و با چشم‌های خودش موجودی آن را ببیند. مرد روزبه‌روز چاق و چاق‌تر می‌شد و بنیه بهتر و سالم‌تری پیدا می‌کرد. دانشمندان از دیدن تغییرات او حیرت کرده و به دنبال علت می‌گشتند. تغذیه‌ی او را کنترل و محدود کردند، ولی می‌دیدند که او روز به روز چاق‌تر می‌شود.

ملوانان به او پوزخند می‌زدند و گروه دانشمندان کشتی او را زیر نظر داشتند. او را می‌دیدند که پس از صبحانه مثل گدایی گرسنه دست به سوی ملوان‌ها دراز می‌کرد تا چیزی دریافت کند. ملوان‌ها سربه‌سر او می‌گذاشتند و تکه‌ای بیسکویت به او می‌دادند، مرد تکه‌ی بیسکویت را انگار که سکه‌ی طلا باشد می‌قایید و در جیب پیراهنش پنهان می‌کرد. گروه دانشمندان صبور و تودار بودند و کاری به کار او نداشتند ولی چند بار تاخت‌و‌خواب و وسایل شخصی او را بواشکی واری می‌کردند. به زیر تخت و یا به هر سوراخ سمبه‌ای که سر کشیدند، خرده نان و غذاهای نیم‌خورده دیدند. او عقل و هوشش را از دست نداده بود فقط وحشت داشت که مبادا قحطی و گرسنگی دوباره به سراغش بیاید. ساکنان دانشمند کشتی بر این باور بودند که او این مشکل را بعد از مدتی پشت سر خواهد گذاشت. همین‌طور هم شد و هنگامی که کشتی بدفورد به خلیج سان‌فرانسیسکو رسید، او به زندگی عادی برگشته بود.

■ پایان

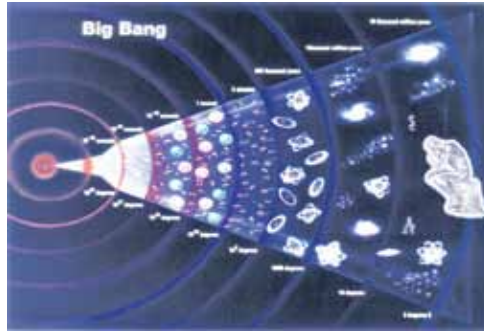
Bedford (1)

سفر به ژرفای زمان و آغاز مکان

دکتر امید صارمی

بخش هفتم:

آن سوی افق کیهانی



در آخرین بخش سفرمان به گذشته‌های دور با یک «فسیل» کیهانی روبه‌رو شدیم. گفتیم که «تابش زمینه کیهانی» که تمام سوراخ سنبه‌های کیهان را پر کرده است، مثل یک فسیل یک شاهد تجربی برای انفجاری است که در پی آن زمان و مکان آغاز شد. به این ترتیب و با استفاده از تشعشاتی که امروز در تمام نقاط جهان وجود دارد نشان دادیم که چگونه غیریک‌نواختی چگالی «سوپ آغازین» باعث شده است تا کهکشانها، ستارگان و خلاصه زمین و زمان شکل بگیرد. در ادامه داستان می‌خواهیم ببینیم که آیا اشکالاتی هم به نظریه مه‌بانگ وارد است یا نه؟

امروز، در ادامه راه وارد ماجرای پیچیده‌تری می‌شویم. برای آسان کردن مطلب، حرف خود را با یک مثال شروع می‌کنم. دو ماشین A و B را تصور کنید که هر دو در یک لحظه از نقطه‌ای روی یک جاده طولانی شروع به حرکت می‌کنند. فرض کنید ماشین B موتور خارق‌العاده‌ای دارد که می‌تواند آن را با سرعتی بیشتر از «سرعت صوت» به حرکت درآورد! قرار است ماشین A ماشین B را تعقیب کند. در ضمن تعقیب، ماشین A تصمیم می‌گیرد که با بوق به ماشین خبر دهد که انتهای جاده بن‌بست است! و به این وسیله ماشین B را از خطر تصادف و مرگ برهاند. البته او هرگز موفق نخواهد شد! صدای بوق ماشین او با سرعت صوت حرکت می‌کند و ماشین B به سرعتی فراتر از صوت می‌رود. پس این دو ماشین هرگز نخواهند توانست با هم «ارتباط صوتی» برقرار کنند. این مثال را مطرح کردم تا نکته‌ای گیج‌کننده را در مورد نظریه مه‌بانگ توضیح دهم.

نیستند با هم ارتباط برقرار کنند، یعنی AB پشت افق کیهانی BA پنهان شده پس هیچ راهی برای آنها وجود نداشته که دماهایشان را به هم اطلاع بدهند و آن را روی عددی ثابت تنظیم کنند.

پس چگونه تابش زمینه کیهانی هم دماست حتی برای نقاطی که در دو جهت متضاد آسمان قرار گرفته‌اند؟! این معما به «مسئله افق» معروف است و در واقع از اشکالات جدی نظریه مه‌بانگ به شکل اولیه آن محسوب می‌شود. در ماه ژانویه ۱۹۸۰ میلادی «آلن گوث» فیزیکدان آمریکایی

فرضیه جالبی برای حل «مسئله افق» پیش کشید. پیشنهاد او از چندین جنبه، بسیار انقلابی محسوب می‌شد. آلن گوث پیشنهاد کرد که جهان ما می‌بایست در لحظات نخستین تولد خود با آهنگی «نمایی» به گونه‌ای تقریباً ناگهانی از اندازه‌ای بسیار کوچک تا ابعاد بزرگتر رشد یافته باشد. او این رشد سریع را «تورم» نامید. نکته جالب و انقلابی اینکه او برای اینکه بتواند جهانی «تورمی» از دل معادلات انیشتین بیرون بکشد مجبور شد فرض کند که «خلاء» می‌تواند «فشار منفی» ایجاد کند که به جای رُمبش Collapse و درهم‌فرورفتگی، باعث انبساط و تورم عالم شود! این فرضیه می‌تواند با موفقیت «مسئله افق» را حل کند. به زبان ساده تئوری تورمی می‌گوید که هر دو نقطه آسمان امروز، از حجم بسیار بسیار کوچکی تا به ابعاد امروزی‌اش رشد کرده، پس نقاط دور امروزی، در گذشته فرصت برقراری ارتباط داشته‌اند و در جریان این برقراری ارتباط، موفق شده‌اند تا خود را «هم‌دما» سازند. امروزه تئوری تورمی را بخشی از نظریه مه‌بانگ در نظر می‌گیرند. البته مدل «عالم تورمی» دشمنان سرسختی هم در میان فیزیکدانان دارد. آزمایش کردن مدل‌هایی که بر مبنای ایده تورم کار می‌کنند، کار دشواری است و تا روزی که آزمایش بتواند روشن سازد که کدام مدل درست است، بحث و مجادله فیزیکدانان ادامه خواهد یافت. ما همچنان به سفر کیهانی خود در دل زمان و مکان ادامه می‌دهیم... یک هفته دیگر صبر کنید!

شریک شما برای رسیدن به موفقیت

رایاتک

- پشتیبانی وب
- طراحی وب سایت
- تبلیغات روی اینترنت Google
- پیهنه سازی روی جستجوگرها

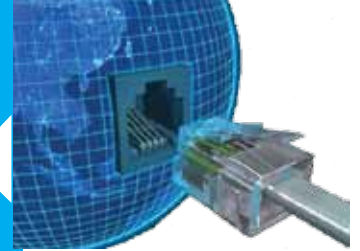
info@Rayatec.com
www.rayatec.com

«هفته» فقط یک نشریه نیست، یک ایده است:

با هم بودن با هم ساختن با هم برداشتن

«هفته» را مشترک شویم و جزیی از بهبود آن باشیم

info@hafteh.ca 514-787-8848

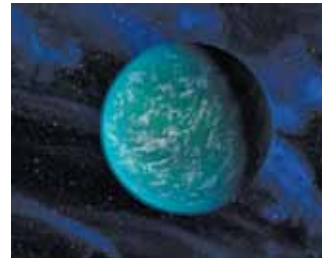
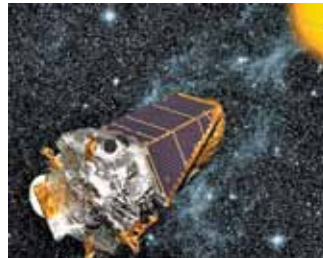


(Constellation) از زمین فاصله دارد. این سیاره‌ها که کپلر-۲۰-ای (Kepler-20e) نام دارند، تنها بخشی از منظومه‌های پنجگانه هستند که حول این ستاره در حال گردش هستند. بنا به گفته دانشمندان، محل قرار گرفتن این سیاره‌ها، بنیان فکری دانشمندان مبنی بر چگونگی شکل گرفتن سیاره‌ها را به چالش کشیده است. چون در منظومه شمسی ما، سیاره‌های سنگی کوچک مثل زمین در نزدیکی خورشید قرار دارند. درحالی‌که سیاره‌های غول‌آسی که ماهیت گازی دارند در حاشیه این منظومه قرار دارند. اما در منظومه‌های پنجگانه ذکرشده این تفکیک وجود ندارد و همه سیاره‌ها، خواه کوچک و خواه بزرگ، در یک فاصله به دور این ستاره می‌چرخند.

آقای دیوید شاربونو که دانشمند دانشگاه هاروارد است و دستیار نویسنده این هم مقاله هست، نتایج این کشف علمی را «خارق‌العاده» و ساختارشکنانه ارزیابی می‌کند چراکه با درک فعلی دانشمندان از سیارات در تضاد است و بنیان فکری آنان را به چالش کشیده است.

در ابتدای ماه دسامبر نیز، دانشمندان گزارشهایی حاکی از وجود سیاراتی دیگر در فواصل مختلف و سطحی قابل سکونت برای انسان، با دمای در حدود ۷۲ درجه فارنهایت منتشر کرده بودند. ولی سطح آنها به قدری بزرگ بود که نمی‌توان زندگی بر روی آن را تصور کرد. به گفته دانشمندان، اندازه یکی از این سیاره‌ها ۲/۴ برابر زمین است و به احتمال زیاد سطح آن بیشتر گاز و مایع است، مانند سیاره نپتون و هسته این سیاره نیز از سنگ است و تعداد زیادی اقیانوس دارد.

منبع: <http://www.nature.com/nature>
<http://news.yahoo.com/2-earth-size-planets-spotted-around-distant-star-180146059.html>



بakteriایی یا صورتی کاملاً ناشناخته برای ما داشته باشد. از سال ۲۰۰۹، زمانی که ناسا سیاره‌یاب کپلر (که تصویر آن را در زیر مشاهده می‌کنید) را در مدار زمین مستقر کرده، تلسکوپ این کاوشگر شواهدی از وجود دهها سیاره هم‌اندازه زمین پیدا کرده است. آقای آلن باس، از مؤسسه علوم کارنگی واشنگتن گفته که گزارش آقای فریسن اولین تأییدیه کشف این سیاره‌ها است. لازم به توضیح است که آقای آلن باس از اعضای تیم علمی کپلر است اما نویسنده این مقاله نیست.

محققان توضیح دیگری در مورد سیگنالهایی دال بر وجود سیاره‌هایی حول محور ستاره کپلر-۲۰ ارائه دادند. این ستاره ۹۵۰ سال نوری در جهت صورت فلکی شلیاق (Lyra) باشد و ممکن است به صورت حیات

بتوانند در آنها اثری از زندگی موجودات فرازمینی پیداکنند. آقای فرانسوا به این مسأله در گزارشی از یافته‌هایش اشاره کرده است که روز سه شنبه ۲۰ دسامبر در سایت آن‌لاین نیچر منتشر کرده بود. او در مورد سیاره‌های کشف‌شده گفت که قطر یکی از آنها فقط سه درصد از قطر کره زمین بیشتر است و دیگری هم قطری برابر نه دهم کره زمین دارد. آنها همچنین صخره‌ای هستند، درست مانند کره زمین. اما آقای فرانسوا اظهار کرد که دمای این دو سیاره بسیار گرم به نظر می‌رسد، یعنی حرارتی معادل ۱۴۰۰ درجه فارنهایت برای یکی و ۸۰۰ درجه فارنهایت برای دیگری تخمین زده شده و بعید است که هرگونه حیات کشف‌شده در سیاره‌های دیگر هوشمند باشد و ممکن است به صورت حیات

کشف ۲ سیاره هم‌اندازه زمین، در دوردست‌ها

این کشف انسان را به باور وجود حیات موجودات فرازمینی نزدیک‌تر کرد. تمایل انسان به شناخت دنیای پیرامون خود قدمتی به اندازه خود بشر دارد. این تمایل هیچ مرزی نمی‌شناسد. انسان دوست دارد از اعمال اقیانوس‌ها گرفته تا بی‌نهایت آسمانها همه را بشناسد و به سیطره خود درآورد. وسوسه خرددار شدن از موجودات ماورای زمینی همیشه حسی عجیبی در انسان برمی‌انگیزد. این حسادت است یا جاه‌طلبی؟ گویی انسان به کره زمین هم راضی نیست که دامنه حیات اوست و همواره در تلاش است تا به کهکشانهای دیگری راه پیدا کند تا بتواند...

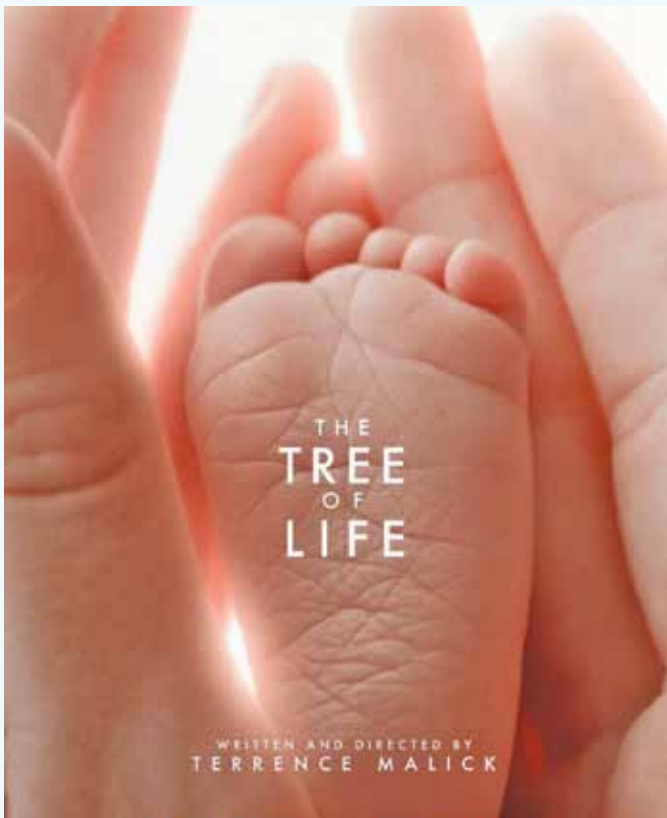
در همین راستا خبری از تلاش‌های ثمربخش دانشمندانی منتشر شد که موفق به کشف دو سیاره شبیه زمین شدند. این خبر ترجمه و تنظیم شده و در زیر ارائه می‌شود.

دانشمندان به تازگی در خارج از منظومه شمسی ۲ سیاره کشف کرده‌اند که هم از نظر اندازه بسیار شبیه به کره زمین هستند و هم اینکه مثل زمین به دور یک ستاره در حال چرخش هستند. این دو سیاره، نشانه‌های امیدوارکننده‌ای برای یافتن حیات در آن سوی کهکشانهای هستند.

فرانسوا فرسین (Francois Fressin) از مرکز هاروارد اسمیتسونین (علوم اخترفیزیک در کمبریج، ماساچوست) گفت: «این کشف بزرگ نشان می‌دهد که این سیاره‌ها وجود دارند و توسط فضاپیمای کپلر نیز قابل بررسی هستند.» او همچنین افزود که آنها کوچکترین سیاره‌هایی هستند که تا کنون کشف شده‌اند و همانند زمین حول یک ستاره می‌چرخند.

دانشمندان در تکاپوی جستجوی سیاره‌هایی در ابعاد زمین هستند که

این «فلاش بک»، دیدنی و خیره‌کننده است و در انتها فیلم به زندگی جک با بازی شون پن، پسر خانواده که حالا مهندسی ماهر شده می‌پردازد، کسی که گویی به دنبال معنای زندگی است. درگیری‌اش با عناصری چون عشق، خیر و شر، دانستن و... ما را بیش از پیش با فیلمی فلسفی مواجه می‌سازد. از مالیک که عاشق شعر و فلسفه و طبیعت است و یک عارف تمام‌عیار به حساب می‌آید، جز این نمی‌توان انتظار داشت. فیلم چنان که گفته شد با بهره‌گیری از تصاویر مبهوت‌کننده و چشم‌نواز و موسیقی کلاسیک رؤیای‌گونه، مجموعه‌ای را برای آرامش تفکرمان گرد هم آورده است. گویی ما هم دوست داریم در کنار مالیک گوشه‌گیری را در این دنیای خطرناک و ضدبشر انتخاب کنیم. ویژگی فیلمهای مالیک در همین متفاوت بودنش نهفته است. هر تکان برگ و رقص علفها در باد، برایمان با تصاویر خیره‌کننده امانوئل لوبزکی فیلمبردار، معنای دیگری پیدا می‌کند. فیلمساز، پیامبرگونه، راز آفرینش را در این «درخت زندگی» به بیننده منتقل می‌کند. بازی براد پیت بسیار عالی از کار درآمده و به خوبی تصویری از پدری مستبد را با



استاد فلسفه دانشگاه MIT، کارگردان سینمای آمریکا، با نام اصلی ترنس فردریک مالیک، در ۳۰ نوامبر ۱۹۴۳ در ایلینوی آمریکا متولد شد. پدرش مدیر یک شرکت نفتی و آشوری‌تبار بود. او بعد از کارهایی چون کشاورزی و کارگری در چاههای نفت تگزاس و اوکلاهما، در رشته فلسفه در دانشگاههای هاروارد و آکسفورد تحصیل کرد. مدتی فلسفه درس داد و روزنامه‌نگاری کرد و سینما را در انجمن فیلم آمریکا فراگرفت. مالیک، سینماگری گوشه‌گیر و به شدت منزوی است که فیلمهای طبیعت‌گرای او، چهره یک شاعر سینمایی را تداعی می‌کند. اولین فیلمش را به سال ۱۹۷۴ تحت عنوان «برهوت» با شرکت مارتین شین و سیسی اسپسک ساخت، فیلمی مستقل که حکایت عشق زن و مرد جوانی بود که پی در پی مرتکب جنایت می‌شدند. این فیلم به دلیل تصویرگری چشم‌گیری که به تابلوهای طبیعت بی‌جان شباهت داشت، معروف شد. بین دومین و سومین فیلمش «روزهای بهشت» (۱۹۷۸)، فیلمی که با حمله ملخ‌ها در انتها به پایان می‌رسد و ریچارد گیر و بروک آدامز در آن نقش آفرینی داشتند و برای کمپانی پارامونت

نگاهی به فیلم «درخت زندگی» ساخته ترنس مالیک، کوپریک زمان ما

که به‌شدت انسانی عرفانی و دوستدار معنویت است، کم کم جا پای استنلی کوپریک فقید می‌گذارد و با فیلمهای خاص خود، به‌ویژه «درخت زندگی»، با وجود کم‌کاری‌اش، نشان داده که به فیلمسازی همچون یک رسالت می‌نگرد.

فیلم «درخت زندگی» اثری خارق‌العاده است، در ابتدای فیلم پدر و مادری (با بازی براد پیت و جسیکا چستین)، خبر درگذشت ناگهانی پسر ۱۹ ساله‌شان را می‌شنوند و در انتظار رسیدن جنازه‌اش هستند و بعد از آن شاهد پرداختن به موضوع شگرف آفرینش از دیدگاه مالیک هستیم. ما شکل‌گیری ستاره‌ها و کهکشانها و سیارات و زمین، موجوداتی نظیر دایناسورها و بشر اولیه را با موسیقی جادویی دیپلا می‌بینیم و تأکید مالیک را بر گذرا بودن لحظه به لحظه حیات درمی‌یابیم. برگشتن به گذشته خانواده او براین (براد پیت) و چگونگی بزرگ شدن سه فرزند خانواده، زیر سایه سنگین پدری بسیار سختگیر (براد پیت) و مادری بسیار مهربان را شاهد هستیم. تصاویر

از چهار دهه تنها پنج فیلم ساخته است. اگر به تماشای فیلمی از کارگردان استاد فلسفه بشینیم، فکر می‌کنم ضروری باشد که حداقل الفبای فلسفه را بدانیم. فلسفه به معنای دوستداری حکمت است، فلسفه به حوزه‌هایی از دانش بشری می‌پردازد که در آن به پرسش و پاسخ درباره مسائل بسیار کلی و جایگاه انسان در آن پرداخته می‌شود. مثلاً اینکه آیا جهان و ترکیب و فرآیندهای آن به طور کامل مادی است؟ یا عوامل غیرمادی هم در آن دخیل‌اند؟ ترنس مالیک که با همین تعداد کم فیلمهایش، به یکی از شناخته‌شده‌ترین و معروفترین کارگردانان حال حاضر جهان تبدیل شده، برای «درخت زندگی» از وجود سوپرستاره‌هایی چون براد پیت و شون پن بهره گرفته است. نویسنده فیلم، خود مالیک است که در آن از موسیقی زنده و بی‌نظیر الکساندر دیپلای فرانسوی، که به توصیف خودش همچون رودخانه‌ای درون فیلم جاری است، سود می‌برد. فیلمی که بخشهای زیادی از آن در ایالت تگزاس و ایتالیا تصویربرداری شد. در ابتدا فیلم ۲۰۰ دقیقه بود که هنک کوروین آن را به ۱۳۸ دقیقه تقلیل داد. مالیک

ساخت و «خط قرمز باریک» (۱۹۹۸)، بیست سال فاصله است. در هر دوی این فیلمها به گونه‌های آشکار، شگفت‌زدگی مالیک را نسبت به ذات بشری و ماهیت هستی می‌بینیم. او پس از سالها کار در سینما، مدتی به تدریس زبان فرانسه پرداخت.

آخرین اثر مالیک، فیلم «درخت زندگی»، برنده جایزه نخل طلا از شصت و چهارمین دوره فستیوال کن شد. عده‌ای او را تحسین و عده‌ای با او مخالفت کردند، اما در هر صورت این جایزه معتبر به او و فیلمش رسید. از اینکه او در مراسم اختتامیه و اهدای جوایز شرکت نکرد، کسی خیلی تعجب نکرد، چون مالیک هیچ‌گاه در برابر چشم رسانه‌ها قرار نمی‌گیرد. بسیاری از منتقدان کارهایش را، به‌خصوص «برهوت» و «روزهای بهشت» را یک شاهکار می‌دانند. او برای «خط قرمز باریک»، نامزد دریافت جایزه اسکار در دو رشته بهترین کارگردانی و بهترین فیلمنامه اقتباسی هم شد. او کارگردانی دقیق و متفکری طبیعت‌گرا است که در طول بیش

H.PADAR

FINEST TAILORING
IN MONTREAL

Custom made suits
for men and women
Ready to wear



ما با چند دهه تجربه
در فرهنگ لباس، طراحی،
تک دوزی و تخصص در تغییرات لباس
آخرین مدها را برازنده‌ی شما می‌کنیم

ما افتخار می‌کنیم که تا کنون
خانم‌ها و آقایان بازرگان،
مشاهیر صحنه‌های بین‌المللی و
بزرگترین طراحان جهان از خدمات
تخصصی و هنری **H Padar**
بهره برده‌اند



www.hpadar.com

1121 Ste. Catherine West, 2nd Floor

514.842.5608

اخبار کوتاه سینمایی

طرف اتحادیه مطبوعات خارجی هالیوود.
دوم: راجر ایبرت، منتقد نامدار در فهرست
۲۰ فیلم منتخب سال ۲۰۱۱ خود، «جدایی
نادر از سیمین» را در رتبه نخست قرار
داد و بعد از آن به ترتیب فیلم‌های:
«شرم»، «درخت زندگی»، «هوگو»،
«Kinyaraw»، «Take Shelter»،
«Anda»، «درایو»، «نیمه‌شب در
پاریس»، «بندرگاه» و «آرتیست» را
جای داد. ایبرت فیلم فرهادی را یک
ملودرام خارق‌العاده توصیف کرد که درباره
تجربیات انسان‌هاست، اثری جهان‌شمول
که در بازسازی نسخه‌های متفاوت از
یک اتفاق مشخص، درست به پیچیدگی
«راشومون» استاد کوراساوا است.

سوم: نشریه معتبر هالیوود ریپورتر،
«جدایی نادر از سیمین» را یکی از
نامزدهای اسکار خارجی معرفی کرد و آن
را در کنار فیلم «حالا کجا می‌رویم» از
لبنان و فیلم «هاور» از فنلاند قرار داد.
چهارم: اصغر فرهادی به عنوان یکی از
داوران جشنواره فیلم برلین ۲۰۱۲، که از ۹
تا ۱۹ فوریه برگزار می‌شود، انتخاب شد. او
در کنار فرانسوا اوزون کارگردان فرانسوی،
بوعالم سانسال نویسنده الجزایری،
شارلوت گنزبورگ بازیگر انگلیسی، آنتون
کوربین کارگردان هلندی، جیک جیلنهال
بازیگر آمریکایی و باربارا سوکووا بازیگر
آلمانی، در میان هیأت داوران قرار گرفته
است.

پنجم: منتقدان شیکاگو هم فیلم «جدایی
نادر از سیمین» را در لیست بهترین
فیلم‌های خارجی قرار داده‌اند.
بی‌سیرانه منتظر برگزاری هشتاد و
چهارمین دوره مراسم اسکار، در تئاتر
کدک لس آنجلس در ۲۶ فوریه هستیم،
تا مجسمه بارزش اسکار را در دستان
فرهادی عزیز ببینیم.

سینمای آمریکا و با شرکت استیو باسیک،
بازیگر معروف کانادایی، فیلم ترسناک
«آبشار نقره‌ای» را ساخته است که قرار
است در اوایل سال جدید میلادی اکران
شود. باسیک، بازیگر مطرح کانادا است
که بیشتر کارهایش در حوزه تلویزیون بوده
و در مجموعه‌هایی چون: «سوپر نچرال»،
«سفیر» و «ای آر» نقش‌آفرینی کرده
است. داستان «آبشار نقره‌ای» حکایت
جناهی ترسناکی است که مردی به‌اشتباه
به گناهی بزرگ متهم شده و روح دو
خواهر دوقلو می‌خواهند از عاملان اصلی
محکومیت پدرشان، انتقام بگیرند. جوانی
که سعی در کشف واقعیت در این شهر
کوچک دارد، می‌خواهد قاتل اصلی را که
به او هم بسیار نزدیک است، پیدا کند.
کارگردانی این اثر را برت دونوو برعهده
دارد.

چه می‌کند این «جدایی نادر از
سیمین»! در همین یک هفته گذشته،
آن قدر خبرهای خوش از «جدایی نادر از
سیمین» شنیدیم که به این باور رسیدیم
که اگر در مراسم اسکار، به آن جایزه
ندهند، کمال نامردی را روا داشته‌اند.
خودتان خبرها را بخوانید و قضاوت کنید:
اول: «جدایی نادر از سیمین» نامزد جایزه
گلدن گلوب در کنار فیلم «گل‌های جنگ» از
چین، «پسری با دوچرخه» از بلژیک، «در
سرزمین خون و عسل» و فیلم «پوستی
که در آن زندگی می‌کنم» از اسپانیا شد.
گلدن گلوب، یک شاخص مهم برای جوایز
اسکار است که امسال ۱۵ ژانویه ۲۰۱۲ در
هتل بورلی هیلز برگزار می‌شود، جایزه‌ای از

و خاص مالیک، لذت‌بخش است. «درخت
زندگی» افتخاری برای فستیوال کن امسال
بود، فیلمی کمیاب با جملاتی از انجیل.

با تماشای «درخت زندگی» نباید انتظار دیدن
مثلاً یک فیلم رئال یا جنایی را داشته باشید.
در اینجا انگار مقابل خودتان هستید. یک اثر
نامتعارف که استنلی کوبریک زمان ما، ترنس
مالیک، با جلوه‌های ویژه فیلمس و تدوینی
که با همراهی پنج تن از سرشناس‌ترین
تدوینگران، دو سال به درازا کشیده، ساخته
است. پوستر بسیار زیبای فیلم هم که پای

منابع: سایت ترنس مالیک و سایت IMDB



عقد قرارداد معنوی افندی با پرسپولیس

■ بابک سرانی آذر

کافی و لازم را داشته باشند.

پیش از دنیزی اما این سردار رویانیان بود که سخن آغاز کرد و گفت: امیدوارم خدا توفیق بدهد همه با هم کمک کنیم تا فوتبالی حرفه‌ای و اخلاق‌مدار را در ایران بسازیم و باعث پیشرفت فوتبال شویم. به این موضوع نزدیک هستیم و به کمک شما نیاز داریم تا خواسته‌هایمان محقق شود.

سردار اما نگفت چرا بیش از دو دهه است که تلاش می‌کنیم فوتبالی حرفه‌ای و اخلاق‌مدار داشته باشیم اما نداریم! وی ادامه داد: خوشحالم که در پی خواست هواداران پرسپولیس، امروز در خدمت دنیزی، مربی باارزش منطقه هستیم. دنیزی را در آسیا و دنیا

خیلی‌ها بر این باورند که پرسپولیس از همان وقتی که به «پیروزی» تغییر نام داد دچار افت شد؛ البته که نمی‌شود این را یک دلیل علمی دانست اما در همین کنایه کلی حرف ناگفته هست، حرف‌هایی که هواداران این تیم قدیمی و مردمی برای شنیدنش تشنه‌اند، نه از آن حرف‌ها که برای نگفتن باشد. این روزها اگر همین حرف‌ها را هم به امثال سرداران رویانیان و محمدی نگوییم دیگر به چه کسانی بگوییم.

یکی از همکاران درددل می‌کرد و می‌گفت: حالا که این‌ها هستند و خیال رفتن هم ندارند، چه کنیم؟ نمی‌شود که مدام از مردمی نبودن فوتبال بنویسیم، این هم یک جور فوتبال است!

بله و فوتبال این‌گونه‌ی ما در باشگاه پرسپولیس این روزها به فرمان سردار رویانیان رژه صبحگاهی می‌رود و تعظیم شامگاهی عرضه می‌دارد. این تیم زخمی با حاج حبیب‌ها و علی دایی‌ها و استیلی‌ها به جایی نرسید تا این که نوبت رسید به افندی خودمان، دنیزی کبیر!

این آقا مصطفی پیش از این نیز طعم «ریال» زبان‌بسته‌ی ما را چشیده بود و خوب می‌دانست و می‌داند که کباب کدام هتل ۵ ستاره تهران بهتر است و جوجه کدام رستوران باب دندان‌تر!

روزنامه‌ها ساعاتی پس از ورود مصطفی دنیزی به تهران نوشتند: مصطفی دنیزی با عقد قرار داد یک سال و نیمه سرمربی پرسپولیس شد. وی یک دستیار ترک‌تبار را به باشگاه پرسپولیس معرفی کرد تا مقدمات حضور او در ایران مهیا شود.

همه خبرنگاران بی‌صبرانه منتظر حرف‌های مصطفی پاشا بودند تا برای حمله به دایی (برخی روزنامه‌ها) و حمله به استیلی (برخی روزنامه‌ها) سوژه

انجام می‌شد، بایستم. به همین دلیل با مربیان بزرگ دنیا ارتباط برقرار کردم و خودتان دیدید که یک‌سری عکس در پی آن منتشر شد. با یکی دو مربی دیگر هم صحبت کرده بودم که اخلاقاً صحیح نبود اسم آنها را بیاوریم. این مرحله گذشت تا به اصل ماجرا رسیدیم.

سردار پرکار فوتبال ایران که در این زمینه قدمتی دو ماهه دارد البته به خبرنگاران نگفت که آن چند عکس منتشرشده با اربکسون و دونادونی و غیره چقدر برایش هزینه داشته و آیا جدا از هزینه چاپ، خرج دیگری هم در کار بوده یا خیر!

رویانیان خاطرنشان کرد: با گذشت تمام مراحل، جرقه‌ای در وجود دنیزی بارور شد. البته این موضوع به ما هم الهام شد. موقعی که مجدداً با ایشان ارتباط برقرار کردیم با استقبال گرم دنیزی مواجه شدیم. حتی من به احترام هواداران پرسپولیس به ترکیه رفتم و جلسه‌ای پرحجم با دنیزی برگزار



کردم. ایشان قول داد سریع جواب ما را بدهد که امروز می‌بینید با پاسخ مثبت به تهران آمده تا سکان هدایت پرسپولیس را بر عهده بگیرد.

این که به سردار الهام شده چیز عجیبی نیست و از این دست الهامات برای چنین بزرگانی از نسل جنگ و خون و آتش چیزی است مثل برقراری یک ارتباط ساده تلفنی با یک مدیر برنامه و بی‌نام در آن سوی مرزهای غربی، مثلاً جایی در آنکارا!

وی در خصوص مبلغ قرارداد دنیزی گفت: من از ایشان تشکر می‌کنم علی‌رغم مبالغه بالایی که در برخی از

می‌شناسند. طبیعی بود از وقتی که مدیریت جدید باشگاه پرسپولیس رأس کار آمده نگاه ویژه‌ای به تیم فوتبال داشته باشیم. متأسفانه آسیب‌هایی در ابتدای فصل داشتیم و همین موضوع باعث شد دچار مشکلاتی شویم و این مسأله همچنان همراه ما است. بعد از اینکه به پرسپولیس آمدم ۴۸ ساعت از حضورم در باشگاه نگذشته بود که از طریق سفارت ایران در ترکیه با دنیزی وارد مذاکره شدم. ایشان به من قول داد در انتهای فصل به پرسپولیس بیاید اما من نمی‌توانستم زمانی که تیم نیاز به شوک داشت و تحولاتی باید در آن

سایت‌های خبری و رسانه‌ها اعلام شده دنیزی با ما کنار آمد. ایشان دوست داشت مبلغ اولی را که به ما پیشنهاد داده بود به او پرداخت شود اما با حضور من در ترکیه و نظرسنجی هواداران که ۷۲ درصد به دنیزی رأی داده بودند مبلغ قراردادش پایین آمد و حالا یک قرارداد منطقی برای امضا آماده است. من از ایشان برای چندمین بار تشکر می‌کنم چون با دل خود به ایران و پرسپولیس آمد.

پس از سردار نوبت به افندی همیشه خندان رسید و به خبرنگاران خوشحال از مصاحبه با یک خارجی گفت: مردم ایران و طرفداران پرسپولیس من را خواستند تا بیایم و نمی‌توانستم این شور و اشتیاق را بی‌پاسخ بگذارم. البته ما هم ضمن تشکر از دنیزی عزیز باید بگوییم که نمی‌توانستیم شور و شوق مدیر برنامه‌هایش را بی‌پاسخ بگذاریم و پول نجومی اعلام‌نشده را یک‌جا به حسابش واریز نکنیم.

دنیزی ادامه داد: یک ماه و نیم است که مذاکرات به این شکل پیش می‌رود و من در این مدت لیگ ایران و نتایج پرسپولیس را از نزدیک دنبال می‌کردم اما امکانش نبود به ایران بیایم، چون پدر همسرم کسالت داشت و هنوز هم بیماری‌اش ادامه دارد، با این حال از نظر جسمانی کمی بهتر شده است.

وی افزود: کنجکاو هستید تا در مورد مبلغ قرارداد من بدانید. این را می‌گویم که رقم قراردادم با باشگاه پرسپولیس هیچ تفاوتی با قراردادم با تلویزیون ترکیه ندارد. برخی چیزها ارزش مادی ندارد!

در همین لحظه رویانیان تذکر داد که: یعنی ارزش معنوی دارند.

دنیزی هم ادامه داد: بله درست است، دقیقاً، ارزش معنوی دارد. در گذشته هم برایم پیش آمده که بین تیم ملی ترکیه و تیم دسته دومی در ترکیه، تیم دسته دومی را انتخاب کرده‌ام. آنچه مهم است این است که من کجا خوشحال و خوشبخت هستم. تهران یا لندن یا روستای کوچکی در شمال کره زمین. مهم آن است که انسان را بخوانند و دوستش داشته باشند.

آموزشگاه سازنگ
برگزار می‌کند
با بهترین مدرسین ایرانی و غیر ایرانی

تدریس در:
Downtown, NDG, West Island, South Shore

کلاس‌های موسیقی:
گیتار، ویلون، سنتور، پیانو، تار،
سه تار، کمانچه، تنبور، تنبک

برای اطلاعات بیشتر با ما تماس بگیرید
(514) 690 6343



هر روز هر روز

مونترال <> تورنتو <> مونترال

مسافر، بار و بسته با نرخ‌های باور نکردنی

Montreal : 514-887-0432
Toronto : 647-822-2529

پویا برگزار می‌کند:

کلاس‌های تقویتی
فیزیک، شیمی، ریاضی، زیست‌شناسی،
فرانس، انگلیسی

برای دوره‌های
دبستان و دبیرستان

3418 Stanley, Montreal H3A 1R8
metro Peel

514-802-9485 514-690-6343 Métro Peel



Maryam & Rose
استتیکه الکترونیکی لیور

4491-A St. Charles Blvd – Pfds, QC, H9H 3C7
(SPQ Concept)

514-833-1519 & 514-694-3735

رستوران شیراز

برای کیتزینگ جشنها و مراسم گوناگون در خدمت شما
با مدیریت خدیجه سیاح

(514) 485-2929

5625 Sherbrooke W.



دارد.

اخبار کوتاه ورزشی

■ شروین برزگر
s.barzegar@hafteh.ca

◀ قرارداد اولین بازیکن خارجی نیم فصل دوم باشگاه پرسپولیس نیز به ثبت رسید. ریمون زاید مهاجم لیبیایی و آقای گل لیگ ایرلند پس از معاینات پزشکی و تست فنی، قراردادی را برای نیم فصل دوم به ثبت رساند که این قرارداد پس از آن، به صورت توافقی قابل تمدید می باشد. زاید با شماره ۱۲ در مسابقات حضور خواهد یافت.

◀ مصطفی دنیلی سرمربیگری تیم فوتبال پرسپولیس را پذیرفت. دنیلی که پیش از این در تیم فوتبال پرسپولیس مربیگری کرده، با انعقاد قراردادی ۱۸ ماهه هدایت این تیم را برعهده گرفت. این مربی ۶۱ ساله ترک پیش‌تر در ماه سپتامبر پیشنهاد پرسپولیس‌ها را رد کرده بود.

◀ فرهاد مجیدی، کاپیتان تیم فوتبال استقلال با عقد قراردادی ۴ ماهه به الغرافه قطر پیوست. الغرافه یکی از تیم‌های هم‌گروه پرسپولیس در لیگ قهرمانان آسیا است و به این ترتیب کاپیتان سابق استقلال در مسابقات آسیایی رو در روی پرسپولیس بازی خواهد کرد. الغرافه خلعتبری را هم در اختیار دارد.

◀ تیم ملی فوتبال مردان ایران در



◀ جدیدترین رده‌بندی تیم‌های ملی جهان که هر ماه از سوی فدراسیون جهانی فوتبال اعلام می‌شود، همچنان با ۶۱۶ امتیاز در رده چهارم آسیا و ۴۵ جهان قرار گرفته است. بر اساس این رده‌بندی، تیم‌های ملی ژاپن با ۸۸۴ امتیاز، استرالیا با ۸۵۱ امتیاز و کره جنوبی با ۷۵۲ امتیاز در رتبه‌های اول تا سوم تیم‌های آسیایی قرار دارند و تیم ملی فوتبال اسپانیا همچنان با ۱۵۶۴ امتیاز بهترین تیم جهان است.

◀ فیفا حکم پرونده شکایت برانکو ایوانکوویچ از ایران را اجرایی و بعد از بلوکه کردن حساب فدراسیون و برداشت ۴۵۰ هزار دلار این مبلغ را به حساب برانکو واریز کرد. برانکو که بعد از جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان با توافق با محمد دادکان از خیر دریافت پاداش صعود تیم ملی به جام جهانی گذشته بود، بعد از اینکه داریوش مصطفوی دبیر کل سابق فدراسیون از او به خاطر عدم بازگشت به تهران به فیفا شکایت کرد، به اقدام فدراسیون فوتبال واکنش نشان داد و در کمیته انضباطی فیفا شکایتی را برای دریافت طلب ۴۵۰ هزار دلاری علیه ایران طرح کرد.

◀ تیم ملی فوتبال زنان ایران در تازه‌ترین رده بندی فیفا با دو پله صعود در رده دوازده آسیا و پنجاه و ششم جهان قرار گرفت.

◀ سعید قدمی بازیکن چپ پای فصل گذشته فولاد خوزستان با تیم فوتبال پرسپولیس قراردادی به مدت دو و نیم سال به امضا رساند. پرسپولیس، محمد محمدی، مهدی مهدوی کیا، هادی شکوری و مهرداد پولادی را نیز مدنظر

خانواده: تغذیه سالم

دکتر پرویز قدیریان | www.allnaturalremedies.net / www.cancerriskinfo.com

بوی کدو تنبل و تحریک قوای جنسی مردان

پژوهشگرانی در یک کنفرانس علمی در شیکاگو اعلام کردند به جای استفاده از عطر گرانتقیمت و محرک‌های نایاب، بهتر است به کدو و فرآورده‌های آن پناه ببرید و معجزه آن را در تحریک قوای جنسی مشاهده کنید. ما در اینجا به‌اختصار روش مطالعه این محققان را گزارش می‌کنیم و بقیه را به خود شما وامی‌گذاریم تا ببینید صحت دارد یا نه. در یک بررسی علمی ۳۱ نفر از مردان ۱۸ تا ۶۴ ساله که به ماسک تنفسی مجهز بودند، به ترتیب ۲۴ نوع عطر و بو و طعم مختلف را استنشام کردند و به وسیله دستگاه‌های دقیق، عکس‌العمل مردان را در برابر هر نوع از این عطر و بوها اندازه‌گیری کردند. این پژوهشگران دریافتند که بوی کدو تنبل از نظر تحریک قوای جنسی مردان در صدر جدول قرار دارد و اسطوخودوس بعد از کدو تنبل مقام دوم را به خود اختصاص می‌دهد. عطر و بوی وانیل، دارچین و توت‌فرنگی در تحریک قوای جنسی افراد به ترتیب بعد از این دو قرار گرفتند.

درمان سرطان به کمک باکتری‌های خوش‌خیم

با وجودی که علم طب و علوم مربوط به درمان سرطان‌های مختلف پیشرفت‌های چشمگیری نموده‌اند، ولی هنوز هر ساله میلیون‌ها نفر در سراسر دنیا به علت بیماری سرطان جان خود را از دست می‌دهند و دانشمندان علاوه بر داروهای شیمیایی از روش‌های جدید برای درمان این بیماری استفاده می‌کنند و شب و روز به تحقیقات خود ادامه می‌دهند. در یک کنفرانس در نیویورک گروهی از پژوهشگران میکروبیولوژی گزارش کرده‌اند که موفق به شناسایی نوعی باکتری در خاک شده‌اند که می‌تواند در

درمان سرطان نقش مهمی داشته باشد. به عبارت دیگر، این باکتری در طبیعت خطرناک و کشنده است ولی در بدن انسان می‌تواند سلول‌های سرطانی را هدف قرار داده و آنها را به راحتی از بین ببرد. نام این باکتری Clostridium Sporogenes است و تزریق Spores آن به بیمار سبب به وجود آمدن نوعی آنزیم می‌شود که موجب مرگ سلول‌های سرطانی می‌شود و خوشبختانه کاری به سلول‌های سالم بدن ندارد. کلستریدیا از دسته باکتری‌هایی است قدیمی که در محیط با اکسیژن کم می‌تواند رشد و نمو نموده و زنده بماند. پژوهشگران مورد بحث معتقدند که روش درمان سرطان به وسیله باکتری مورد نظر برای انواع سرطان‌ها مفید

باکتری روشن گردد و استفاده آن موجب ناهنجاری‌های بعدی نشود.

گردو و سرطان سینه

در یک پژوهش علمی در دانشگاه مارشال، که نتایج آن در ژورنال تغذیه و سرطان به چاپ رسیده، ثابت شده که مغز گردو امکان بروز سرطان سینه را کاهش می‌دهد. در این بررسی به دسته‌ای از موش‌های ماده آزمایشگاهی حدود دو اونس مغز گردو در روز داده شد و به دسته‌ی دیگر رژیم غذایی معمولی تجویز گردید. هر دو دسته از موش‌های مورد بحث، برای مدت طولانی به دقت



بررسی و پیگیری شدند و نتایج بررسی با هم مقایسه گردید. موش‌هایی که هرروزه مقداری مغز گردو تغذیه کرده بودند ۵۰ درصد کمتر به سرطان سینه دچار گردیده و این رقم در نسل‌های بعدی آنها هم به وضوح مشخص است. در ضمن اگر موش‌هایی که به مصرف مغز گردو عادت داشتند به سرطان سینه دچار شوند اندازه غده‌های سرطانی در آنها خیلی کوچکتر از دسته دیگر مشاهده شده است. در اینجا باید اشاره کرد که تمام موش‌های آزمایشگاهی تحت مطالعه به صورتی برنامه‌ریزی شده بودند که بتوانند به سرطان سینه دچار شوند

بوده و این کار بر روش جراحی برتری مخصوص دارد زیرا گاهی به علت استقرار غده سرطانی در برخی از نقاط بدن قابل جراحی نیستند و نمی‌توان آن را به آسانی از بدن خارج نمود ولی این باکتری می‌تواند به راحتی در داخل غده سرطانی رسوخ نموده و سلول‌های آن را از بین ببرد. دانشمندانی که این روش را به وجود آورده‌اند در نظر دارند به زودی یک پروژه‌ی تحقیقاتی گسترده در مورد درمان سرطان با باکتری مورد بحث را شروع نمایند تا با در نظر گرفتن همه جوانب درمان این بیماری توسط نوعی

و این عمل یا توسط مواد شیمیایی یا تغییرات ژنتیکی انجام گرفته بود. قبلاً گزارش شده بود که مصرف مغز گردو در انسان می‌تواند در بروز و پیشرفت بعضی از سرطان‌ها نقش داشته باشد، زیرا حاوی مقدار زیادی از اسید چرب امگا ۳ و ویتامین E می‌باشد. علاوه بر خاصیت ضد سرطانی گردو باید اضافه کرد که این غذای طبیعی در پیشگیری و کنترل بیماری قند نوع دو نقش مهمی دارد و مطالعات زیادی در این باره به عمل آمده است. در ضمن ترکیبات گردو، بهترین دوست قلب و عروق است.

دانستنی‌های شگفت‌انگیز

بشر از چند هزار سال قبل نمک را می‌شناخته و از آن استفاده می‌کرده است. مدارک موجود حاکی از این است که چند هزار سال قبل از میلاد مسیح، نمک یکی از پرارزش‌ترین کالاها بوده و مانند فلزات گرانبه‌ای به وسیله تاجران از یک سو به سوی دیگر دنیا حمل می‌شده است. بعضی از ملل دنیا نمک را ماده‌ای مقدس و قابل پرستش می‌دانستند و این موضوع قرن‌ها دوام داشت. در بعضی از مذاهب دنیا نمک به عنوان یک ماده حیاتی و برکت بود چون معتقد بودند که نمک شیطان را دور می‌کند و سبب دوستی و محبت، باروری و حفظ رابطه جنسی سالم بین مرد و زن می‌شود.

× دکتر پرویز قدیریان، استاد دانشگاه مونترال در تغذیه، استاد دانشگاه مک‌گیل در سرطان‌شناسی و کارشناس سازمان بهداشت جهانی است و با چند نشریه معتبر تخصصی همکاری دارد.

A.E.C. Diploma

Sustainable Architectural Technology

Visit us at the
Maison du développement durable

Open House on
January 11th 2012

50 Ste-Catherine O. corner Clark

COLLÈGE
HERZING

1-888-639-2277
herzing.ca/montreal

1616, Boulevard René-Lévesque Ouest
Montréal, QC H3H 1P8



Find us on
facebook



Maison de Voyages House of Travel

آژانس مسافرتی / فرناز معتمدی

پرواز به ایران و سایر نقاط با بهترین نرخ ها
مناسب ترین بسته های مسافرتی Last Minute

22 years experience in Montreal
Titulaire d'un permis du Québec



farnaz@hot.ca
www.hot.ca

514-842-8000 Ext. 296

1170 Place du Frère André (Square Phillips)
Montréal, Québec, H3B 3C6

بخش «از خوانندگان» ستون آزادی است که به هر ایرانی ساکن مونترال فضای ابراز نظر می‌دهد. «هفته» در برابر نظرات داده شده در این صفحه مسولیتی ندارد. انتشار این مقالات و نوشته‌ها در چارچوب باور بنیادین ما به آزادی بیان صورت می‌گیرد. مرزهای آزادی در این صفحه توسط قوانین کانادا تعریف شده‌است و سلیقه سردبیر و دیگر همکاران «هفته» در آن نقشی ندارد. / تحریقه هفته

در پاسخی به دوست

در آذربایجان و کردستان ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵ چه گذشت

سیاست زیرکانه، قوام‌السلطنه، یا فرماندهی داهیان، شاه جوان، یا امپریالیزم آمریکا

■ جعفر خدیر

آدمکشان مرکب از مزدوران خانها و مأموران فاسد دولتی، هر روز وارد زندان می‌شدند و با نگاه به صورت و ظاهر زندانیان، طعمه‌های خود را انتخاب و از دیگر زندانیان جدا کرده و برای محاکمه و اعدام صحرایی می‌بردند. روز پنجم درحالی‌که سرما و گرسنگی و شرایط بسیار سخت زندان طاقتم را طاق کرده بود نگاه خشم‌آلودم را به چشم جلادان دوختم تا مرا جزء اعدامیها جدا کنند که کردند و به اطاق بازجویی بردند اما در آنجا بر حسب تصادف یکی از فتودالها که مرا می‌شناخت چون به علت توقیفم پی برد، مرا ضمانت و آزاد ساخت.

دوست دیگری که خوشبختانه هنوز در قید حیات است روزی در ماشین و در کنار من نشسته بود. از تهران خیابان وصال شیرازی نرسیده به بزرگمهر، ناگهان دستها را بالا برد و لاله‌الله گویان و دنیا دار مکافات است به صورت خود کشید. من بهت‌زده علت را پرسیدم، توجه مرا در سمت چپ به پیاده‌رو جلب کرد. خانواده‌ای را دیدم که در پیاده‌رو و در سایه چادر ششی که از بالای دیوار خانه‌ای به درخت کنار خیابان بسته بود پناه داشت. او گفت این خانواده محمدخان یمینی، ملقب به یمین لشکر از خوانین بزرگ تکاب است. چون خود اهل تکابم اینها را خوب می‌شناسم. شنیده بودم که خانواده‌اش به فلاکت افتاده است و طلبکاران حکم تخلیه خانه‌شان را گرفته‌اند. حال می‌بینم حکم به اجرا گذاشته شده است.

دوست من به صحبت خود چنین ادامه داد: من در سال ۱۳۲۵ نوجوان بودم، پدرم چوبدار بود و گوسفندهای خود و دیگران را ضمن چرانیدن طی یک‌ماه ونیم الی دو ماه از تکاب به تهران میبرد و در قصابخانه جوادیه به فروش می‌رسانید. در یکی از این سفرها من همراه او رفتم. از حومه تکاب هنوز بیرون نرفته بودیم سواران محمدخان حدود پنجاه نفر دهقان جوان را اسیر کرده و درحالی‌که آنها را با طناب به هم بسته‌اند می‌آوردند.

کارگر ۱۸ ساله بودم. صبح روز ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵ مثل همیشه در تعمیرگاه لوکوموتیوها حاضر و در کنار دیگر رفقای کارگر مشغول کار شدم. حوالی ساعت ۱۱ صبح افسری با تعدادی سرباز وارد کارگاه شدند.

ما همه بدون استثنا اعضای فرقه دموکرات آذربایجان شعبه زنجان (آذربایجان دموکرات فرقه‌سی) بودیم و درجا توقیف شدیم. سرهنگ بعد از صحبت با اطرافیان خود گفت زود باشید. اگر تأخیر کنید و اوباشان فرابرسند همه اینها را قتل‌عام می‌کنند. سریعاً همه را سوار قطار کرده و به میانه بفرستید. دستور سرهنگ اجرا شد و ما را در واگن‌های روباز حامل سنگ که عازم میانه بود سوار کردند و در نزدیکی شهر میانه پیاده نمودند. به این ترتیب و به همت این افسر شریف انسان‌دوست، بنابر آنچه همان روز در شهر اتفاق افتاده بود و بعداً شنیدم، از مرگ فجیع جان به در بردیم.

به دلیل جوانی و بی‌تجربگی و عدم ارزیابی درست اوضاع، تصمیم گرفتیم در تبریز پیش دوستی بروم. چون وارد شهر شدم جو وحشتناکی در شهر حاکم بود. همه جا بگیر و ببند و بزن و بکش بود. از بدشانسی و به دلیل داشتن موهای روشن و رنگ روشن چهره شبیه خارجی‌ها بودم و به این دلیل دستگیرم کردند و در کنار دیگر اسیران به بند کشیدند و اگر فداکاری و همت والای اعضای فرقه در خارج از زندان نبود و تکه‌های پنییر را قاچاقی به ما نمی‌رساندند از گرسنگی تلف می‌شدیم.

چندی پیش در یک محفل دوستانه درباره آذربایجان و آنچه در پی هجوم مشترک خانها و ارتش در آذربایجان گذشت بحثی به میان آمد که نشان می‌داد هنوز کم نیستند کسانی که با همان گفته‌ها و شنیده‌های رایج شصت‌واندی سال پیش در دوران بی‌خبری و بی‌سوادی و در توهم به سر می‌برند. تو گویی زمان بر آنها نگذشته، اسناد محرمانه از آرشیوها بیرون نیامده و حوادث آموزنده بر بشریت نرفته است. مطلب زیر نه شرح تاریخی و نه تحلیل سیاسی حوادث بلکه مشاهدات عینی و ساده و بلاواسطه وقایع است.

چند خاطره

خوشبختانه نسلی که به چشم خود شاهد حوادث آذربایجان و کردستان بود هنوز از صحنه روزگار ناپدید نشده است و هستند کسانی که می‌توانند حوادث آن زمان را آن‌طوری که باید و اتفاق افتاده است روایت کنند.

دوستی عزیز و به غایت شریف که شوربختانه چندی پیش به بیماری سرطان چشم از دنیا فرویست حوادث آذربایجان را چنین نقل می‌کرد: در راه آهن زنجان یک



بزودی



برنامه های فرهنگی، تفریحی و آموزشی فرهنگسرای سینا

جموعه جلسات آموزشی تنظیم رزومه شغلی و کاریابی

جلسات یک **هفته در میان** تشکیل خواهد شد

به این جلسات با هدف آشنایی مهاجران با اصول تهیه رزومه و کاریابی و به همت آقای دکتر ایرج بهشتی تشکیل می شود.

یکشنبه ۱۵ ژانویه ۲۰۱۲ از ساعت ۱۷ تا ۱۹

درب سالن ساعت ۱۶:۳۰ باز خواهد شد

Zumba Fitness

دوشنبه ها (بانوان و آقایان) و چهارشنبه ها (ویژه بانوان) از ساعت ۱۸:۴۵ تا ۱۹:۴۵ شهریه هر جلسه: فقط ۵ دلار

۲ روز در هفته، دو شبه ها و چهارشنبه ها

فرهنگسرای سینا از کلیه افرادی که در یکی از شاخه های هنری دارای سابقه هستند دعوت به همکاری می نماید.

کلیه برنامه های فرهنگسرای سینا راس ساعت برگزار می شود.

آموزش مکالمه زبان انگلیسی (مبتدی، متوسط و پیشرفته)

آموزش مکالمه زبان فرانسه (مبتدی و متوسط)

آموزش موسیقی: دف، سنتور، ویولن، پیانو، گیتار الکتریک

Tel: 514-488-3000 E-mail: pr@seena.ca
www.Seena.ca

۶۰۲۸ St Jacques, Montréal, QC H4B 1T6
5 min to Vendome Metro; Bus 90,105

دارای پارکینگ رایگان برای مراجعه کنندگان عزیز

وارد ایران شده و ارتش و ژاندارمری و وزارت دارایی ایران را در دست گرفته و مصمم بود جنبش چپ ایران را به مانند هر جای دیگر دنیا درهم بکوبد و به سلطه بی چون و چرای خود در رأس سرمایه داری جهانی جامه عمل بپوشاند و در حقیقت آمریکا در ایران وارد جنگ جهانی اعلام نشده خود بر علیه به اصطلاح کمونیسم بین الملل شده بود که بعدها به جنگ سرد شهرت یافت و چهل سال بعد از افشای سند محرمانه اولتیماتوم آمریکا به شوروی دائر بر بمباران اتمی آن کشور در صورت ادامه کمک به جنبشهای آذربایجان و کردستان و عدم مخالفت ایران مؤید این حقیقت است.

انگلیس و آمریکا به ظاهر ارتشهای خود را بیرون نمودند، اما با هزاران مستشار نظامی و جاسوس ایران را به طریق نو به مستعمره بدل کردند (استعمار نو) سپس کمپانیهای نفتی خود را وارد ایران کردند. نمایندگان استاندارد اوپل، سینگلر وشل محرمانه با نخست وزیر ساعد مراغه ای (انگلو فین) درباره امتیاز نفت سراسر شمال ایران وارد مذاکره شدند. شوروی با پی بردن به این قضیه و احساس عدم امنیت در مرزهای جنوبی خویش، کافئارزاده، معاون وزیر خارجه خود را برای مقابله با کمپانیهای همراه پیشنهاد تشکیل یک شرکت مختلط (نه امتیاز) پنجاه / پنجاه و تربیت کارشناس نفتی ایران و در باره ۱۶ درصد سهم ایران در شرکت نفت انگلیسی جنوب به ایران فرستاد که در نهایت با انصراف و مراجعت کمپانیهای آمریکایی قضیه خاتمه یافت.

داستان نفت شمال مفصل است و فرصت دیگری می طلبد. همین قدر کافی است گفته شود، درباره خانها و جناحهای راست مرتجع با در دست داشتن همه ابزار تبلیغی یک طرفه که به لجن پراکنی های زیادی دست زدند، و برای چاه کنده نشده و یک بشکه نفت صادر نشده اشکها جاری ساختند که برای پنجاه سال غارت نفت جنوب یک قطره آنرا نریختند. در این باره با گفتار شادروان دکتر محمد مصدق در این باره به مطلب پایان می دهیم: ورود آقای کافئارزاده موجب شد کمپانیهای آمریکایی منصرف شده و از ایران برونند. (از کتاب خاطرات و تألمات دکتر مصدق)

چون به کنار پرتگاهی رسیدند آنها را یکجا به رگبار بستند. هنوز بعد از سی سال فریاد آنها در گوشم طنین انداز است و موها را بر بدنم راست می کند. اما داستان به اینجا ختم نشد. ما به راه خود ادامه دادیم. دو یا سه روز بعد به یک ستون نظامی برخوردیم که از تهران و از طریق همدان، بیجار و تکاب گویا عازم آذربایجان و یا کردستان مهاباد بودند. فرمانده ستون سرهنگ اشرفی بود. از پدرم پرسید گوسفندان مال کیست؟ پدرم جواب داد تعدادی مال بنده است و بقیه امانت مردم است.

دستور داد گله را برگرداند و یکجا مصادره کرد. پدرم ناگهان روی پاهای او افتاد و عاجزانه تقاضای رحم و مروت کرد که همه هستی و اعتبارش نابود می شود. اما سرهنگ در کمال بی اعتنائی، خشک و قاطع گفت مردکه! مگر نمی بینی هر روز در منطقه صدها آدم بر خاک می افتند، شما هم یکی. بدین ترتیب نه تنها پدرم بلکه تعدادی از دوستان و همشهریان از هستی ساقط شدند. بدیخته این افسر دزد و راهزن، بعدها در زمان نخست وزیر شادروان مصدق، مدتی به فرمانداری نظامی تهران منصوب شد و حافظ امنیت مردم تهران گردید! این موجود فرصت طلب و هفت رنگ درحالی که بازنشسته شده بود، در رفراندم ۵۸ برای جمهوری در حوزه دزاشیب رأی جمع می کرد!

آنچه از مشاهدات دونفر نقل شد گوشه ای از هزاران حادثه شومی بود که بر مردم آذربایجان و کردستان اتفاق افتاد. بی خبری، بی سوادی، جهالت و خرافات در جامعه مفلوک، گرسنه، و افیون زده ایران آن روز، راه را برای دشمنان در پیشبرد اهداف شومشان هموار ساخت و به آنها این امکان را داد تا سیل تبلیغات دروغین و انواع شایعات بی پایه خود را فراگیر کنند. بدین ترتیب تهاجم و تجاوز به حقوق مردم آذربایجان و کردستان، نجات آنان نام گرفت.

گاهی آنرا شاهکار قوام السلطنه در کلاه گذاشتن به سر شورویها دانستند (طرفداران قوام) و گاهی نیز از فرماندهی داهیه شاه جوان جای زند (طرفداران دربار) و هزاران داستان دور از منطقی در اطراف قضیه آذربایجان ساختند و تبلیغ کردند. اما واقعیت چیز دیگری بود. آمریکای قدرتمند اتمی پیروزمندانه بعد از جنگ جهانی دوم

مژده - مژده - مژده

مرکز زنان افغان ماتریال حلول سال نو عیسوی را برای همه عزیزان تبریک گفته و سال خوش با سعادت و همه خوشبختی ها را ارزو میکند.

مرکز زنان افغان در کنار دیگر سرویسهای آموزنده اش اینک با سرویس عالی در خدمت همه خواهران افغانی و ایرانی کورس آموزش ابتدایی کمپیوتر را بزبان انگلیسی و ترجمه فارسی آماده کرده . این کورسها بخصوص برای زنان که اشتغال ندارند می خواهند از تکنالوزی این عصر حد اقل آموزش ابتدایی داشته باشند در خدمت میباشد.

آغاز ثبت نام از تاریخ دوشنبه ها ۹ و ۱۶ ماه جنوری در ساعت ۳-۱ بعد از ظهر در دفتر مرکز زنان افغان صورت میگیرد این کورسها در هفته دو بار پروژهای دوشنبه و پنجشنبه در هر روز ۲ ساعت ادامه دارد توسط یک تن از استاد با تجربه تدریس میشود برای معلومات بیشتر یا تیغونهای که تذکر داده میشود تماس بگیرید.

Address: 610 Demarches Verdun Elementary school

Entrée on corner Verdun Avenue and ,Melrose Street

Metro : Verdun green line – 5 min. walk on Verdun south.

For more information : 450 424-7255 , 514-995-5507

کتابخانه نیما برگزار می کند.

جشن سال نو 2012

موزیک دی - جی - رقص و شادمانی

همراه با غذاهای گرم و خوشمزه ایرانی و.....

HAPPY NEW YEAR!

زمان : یکشنبه ۱- رتوایه - ۲۰۱۲ از ساعت ۶،۳۰ بعد از ظهر تا ۱۲،۰۰ شب

مکان : St. Philip's Hall, 3400 Connaught Ave. NDG

H4B 1X3

بهای بلیط : ۲۵ دلار

بچه های زیر ۱۰ سال بدون غذا ۱۰ دلار با غذا ۲۰ دلار

محل های تهیه بلیط : کتابخانه نیما - طپش دیجیتال

تلفن تماس : ۵۱۴-۹۶۶-۰۴۷۷

۵۱۴-۲۱۶-۸۰۶۵



سرگرمی و خانواده



جدول سودوکو

توضیح: خانه‌های جدول روبرو را با عددهای ۱ تا ۹ چنان پر کنید که در هر رج (سطر) و ستون و نیز در هر یک از جدول‌های درونی هر عدد تنها یک بار استفاده شده باشد.

5		8				7	1	
		2		1		9		
		9	2	8		5	6	
	5	4	6				3	7
				9				
7	2					5	4	9
	6	7		4	2	3		
		5		7		2		
	4	3				1		8

آسان ▲

								6	
5						7	2		3
	3		9	4	2	5	7		
	6		8		1	9			
		8				7			
		5	3		9		2		
	8	9	7	2	6		1		
6		3	5						7
	5								

متوسط ▲

8				9	3					
2	5			6						
	7	1		4		3				
		9							3	
5		8				6			1	
									7	
1										
		6		3		8	9			
				7					3	6
				6	1					5

سخت ▲

سرگرمی

گردآوری و تنظیم: حمیده غیاثوند

نکته هفته

دروغ، مادر همه گناهان است.

نقل قول هفته:

ارنستو چه‌گوارا: شاد بودن تنها انتقامی است که می‌توان از زندگی گرفت.

جمله قصار هفته:

تجربه، وقایعی که بر ما می‌گذرد نیست، بلکه عمل کرد ما در برابر وقایع است.

روش زندگی هفته:

در مترکردن آدم‌ها مواظب باش! هر آدمی قد و اندازه‌ای دارد، که لزوماً برابر تصور تو نیست. تازه اندازه واقعی هر انسان از ظاهرش پیدا نیست. در نتیجه آنچه به دست می‌آوری، هرچه هست، به احتمال نزدیک به یقین نادرست است، اگر به احتمال ضعیف این اندازه درست هم باشد، دانستن سبب دیگران به چه درد می‌خورد؟ پس اصلاً آدم‌ها را متر نکن.

توصیه هفته:

کارهای کوچک و خوب خود را دست کم نگیرید. مردی در کنار ساحل دورافتاده‌ای قدم می‌زند. مردی را در فاصله دور می‌بیند که مدام خم می‌شود و چیزی را از روی زمین بر می‌دارد و توی اقیانوس پرت می‌کند. نزدیک‌تر می‌شود، می‌بیند مردی بومی صدفهایی را که به ساحل می‌افتد در آب می‌اندازد...
- صبح بخیر رفیق، خیلی دلم می‌خواهد بدانم چه می‌کنی؟
- این صدفها را در داخل اقیانوس می‌اندازم. الان موقع مد دریاست و آب این صدفها را به ساحل دریا آورده و اگر آنها را دوباره توی آب نیندازم از کمبود اکسیژن خواهند مرد.
- دوست من! حرف تو را می‌فهمم ولی در این ساحل هزاران صدف این شکلی وجود دارد. تو که نمی‌توانی همه آنها را به آب برگردانی. خیلی زیاد هستند و تازه همین یک ساحل هم که نیست. نمی‌بینی کار تو هیچ

ادامه در صفحه بعد

آشپزی هفته:

فریده خوش‌عاطفه

رول ژامبون گوشت با مارچوبه و سس ناپلی تن

مواد لازم:

ژامبون گوشت ۳۰۰ گرم
کنسرو مارچوبه نصف قوطی
روغن زیتون ۳ قاشق سوپ‌خوری

مواد لازم برای سس:

پیاز ساطوری ۱ عدد
سیر رنده‌شده ۱ قاشق سوپ‌خوری
لفل‌دل‌م‌ه‌ای رنگی ریزشده ۲ قاشق سوپ‌خوری
هویج رنده‌شده ۵۰ گرم
ارگانو ۱ قاشق چای‌خوری
گوجه‌فرنگی ریز شده ۲ قاشق سوپ‌خوری
رب گوجه‌فرنگی ۲ قاشق سوپ‌خوری
سس تند ۱ قاشق سوپ‌خوری
روغن زیتون ۴ قاشق سوپ‌خوری
برگ ریحان ۲ قاشق سوپ‌خوری
نمک به میزان لازم
سرکه ۱ قاشق سوپ‌خوری

طرز تهیه:

ابتدا ژامبون‌های ورقه‌شده را با مارچوبه رول کنید، برای هر عدد ژامبون یک عدد مارچوبه کافی است. سپس ژامبون‌ها را در روغن زیتون تفت دهید تا کاملاً اطراف آن تفت بخورد.

برای تهیه سس ابتدا پیاز را در روغن زیتون تفت داده و به ترتیب هویج و فلفل‌دل‌م‌ه‌ای را افزوده و تفت دهید. برگ ریحان، سیر، رب‌گوجه را اضافه کنید و بعد سرکه را بیافزایید. در نهایت گوجه ریزشده و نمک و اورگانو را اضافه کنید و تفت دهید. رول‌ها را داخل دیس چیده و سس را روی آن پخش کنید و میل بفرمایید.

فرقی در اوضاع ایجاد نمی‌کند؟

مرد بومی لیخنندی زد و خم شد و دوباره صدفی برداشت و به داخل دریا انداخت و گفت: «برای این یکی اوضاع فرق کرد.»

خبر هفته:

به نقل از سایت مردمک / شنبه ۳ دی ۱۳۹۰

احمدی‌نژاد: به پردرآمدها نامه می‌نویسیم تا از دریافت یارانه انصراف دهند.

محمود احمدی‌نژاد رئیس جمهوری ایران گفته است: برای گام‌های بعدی هدفمندی یارانه‌ها قرار است با افراد و خانواده‌های پردرآمد مکاتبه کنیم و از آنها خواهش کنیم تا از دریافت یارانه انصراف دهند.

رئیس جمهوری ایران، روز پنج‌شنبه اول دی‌ماه در دیدار با گروهی از شهروندان تهرانی گفت که دریافت مبلغ چند ده یا چند صد هزار تومان کمکی به یک خانواده پردرآمد نمی‌کند، اما همین مبلغ‌ها اگر بین اقشار کم درآمد توزیع شود می‌تواند زندگی آنها را متحول کند. او گفت: وقت آن رسیده تا کسانی که به لحاظ مالی توانمند هستند از دریافت یارانه‌ها انصراف دهند.

موضوعی که آقای احمدی‌نژاد نیز در دیدار با مردم شرق تهران تأکید کرده و گفته است که همه ۷۵ میلیون نفری که یارانه دریافت می‌کنند واقعا نیاز به این پول ندارند.

وی ادامه داد: افراد به دلیل اخبار «غیر واقعی» در رسانه‌ها در مورد تورم «۷۵ درصدی» نگران شده‌اند و به دنبال راهی هستند که تورم را با آن جبران کنند، از

این رو به دریافت یارانه رو آورده‌اند.

محمود احمدی‌نژاد همچنین تأکید کرده که تورم امسال نسبت به سال گذشته افزایش چندانی نداشته و بخشی از این تورم مربوط به کالاهای وارداتی است که متلاطم شدن بازار جهانی قیمت آنها را تا ۳۰ درصد افزایش داده است.

به گفته آقای احمدی‌نژاد، تقریباً بیش از ۸۰ درصد یارانه‌ای که تاکنون بین مردم توزیع شده همان حمایت از تولید بوده و «به همین خاطر است که میزان تولید ما از آغاز هدفمندی یارانه‌ها افزایش یافته و رکودی اتفاق نیفتاده است.»

چیستان هفته:

یک نفر به قهوه‌خانه رفت و یک استکان چای خواست. قهوه‌چی یک چای برایش آورد. مرد پس از چند دقیقه، با ریفش مشغول صحبت شد. آنگاه متوجه شد مگسی در استکان چایش افتاده است. قهوه‌چی را صدا کرد و از او خواست تا چای را ببرد و عوض کند. قهوه‌چی چای را برد و پس از چند دقیقه، همان استکان چای بازگرداند. مشتری پس از نوشیدن جرعه‌ای از چای، قهوه‌چی را صدا کرد و به او گفت: چرا چای مرا عوض نکردی و همان را آوردی؟ او از کجا فهمید قهوه‌چی چایی را عوض نکرده است؟

لطیفه‌های هفته:

دیروز رفتم بقالی... یه بسته هوا خریدم... کارخونه‌ی نامرد از خدا بی‌خبر، چند تا تیکه چیپس هم انداخته بود توش!...

مرد در کمال نویدی آنجا را ترک کرد. نمی‌دانست با تنها ۱۰ دلاری که در جیبش داشت چه کار کند. تصمیم گرفت به سوپرمارکتی برود و یک صندوق ۱۰ کیلویی گوجه‌فرنگی بخرد. بعد خانه به خانه گشت و گوجه‌فرنگی‌ها را فروخت. در کمتر از دو ساعت، توانست سرمایه‌اش را دو برابر کند. این عمل را سه بار تکرار کرد و با ۶۰ دلار به خانه برگشت. مرد فهمید می‌تواند به این طریق زندگی‌اش را بگذراند، و شروع کرد به این که هر روز زودتر برود و دیرتر به خانه برگردد. در نتیجه پولش هر روز دو یا سه برابر می‌شد. به زودی یک گاری خرید، بعد یک کامیون، و به زودی ناوگان خود را در خط ترانزیت (پخش محصولات) به دست آورد.

پنج سال بعد، مرد دیگر یکی از بزرگترین خرده‌فروشان آمریکا بود. شروع کرد تا برای آینده خانواده‌ش برنامه‌ریزی کند، و تصمیم گرفت بیمه‌ی عمر بگیرد. به یک نمایندگی بیمه زنگ زد و سرویسی را انتخاب کرد. وقتی صحبت‌شان به نتیجه رسید، نماینده‌ی بیمه از آدرس ایمیل مرد پرسید. مرد جواب داد: «من ایمیل ندارم.»

نماینده‌ی بیمه با کنجکاوای پرسید: «شما ایمیل ندارین، ولی با این حال تونستین یک امپراتوری در شغل خودتون به وجود بیارین. می‌تونین فکر کنین به کجاها می‌رسیدین آگه یه ایمیل هم داشتین؟»

مرد برای مدتی فکر کرد و گفت: «آره! احتمالاً می‌شدم یه آبدارچی در شرکت مایکروسافت.»

یکی زنگ زده، منم اصلاً حوصلشو نداشتم. شروع کردم نصفه نصفه حرف زدن یعنی مثلاً انتن ندارم و قطع می‌شه و از این حرفا... می‌گه صدات قطع و وصل می‌شه ولی صدای ضبط ماشینت واضح می‌آد!

یه روز استاد خارجی‌ام ازم پرسید: شما تو ایران جای بیشتر می‌خورید یا قهوه؟ گفتم: والا چایی بیشتر می‌خوریم ولی یه کتاب در مورد طرز تهیه قهوه تو کشورمون داریم که ۴ جلد، هر جلدش هم به این کلفتی. استاده یهو برق از سه فازش پرید گفت: ووو! اسم کتابش چی‌ه؟ گفتم: اصول کافی!

حکایت هفته:

مرد بیکاری برای سبمت آبدارچی در مایکروسافت تقاضا داد. رئیس هیأت مدیره با او مصاحبه کرد و تمیز کردن زمین را به عنوان نمونه کار دید و گفت: «شما استخدام شدین، آدرس ایمیل‌تون رو بدین تا فرم‌های مربوط رو واسه‌تون بفرستم تا پر کنین و همین‌طور تاریخی که باید کار رو شروع کنین.» مرد جواب داد: «اما من کامپیوتر ندارم، ایمیل هم ندارم.»

رئیس هیأت مدیره گفت: «متأسفم. آگه ایمیل ندارین، یعنی شما وجود خارجی ندارین و کسی که وجود خارجی نداره، شغل هم نمی‌تونه داشته باشه.»

NASSER RENOVATION
شرکت تعمیرات سافتمان ناصر برای همه‌گونه
تعمیرات منزل و محل کارتان
در قدمت شماست
ارزیابی رایگان
514-975-1515
www.nasser-renovation.com

**خبرهای مونترال را
بروی تارنمای هفته بخوانید:**
www.hafteh.ca
هر هفته کامل‌تر از هفته‌ی گذشته

عکاسی رز Professional Photography
Since 1990
514-488-7121
عکس پاسپورتی، کانادایی، ایرانی، سیتیزن شیبپ
مدیکال کارت، کارت PR
عکس‌های خانوادگی و فارغ‌التحصیلی
تبدیل VHS-MINIDV-HI8 به DVD
(نیش دکاری)، Metro Snowdon, 5301 Queen Mary.

دانستنی‌های هفته:

قارچ‌ها، درمان گرهایی اثربخش

قارچ‌ها علاوه بر مصرف خوراکی، دارای ارزش دارویی نیز هستند. انسان‌ها میلیون‌ها سال است که از قارچ‌ها سود برده‌اند و به‌عنوان ماده غذایی مفید و دارویی شفابخش از آنها استفاده کرده‌اند. از نظر ارزش غذایی، قارچ‌ها دارای کربوهیدرات با چربی کم و سرشار از پروتئین‌ها، ویتامین‌های گروه B، نیاسین، فولات و ویتامین D و C هستند. همچنین حاوی مواد معدنی از قبیل آهن، پتاسیم، فسفر، منیزیم و منگنز هستند. پتاسیم موجود در قارچ‌ها از موز نیز بیشتر است. پتاسیم در ضرابهنگ طبیعی قلب، تعادل مایعات بدن، کارکرد صحیح عضلات و اعصاب نقش مهمی دارد. قارچ منبع خوبی برای آهن است و بر خلاف گیاهان سرشار از آهن که دارای فیتات هستند، قارچ‌ها فاقد فیتات بوده، بنابراین مانع جذب آهن در بدن نمی‌شوند، به‌طوری که ۹۰ درصد آهن قارچ جذب بدن انسان می‌شود. مطالعات اخیر نشان داده که قارچ‌ها دارای آنتی‌اکسیدان قدرتمندی به نام ergothioneine هستند. وجود بتاگلوکان‌های خاص، ارگوسترول، ترین‌ها، لکتین، آرزین و پروتئین گلوکان‌ها با تحریک سیستم ایمنی و جلوگیری از رشد تومور، اثرات مثبتی روی کیفیت زندگی بیماران سرطانی داشته است. بعضی از کشورهای از جمله چین و ژاپن، کشت و پرورش قارچ‌ها بیشتر از نظر دارویی اهمیت دارد و از چند گونه مختلف برای درمان بیماری‌ها از جمله سرطان، بیماری‌های ویروسی و ایدز استفاده می‌کنند. قارچ‌ها همچنین به‌دلیل چربی و کالری کم، برای درمان چاقی مؤثرند. / برگرفته از مجله دانشمند

پَن پَ هفته:

به داداشم می‌گم: سر رات داری می‌ای به لیوان آبم هم بیارا می‌گه: تشنه؟ می‌گم: پَن پَن - من آن گلبرگ مغرورم که می‌میرم ز بی‌آبی، ولی با منت و خواری بی‌شبنم نمی‌گردم!

جواب چیستان:

زیرا چای‌اش را قبلاً بشیرین کرده بود و چون قهوه‌چی معمولاً چای را قند پهلو می‌آورد، مرد با چشیدن جرعه‌ای از آن، فهمید که قهوه‌چی چای را عوض نکرده، بلکه همان چای را پس از بیرون آوردن مگس، برگردانده است.

مرد ۵ هزارساله و معمای قارچ‌های خشک شده

در ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۱ جسد یک انسان، مربوط به ۵۳۰۰ سال قبل در کوهستان‌های آلپ در منطقه‌ای به نام «اوتزی» در ارتفاعات مرزی بین اتریش و ایتالیا توسط دو کوهنورد آلمانی کشف شد. این جسد به موزه باستان‌شناسی در ایتالیا منتقل و تحقیقات روی جسد و ابزار همراه آن آغاز شد. نکته جالب توجه این بود که بر اساس یافته‌های دانشمندان

سرویس به / از فرودگاه موجود است

سفر به تورنتو هرروز و همه‌روزه

قیمت‌های ویژه برای سفر به آبشار نیاگارا

فقط ۴۰ دلار (هر طرف)
مونترال - تورنتو - مونترال



سرویس برای مدرسه، کالج و دانشگاه موجود است

تلفن تماس مونترال

۵۱۴-۵۶۱-۲۷۸۶

تلفن تماس تورنتو

۶۴۷-۹۳۳-۶۹۱۱

هریس

شیرینی بابا

با شیرینی‌های سنتی، دسرهای ایرانی و غذاهای سرد ایرانی در جشن‌ها و مراسم کوناگون همراه شما هستیم.

514-334-6528 www.bibicookies.ca



آژانس مسافرتی ITP Travel

نرخ‌های مناسب برای سفر به ایران و سایر نقاط

آتنا ذاکرین

5555 Westminster Ave. #101 Montreal QC H4W 2J2
itp.atena@yahoo.com Cell: 514-649-0109



سالن آرایش و زیبایی ايو

با مدیریت جدید

EVE & M

با خدمات کامل / متخصص آرایش عروس

Cote-St-Luc Metro: Villa Maria 5393

514-481-6765 / www.eveandm.com



فروشگاه مواد پروتئینی سن لوران

هر روز به جز دوشنبه‌ها مرغوب‌ترین گوشت و مرغ و ماهی، انواع برنج، چای، عرقی‌ها، سبزی خشک و

(514) 369-3474

Marché de poisson et viande 5780 Sherbrooke West, Montreal QC, H4A 1X1

آگهی ارزان برای مشتریان هفته: هر هفته فقط ۶ دلار

فرخ وهاب زاده Cours de français

آموزش زبان فرانسه، در سطوح مقدماتی، میانی و پیشرفته (خصوصی و گروهی).
آمادگی جهت مصاحبه immigration، مکالمه، گرامر.

514-961-4140

french.courses.montreal@gmail.com

تعلیم رانندگی نینا

با کمک مربی آزموده و با سابقه، گواهینامه خویش را به آسانی بگیرید
514-844-9731

ترجمه رسمی و دعوتنامه شهریار بخشی

514-624-5609

514-889-3243

سازمان‌های فرهنگی و اجتماعی در مونترال

انجمن دفاع از حقوق بشر ایران - مونترال

Tel: (514) 299-1787

Addrhi2005@gmail.com

انجمن حقوقدانان فارسی زبان کبک

www.ajpq.qc.ca

انجمن دوستداران زرتشت

با هدف بازشناساندن جشن‌های باستانی

Tel: (514) 731-1443

انجمن زنان ایرانی مونترال

نشست ثابت اولین یکشنبه هر ماه ۳۰:۱۰ صبح

8043 St. Hubert

انجمن فرهنگی ایرانیان وست آیلند

مدرسه فارسی - هر شنبه از ساعت ۱۲:۳۰

2900 Lake / Tel: (514) 626-5520

انجمن ادبی - محمد فاضل

سخنرانی‌های ادبی، اجتماعی و تاریخی

Tel: (514) 651-7955

بنیاد سخن آزاد

کنسرت‌های موسیقی اصیل و سخنرانی

Tel: (514) 944-8111

خانه ایران

1117 St. Catherine W #420

Tel: (514) 544-5962

خانه کتاب ایران - میک

کالری - کتاب فروشی - کتابخانه

4438 De la Roche / Tel: (514) 373-5777

جمعیت دوستداران دانشنامه ایران - ایرانیکا

514-651-7955

کتابخانه نیما

5206 Decarie / Tel: (514) 485-3652

کافه لیت

www.Cafelitt.com

info@cafelitt.com

کانون فرهنگی چکاوک

6960 Sherbrooke W

Tel: (514) 787-8848

مدرسه ایرانی دهخدا

مدرسه فارسی - هر شنبه

4976 Notre Dame W

Tel: (514) 827-6364

دوستداران موسیقی کلاسیک (Dialogue)

514-484-8748

Sheida.g@hotmail.com

بنیاد نیکوکاری ایرانیان مونترال - نیکو

5146244579

farzint@hotmail.com

فرهنگ‌سرای سینا

سالن سخنرانی، مراسم و مجالس

514-488-3000 / www.Seena.ca

کانون مهندسين و آرشیتکت های ایرانی در کبک

514-946-5739 / aieaq.mtl@gmail.com

مرکز فرهنگی هنری زاگروس

3418 Stanley, unite# R2

(514) 690-6343 www.zagros.ca

انتشارات مولتی ساز

3333 Cavendish Blvd #250

(514)770-1771

آموزش تنیس به مبتدیان

علی وکیلی

alirvakili@yahoo.com

514-834-2095

آموزشگاه رانندگی آریا

با بیش از 20 سال سابقه، با بهای مخصوص برای هموطنان
12 ساعت تمرین / اتومبیل رایگان برای امتحان / سی.دی و کتاب
سوالات امتحان آیین‌نامه برای موتورسیکلت موجود است.

رایگان برای تئوری / 350 دلار 514-621-0505

تلفن ارزان به ایران

ریتاکال سیستم تلفنی راه دور با امکانات منحصر بفرد
تماس ارزان با ایران و سایر کشورها با کیفیت استثنائی

www.RitaCall.com 514-906-1527

آموزش گیتار کلاسیک و پاپ توسط رضا رضایی

کیتاریست برگزیده

514-677-8358

تدریس گیتار پاپ

سامان

514-641-2379

تدریس خصوصی زبان انگلیسی

بهرام رحیمیان

با بیست سال سابقه تدریس زبان

سطوح پایه، میانه و پیشرفته

514-886-9563

کلاسهای رایگان محاوره انگلیسی و فرانسه در بهائی ستر مونترال

انگلیسی: شنبه‌ها ۳ تا ۵ بعدازظهر

فرانسه: یکشنبه‌ها از ۱:۳۰ تا ۳:۳۰ بعدازظهر

Address: 177 Pins avenue East, Montreal QC H2W 1N9 Tel: (514)849-07 53

چاپ رایگان: استخدام و آگهی‌های غیر تجاری، اجاره، خرید و فروش اتومبیل و ...

استخدام

کافه‌رستوران آکسفورد به یک آشپز ماهر برای تهیه غذاهای خورستانی نیازمند است.

تمام وقت / با حداقل دستمزد

Resto Cafe Oxford, 630 Sherbrooke west Montreal, Quebec H4A 1W5

oxfordcafe@hotmail.com 514-939-1600

اجاره

آپارتمان یک خوابه / درکت سن لوک /

تمیز و مجهز / کاراز / سونا /

سالن ورزش / استخر

514-481-8099

سکونت و شغل

به یک خانم مسول و تمیز برای کار در مهد کودک نیازمندیم. با اتاق مبله برای

زندگی بدون محدودیت سنی در خیابان کوین مری

514-488-4960 / 438-402-0069

نیاز مندی ها

فقط با ۱۰ دلار در ماه! نام و شماره تلفن موسسه خود را در اینجا آگهی کنید.

پیش شماره های نوشته نشده ۵۱۴ هستند.

۵۶۴-۹۷۹۰	شومینه پارس	۵۷۵-۸۴۵۱	پوشه	انتشارات	اتومبیل (فروش)
۴۸۹-۸۴۸۴	پریشیا	۷۸۷-۸۸۴۸	هفته	مولتی ساز	Auto Highlander
	گل	۶۵۱-۹۸۹۴	شادی	بیمه و سرمایه گذاری	اتومبیل (تعمیرگاه)
۹۸۳-۱۷۲۶	لینک فلاور-وحید	۹۹۶-۹۶۹۲	پیوند	پژمان اسدی	اتو رایدر
	طراحی		رستوران-پیتزا - کیتیرینگ	علی پاکنژاد	اطلس
۴۸۹-۸۶۸۶	زاگرس	۴۸۹-۸۴۸۴	پریشیا	نغمه ثابت	اتومبیل (لوازم بدکی)
	عینک سازی	۴۵۰-۶۷۸-۹۳۲۲	چوپان کباب	پزشکی	لوازم بدکی آلفا
۵۰۹-۴۱۲۷	Ovu & Osu Optician	۳۴۳-۰۳۴۳	دابل پیتزا	پزشکی جایگزین	آرایشگاه-زیبایی-اسپا
	محضر رسمی	۴۸۵-۲۹۲۹	شیراز	پروین زرسا-همیویت	آهنه
۸۳۱-۲۲۹۳	مونا کلابی	۲۷۰-۸۴۳۷	فارس	دکتر ملک	فاطمه
۹۰۳-۸۵۶۰	مونا صالحی	۹۳۳-۰۹۳۳	کباب سرا	نازنین کاشانی	فریده متخصص لیزر
	مد و لباس	۴۸۳-۰۰۰۰	کپلی	ترجمه و دعوتنامه رسمی	زهرة
۸۴۲-۵۶۰۸	HPadar	۴۸۴-۸۰۷۲	کلبه عمو جمال	شهریار بخشی	رویا
	مراکز مذهبی	۹۸۹-۸۳۸۳	کافه صوفی	محمدرضا نوشاد جمال	سوزان
۸۴۹-۰۷۵۳	انجمن بهایی	۸۴۶-۱۹۴۷	نیلوفر / فلافل	تلفن و موبایل	علی
۳۴۱-۲۲۳۵	بنیاد آیت الله خویی	۵۰۴-۶۴۲۲	Cafe Mon Plaisir	PCCELL.ca	ارز
۲۶۱-۶۸۸۶	کلیسای ایرانی	۵۶۴-۹۷۹۰	شومینه پارس	چاپ و کپی	پاسیفیک
۹۹۹-۵۱۶۸	کلیسای فارسی- کشیش عادل		روانشناس - روانکاو	انتشارات فرهنگ	پنج ستاره
۳۶۶-۱۵۰۹	مرکز اسلامی ایرانیان		سی.دی - ویدئو	فتوکپی ان دی جی	شریف
	مشاور املاک		تپش دیجیتال	حسابداری	مانی وایز
۹۶۷-۵۷۴۳	مینو اسلامی		صوتی و تصویری	حسن انصاری	صرافای کانادا
۲۰۷-۹۰۰۰	ژاله حافظی		آدیو ویدئو کیک (۴۵۰)	سرور صدر	ازدواج و طلاق
۹۶۹-۲۴۹۲	نادر خاکسار		عکاسی و فیلمبرداری	شکيب نیا	آژانس های مسافرتی
۵۳۱-۳۶۳۱	مهدی رحیمی		فتو شاپ	نادر خاکسار	فرناز معتمدی
۷۹۲-۴۵۷۷	مینا صالحی		رز	مسافر و بار - مونترال / تورنتو	نرگس حسینی
۴۵۱-۴۶۶۳	سیمین ماهری		رضا بلادی	قربان	Ex ۲۲۳
۸۲۷-۶۳۶۴	فیروز همتیان		Sarkani Photography	هریس	Sky Lwan
	مشاور خانواده		مرجان	حیوانات خانگی	الکتریکی (تعمیرات)
۶۶۳-۳۲۰۱	دکتر ملک		فرش	آکوا تروپیکال	امیر (A.S.A)
۹۰۳-۴۷۲۶	علی مختاری		قصرفرش	خشک شویی و خیاطی	آموزش
۲۸۹-۹۰۱۱	معصومه علی محمدی		فروشگاه ها	Excel plus	پروین عبائی- فارسی
	نان و شیرینی		ادونیس	خطاطی	مدرسه فردوسی
۲۳۴-۶۵۲۸	شیرینی و کیتیرینگ بی بی		ادونیس لاوال	پذیرش سفارش	مدرسه وست آیلند
۸۹۴-۸۳۷۲	نان سنگک شاطر عباس		ادونیس وست آیلند	دارو خانه	مدرسه دهخدا
۵۶۲-۶۴۵۳	شیرینی سرو		کوه نور	لوتیز داداش زاده	زبان فرانسه
	نو سازی و تعمیرات ساختمان		سن لوران	دکوراسیون منزل و محل کار	آموزش (راندگی)
۸۳۵-۶۲۴۳	تی.ام.ان		میوه و تره بار سامی	دندان پزشک	آریا
۹۶۳-۷۹۷۸	Décor chez toi		نور	شهرزاد رضا نیا	نینا
۹۷۵-۱۵۱۵	ناصر		وطن	راضیه رضوی	آموزش (موسیقی)
	ساخت و ساز Builders		متروپولیس (تعاونی رز)	معصومه دولتشاهی	گیتار - رضایی
۵۷۴-۵۷۴۳	علی خاقانی		کامپیوتر	شریف نائینی	موسیقی-داوری
	وکیل - مهاجرت		بیژن جلالی	آذین طاهری	موسیقی-سرابی
۹۶۱-۸۷۳۶	دیوید برگر		CompuXellence	علی شفیعی	پیانو-قرچه داغی
۸۴۵-۸۱۴۶	سام بیات		کتاب فروشی / کتابخانه	رامین میر موجی	پیانو-متین
۸۷۸-۲۴۰۰	نیما حجازی		مکیک	فریدون هرنیدیان	پیانو-میم بطحایی
۳۹۵-۰۵۲۲	علی غلامپور		زاگرس	سایه ناعم	ویلون و پیانو
۹۵۴-۹۹۹۸	ونسان والایی		کتابخانه نیما	ساسان بیات	سنتور و عود
	وب سایت و شبکه		کلینیک	دندان سازی	سنتور - صابر جلیلزاده
۸۶۲-۶۶۴۲	Dream Media		کلینیک آلفا	افخم هادی	سنتور / عود-س بطحایی
			کیتیرینگ	رسانه های گروهی	آموزش (نقاشی)
				بازار	حمیرا مرتضوی
					میترا فارسی نسب

Journal HafteH

Un magazine hebdomadaire pour la communauté iranienne de Montréal

A weekly Magazine for the Iranian Community in Montreal

29 dec. 2011, numéro 180 - Dec.29.2011, issue No. 180

Index issue 180

Cover story by: Zohreh Emad, Morteza Aznai

▪ Cover story by: Zohreh Emad, Morteza Aznai

In October of 2011, the Public Affairs Alliance of Iranian Americans (PAAIA) commissioned Zogby Research Services (formally known as Zogby International) to conduct its third national public opinion survey of Iranian Americans to gather accurate attitudinal and demographic information about the Iranian American community.

Dr Zohreh Emad has translated and summarized the results of the survey.

To give a background from Iranian – American community Morteza Aznai have translated a research done by Haleh Vaziri, an alumni from Georgetown University. The research was published for the first time in English in 1999 but the Farsi version is being printed for the first time in HafteH

- Word of the week: Another year past; did we get our lessens...? / Editor
- News of Iranian community in Montreal
- From our readers: The truth of the life / Manouchehr S.S. Reshad
- News and views of the Afghan community in Montreal / Hasib Fazl
- A report on homeless life of an old woman in Tehran / Kami Maleki
- Poems on Yalda / Various poets
- View point: Liberal policies and selling out the public assets / Ogu Matthew & Mohsen Hafezian
- Literature: Short Story by Jack London / Translated by H. Tabari
- A trip through the time and space (7): Behind the event horizon / Omid Saremi
- Cinema: The tree of life movie by From Terrence Malick / Atoosa Akhavan
- Sport: by Babak Saraniazar
- Healthy life: Pumpkin and Male Fertility / Dr Parviz Ghadirian
- From our readers: History lessons: December 1945 in Kurdistan and Azerbaijan / Jafar Khadir
- Cooking with HafteH: ham roll with Neapolitan sauce
- Fun with HafteH: Hamideh Ghiasvand



We acknowledge the financial support of the government of Canada through the Canada Periodical Fund of the Department of Canadian Heritage



Publication/Publisher:

HafteH Journal

Rédacteur / Editor: **Mehdi Marashi**

Rédacteur en chef/Editor in chief: **Khosro Shemiranie**

Rédactrice/Editor Ottawa : **Dr. Maria Sabaye Moghadam**

Désigner / Designer: **Behrouz Zamani** (BehGraphics.com)

Webmaster: **Payman Salimi & Shervin Barzegar**

Caricaturist: **Sirous Yahyaabadi**

Photographe/ Photographer: **Marjan Rahnvard**

Community news: **Mahdieh Mostafaei**

Littérature / Literature: **Ida Esmati**

Cinéma / Cinema: **Atoosa Akhavan**

Sport: **Babak SaraniAzar, Shervin Barzegar**

Sci-Tech: **Hamid Shaygannia**

Fun & Family: **Shervin Barzegar**

Société/ Society: **Sahar Vahdati**

Khosro NoshadRavan, Mitra Roshan

Iran: **Masoud Bastani**

Remerciements particuliers à ceux qui ont contribué à ce numéro

Special thanks to those who contributed to this issue:

Touraj Atef, Morteza Aznai, Reza Davoodi, Dr Zohre

Emad, Hasib Fazl, Parviz Ghadirian, Hamideh

Ghiasvand, Jafar Khadir and Kami Maleki

ISSN 1918-4379 HafteH

Prix /Price: \$2.50 - À Montréal: **gratuit** / In Montreal: **Free**

Journal HafteH

3418 Stanley, unite# R1

Montreal QC H3A 1R8 Canada

Tel: (514) 787-8848



General: info@hafteh.ca

Editorial: editor@hafteh.ca

Advertising: ad@hafteh.ca

Local News: montreal@hafteh.ca



"میوه و تره بار سامی"

با چهار شعبه بزرگ
در خدمت ایرانیان مونترال

کیفیت: خوب
قیمت ها: غیر قابل رقابت

سامی، جایی که می توانید سبد
خرید خود را پر از میوه کنید اما
کیف پولتان را خالی نکنید

► Laval

1550 Boulevard Daniel-Johnson
Laval, QC, Canada (450) 978-1333

دوشنبه و چهارشنبه ۹ تا ۱۹:۳۰ پنجشنبه و جمعه ۹ تا ۲۱:۰۰
شنبه و یکشنبه ۸ تا ۱۹:۳۰ سهشنبه تعطیل

► Lasalle

400 avenue Lafleur, Lasalle, QC H8R 3H6
(514) 368-1333

دوشنبه و چهارشنبه ۹ تا ۱۹:۳۰ پنجشنبه و جمعه ۹ تا ۲۱:۰۰
شنبه ۸:۳۰ تا ۱۹:۳۰ یکشنبه ۹:۰۰ تا ۱۹:۳۰ سهشنبه تعطیل

► Nord-est Montréal

8200 19E Avenue, Montréal, QC H1Z 4J8
(514) 594-1333

شنبه تا چهارشنبه ۸:۳۰ تا ۱۹:۳۰
پنجشنبه و جمعه ۸:۳۰ تا ۲۱:۰۰

► Head Office

1505 rue Legendre Ouest,
Montréal, QC H4N 1H6
(514) 858-6363

SAMI



FRUITS



HafteH

Un hebdomadaire pour la communauté iranienne de Montréal
A weekly Magazine for the Iranian Community in Montreal
Vol.4 - No. 180 - Thursday December 29, 2011

www.HafteH.ca

3418 Stanley, unite# R1, Montreal QC H3A 1R8

Tel: (514) 787-8848 info@HafteH.ca

Convention du service Poste-Publications NO 41740020

ISSN 1918-4379 HafteH

GLBOX HD



✓ HD Quality
✓ wireless internet

www.GLWiz.com
www.GLARAB.com



GLBOX HD 60

GLBOX HD 200

- 256 Mb flash memory
- 1080i output resolution
- External WLAN antenna



- 2 GB flash memory
- 1080p output resolution
- Built in WLAN antenna
- Automatic WLAN failover option
- Designed in Italy

دستگاه کنترل از راه دور

پشت دستگاه کنترل از راه دور (کیبورد)

تماشای بیش از 120 شبکه ایرانی

افغان، تاجیک، کردی، آذری، ارمنی و آشوری

و بیش از 20,000 ساعت فیلم، سریال‌های متنوع و برنامه‌های جذاب ضبط شده که هر زمان که مایلید تماشا کنید

گالری عکس Picasa



سرویس YouTube



سرویسهای منحصر به فرد

Media Center



بیش از 40,000 رادیوی جهانی SHOUTcast



GLBOX HD 200

و GLBOX HD 60

جدید

هم اکنون سرویس جدید GLARAB با بیش از 120 کانال تلویزیونی و 80 کانال رادیویی به زبان عربی ارائه می‌شود.

مشترکین GLWiz می‌توانند از این پس از طریق GLBOX HD های جدید و یا از طریق GLARAB.com با پرداخت آبونمان جداگانه از سرویس GLARAB نیز بهره‌مند شوند.

برای تهیه GLBOX HD به وبسایت های GLWiz.com یا GLARAB.com و یا به مراکز زیر مراجعه نمایید

Ottawa

Payless Telecommunication

Tel: 001-613-795-5252

Montreal

UN ELECTRONIC SAT

Tel: 001-514-571-6564

GL Group of GOLD LINE

www.GLWiz.com

Customer Service
Tel: 1.866.236.2026
001.905.762.5037

Fax: 1.877.800.6421
001.905.709.1910
glwiz@groupofgoldline.com

08-10-0033